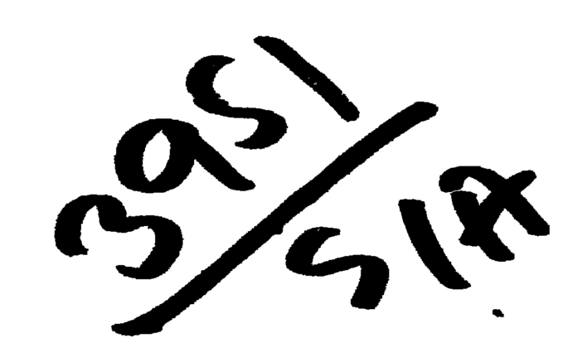


ترجمۀ البرهان المؤيد

البرهان المؤيد لصاحب مداليد مولانا القطب السيد
احمد الرفاعي الكبير الجامع بين الشريعة والحقيقة
الكرامات والمدد الشهير رضي الله تعالى عنه

با رخصت نظارت جليلۀ معارف طبع شده است

استانبول

در مطبعۀ (محمود) بك درجوار باب عالى درجه‌ده
ابو السعود نومرو ٧٢

١٣٠٢

ترجمهٔ البرهان المؤید

مترجمی
احمد ثریا

با رخصت نظارت جلیلهٔ معارف طبع شده است
استانبول
در مطبعهٔ (محمود) بك درجوار باب عالی درجادهٔ ابوالسعود
نومرو ۷۲
۱۳۰۱

اخطار

غوث ربانی مولانا سید احمد رفاعی قدس الله سره العالی در سال پنجصد و پنجاه و شش وقتی که از سفر حج بکوی (ام عبیده) باز کشت در اینجا نصیحتهای مؤثره فرموده بود آن نصیحتهارا شرف الدین عبد السمیع الهاشمی الواسطی جمع کرده و نصیحتنامهٔ عربی العباره تنظیم فرموده و نامش (البرهان المؤید لصاحب مدالید) نهاده اگرچه مشایخ و علمای متقدمین و متأخرین خیلی نصیحتنامهٔ ترتیب کرده اند ولی مانند این کتاب مستطاب نه از قلم معجز رقم فقها و نه از خامهٔ مشکلشای مشایخ باین سیاق ظهور نیافته لهذا فقیر آنرا بلسان فارسی ترجمه کردم والحمدلله درمدهٔ دو هفته بترجمه اش موفق شدم اما عمدهٔ سببش از اسباب ترجمهٔ این کتاب اینست که از سلسلهٔ آن پیر بزرکوار از مشایخ طریقهٔ علیهٔ رفاعیه صاحب السماحه و السیاده مولانا السید محمد ابو الهدی الصیادی مارا تشویق فرموده بود و انشاء الله دیگر ترجمه اش بلسان عثمانی خدا مارا موفق خواهد فرمود

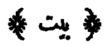
احمد ثریا

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ثنا برای آن خدای که در بین خود و مخلوقات خودش کمل واصفیا واحبا یشرا واسطهٔ وصلت اتخاذ فرموده آن واسطهٔ کاملین که همه حزب خدا هستند (وان حزب الله هم المفلحون) ورضی الله عنهم ورضوا عنه پیغمبر وانبیا و اولیارا آزان کمل اختیار فرموده (اولئك الذین هدی الله فلاخوف علیهم و لاهم یحزنون) مارانجاتم و افضل آنان علی الاطلاق مشرف ساخته او هم سید وشفیع ما که حضرت محمد است ونورش جمیع افاقرا منور کرده و تاروز قیامت ببرهان معجزات باقیه اشرا مؤید نموده واقطاب دائرهٔ وجود اهل بیت را برای ما امان ساخته واصحابشرا برای هر مقتدی اهل عرفان وشهود را هدایت کرده واتباعشانرا بکرامات ظاهره اکرام فرموده واعلای مقامات فاخرهٔ باهره را برای انان مهیا ساخته علیه وعلیهم من الله افضل صلوة و اتم سلام مادامکه درجهان بدر تمام لایح وظاهر است صلوة وسلام خوشبوی برایشان منشور کردد (اما بعد) عبد فقیر بمولای میسر هرامور محمد صالح المنیر از جهت پدر دسوقی حسینی واز طرف مادر رفاعی حسینی میکوید که طریقة

موصلنه بخداوند رب الارباب عين شريعت است بلاشك و شبهه ادنى فرقى ازان ندارد اشرف كتابهاى مرشدين وتربيه كننده سالكين وهدايت دهنده مهديين بشريعت سيدالاولين والاخرين كتاب سيد ما است كه مرشد كامل و ملجاء و مقتداى به فاضل سيد شريف و صاحب هداى منيف جدما كه معروف ومشهور است بنام السيد احمد الرفاعى الكبير رضى الله عنه وآن كتابرا البرهان المؤيد لصاحب مداليد نام نهاده واز مجلس وعظش جمع وتاليف كرده جامعش عالم علامه وحاذق فهامه ايست كه الشيخ الحجة الولى شرف الدين ابن عبدالسميع الهاشمى الواسطيست آن كتاب هيچ فضيلتى نمى كذارد الا كه همه رامى شمارد وهيچ فائده نمى ماندكه اورا مستوعب وشامل نباشدوآن كتاب بعبارات رايقه و اسلوبهاى فائقه آمده يعنى تاليف شده مؤلفش صاحب مقامات مشيدة البنيانست وريختن كتاب مذكور دراين سبيكهٔ بديع الاسلوب ابداع آن بديع الذمانست درغايت اتقان مثل نسج حريرى انرا درسلك نسج آورده لهذا براى ابكارمعانيش مبانيشرا محكم بجاوهٔ ساختهودر آن كتاب ايضاح فرموده استكه درحقيقت شريعت عين طريقتست و هر طريقتى كه مخالف امر پيغمبر باشد زندقه است چه طور زندقه نميشودكه سيدما رسول الله صلى الله عليه و سلم براى تنبيه مسترشدين اين حديثرا فرموده (من احدث فى امرنا هذا ماليس منه فهو رد) ومحقق باشدكه براى تعليم مكارم اخلاق ابداع خوب كرده و در ميدان امتحان سبقت

احراز نموده است و همه اولیا از حوض فیض مورود پیغمبر استمداد کرده وهر یکی از اولیا بسنت سنیهٔ پیغمبر تمسك نموده وتشبث باخلاقش عهد وپیمان کرده اند بمثل کفتهٔ صاحب براة رحمة الله تعالی فرموده



وکلهمُ من رسول الله ملتمس
غرفا من البحر او رشفا من یم

(ودیکری فرموده)

عباراتنا شتی وحسنك واحد
وکل الی ذاك الجمال یشیر

این کتاب که منهج راه صوابرا هدایت کنند ایست بطوریکه بمارسیده طبعشرا خواهم کرد که نفعش بهمه کسی شامل باشد خصوصا برای مرشد ومسترشدنیکه ازاهل طریقتند این کتاب برای سالکین تبصره وبرای واصلین تذکره ایست ولازمست اینرا بدست راست بکیریم وببوسیم ولایق آنست که بداندانهای پسین محکم آنرا ضبط خواهم نمود وانشاد این بیتها لازمست

که راوی وسامع وتالیش همه را ر وابت کنند بمثل کفتهٔ ما (ذا کتاب عم فضلا نفعه دوما یجدد وهو بین الکتب فرد مثلما عمليه مفرد وعلی معجز احمد هو برهان مؤید) برای تبرك اندکی ملخص ترجمهٔ حال جمیل ان سید جلیل می کو یم که آن ذات سیدما ودردنیا وقیامت ذخیرهٔ ما و هم امام همام عمدهٔ حجت ما وازمعتبرین مقتدای ماست وانواع محامدرا هم جامع شده است

ولیس علی الله بمستنکر
ان یجمع العالم فی واحد

احوالش بمعرفت خدا هدایت دهد واقوال وافعالش بجهت جل وعلا راه مینماید همهٔ ابرار بولایت اومتفق وائمهٔ اخبار همه بفضیلتش شهادت میکنند آن ذات حضرت الغوث السید احمدالرفاعی الحسینی الامجد است قدس الله اسراره وضاعف انواره امام شعرانی قدالله سره درکتاب المنن فرموده است که جمیع مشایخ اتفاق کردند که قدرسید احمدالرفاعی از همه مشایخ بزرکتراست ودر روی زمین قطب الاقطاب اوست وخیلی چیزهای دیکر هم کفته است (مترجم فقیر میکو یدکه بس ازمطالعه کردن کتاب مستطاب آن ذات خجسته صفات اشهد بالله من هم مثل شعرانی بعلم وجدانی دراین مسئله کواهی میدهم وبا اومتفق هستم) امانسب شریفش ازجهت پدر رضی الله عنه

معلوم ومشهور ودرکتاب موثوق‌به منشور ومذکور است نسبت نسبش بسیدما امام حسین ابن‌السیدة فاطمة‌الزهرا دختر سیدالعالمین واشرف المخلوقات صلی‌الله‌علیه وعلیهم اجمعین ثابت ومحقق است امام‌محدثین عمدهٔ علماء کاملین‌ولی‌خدا الشیخ عزالدین الفاروثی الواسطی درکتاب (النفحة‌المسکیه) فرموده است‌که دراین سلسلهٔ مجلهٔ کبری درهٔ وسطی شیخ‌ما است که‌آن سید احمدالرفاعی الحسینی است ماباتباع جد اوعلیه‌الصلوة والسلام بمقام بزرگ رسیدیم وهم درانجا ثابت قدم شدیم خدا بشیخ‌ما خطیب اونوی رحمت بکندکه‌درحق او باین معنی‌کفته است شعر

لنسبة احمد المولی الرفاعی

لطه وصلة عظمت مقاما

سری برهانها شرقا وغربا

وصار معطرا یمنا وشاما

واما‌نسب شریفش ازجهت مادر رضی‌الله عنه آن هم نوشته ومنقولست انرا علماء فحول تصحیح کرده وکفته اندکه بصحابهٔ صاحب النور والسرالساری سیدنا ابی ایوب الانصاری منتهی شده‌است وصاحب التریاق باین تصریح کرده بمثل اینکه شیخ الاسلام ابن جلال والفاروثی ودیکری هم اشارت فرموده

اند و بسیدما امام ابو بکر الصدیق نسبتش رسیده لکن ازجهت مادرجدش که امام جعفر صادقست کذا نسب او بعمش امام حسن او صل شده لکن ازجهت مادرجدش که امام باقر است واین مسئله معروفست در نزد آنانکه چیزی ازعلم نسب خبر دار هستند ٠

(بشارت ولادتش)

اینست که شیخ منصور بطایحی قدس سره رسول الله را صلی الله علیه وسلم درخواب دید ورسول خدا با وگفت یامنصور من بشما بشارتی میدهم که خدای تعالی بجواهرت بس از جهل روز یك فرزندی میدهدکه نامش (الرفاعی است) من جه طور رئیس الانبیا هستم اوهم رئیس الاولیا است وقتی که بزرك شد اورابکیر وبشیخ علی القاری الواسطی بیر تسلیمش بکن تاکه اورا تربیه بکند زیرا اودر نزدخدا خیلی محترم است وازین مسئله هم غافل مشو پس ازان گفتم یارسول الله علیك الصلوة والسلام امر امر شما است صاحب (ام البراهین) بمثل ما اوهم گفته است

(اما ولادتش)

رضی الله عنه درکوی (حسن) اذ اعمال واسط عراق (بام

عبیده) که معروفست واقع شده روز پنجشنبه درنصف اول شهر
رجب درسنهٔ پنجصد و دوازده ازتاریخ هجرت قدم درعالم
وجود نهاده مولانا (احمد بن جلال) درکتاب (جلاءالصدا)
درترجمهٔ حال او قدس سره فرموده که اوعالم وفقیه ومجود ومحدث
بود وهم اجازات و روایات عالیه واشته شیخ الاسلام (ابن
السبکی) رحمهما الله فرموده که اورا خالش (منصور) تربیه
کرده و بمذهب امام شافعی فقه‌را تحصیل نموده همه فضائلش
ازضیقت وقت نتوان کفت مناقبش انیقدر زیاده است که محصور
نخواهد شد ولیکن بعض صلحا کتاب علی‌حده برای مناقبش
تألیف کرده اند (اما شمائلش) صورتش ازهمه صورت شیرنتر
(سید عزالدین) درکتاب (وظائف) فرموده که (سید احمد)
رضی الله عنه درین قومش قامت متوسط داشته اسمر شیرین کندم
کون بود رویش کم کوشت وسعت جبهه داشته چشمانش سیاه
رویش ـــکرد دهنش شیرین وقتیکه سخن میکرد دلهارا می
برد ووقتی‌که سکوت میکرد دلهارا بهیبت می‌انداخت اما خلق
معنویش ازین زیادترو بزرکتر است (امام سبکی) درکتاب
(طبقات) دربحث او فرموده که ازاخص اصحابش (شیخ
یعقوب کراز) کفته است که سیدمن (احمد) درمجلس بود
باصحابش چنین فرمود (ای‌ساده) یعنی ای بزرکان نجدای عزیز
ومنزه شمارا قسم میدهم که هرعیبی که درمن بینید بمن بکویید
انجا (شیخ عمرالفاروثی) کفت من‌عیب شمارا انیقدر میدانم که

مثل ماواز اصحـاب شما است کفت ای عمر هر وقتی‌که سـفینه
سالم باشد انانکه در توی سـفینه هسـتند انهارا حمل توان کرد
اندکی از تواضع وشفقتش فرمود وکفت هیزمهارا جمع میکرد
وبخانهٔ بیوزن ومسکینان می برد وبعض وقت آبرا برایشان پری
کرد درزمستان وتابستان دوبیرهنرا جمع نخواهد کرد دردوروز
ویاخود سی روز یك دفعـه خوراکی میخورد (فاروثی) کفته
استاد ماشیخ مکی واسطی فرمودکه باسید احمد الرفاعی یك شب
درکوی (ام عبیده) خوابیدم درانجا چهل خصلت ازخصلتهای
مصطفی صلی الله علیه وسلم در اوحساب کردم ظاهر احوالش
انیقدر بودکه دانستم باطنش‌که میداند چه طواسـت (اما کرامت
او) یکی ازآنها اینسـت صاحب (البهجه القادریه) فرمودکه
او با اصحابش برکنار دریا بودند وآرزوی خوردن ماهی کردند
همانجا ماهی بی حساب بروی آب بیرون شد خیلی ازآنها کرفتند
وخوردند تا سیر شـدند بعض اجزای ماهی دردرون تابه مانده
بود اشارت بآنها کرد ودعا خواند خدا همه‌را زنده کرد وازان
آبی که آمـده بودند ورفتند ودیکر ازان کرامتها خطـاب کردن
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بااو ودیکری ازانها دست دراز کردن
پیغمبر صلی الله علیه وسلم وبوسه دادن او (فاروثی) کفت پیغمبرما
بصحت نسب او شهادت کرد دروقتیکه شیخ درمقابلهٔ حجرهٔ پیغمبر
ایستاد وکفت السلام علیك یاجدی درجوابش پیغمبر علیه افضل
الصلوة کفت و علیك السلام یاولدی درانجا بوجد آمد وکفت

فی حالة البعد روحی کنت ارسلها
تقبل الارض عنی و هی نائبتی

وهذه دولة الاشباح قد حضرت
فامدد یمینك کی تحظی بها شفتی

رسول الله صلی الله علیه وسلم دست مبارکش دراز کرد اوهم دست شریفش‌را درجماعتی که نود هزار مردم حاضر بودند بوسه داد ومردمان دست پیغمبررا میدیدند وکلامش صلی الله علیه وسلم استماع کردند تنها این منقبه بدیکر مناقب بسیار استدلال خواهد کرد وذکر این منقبت کفایت از دیکری میکند واما نظمش خیلی است فصاحت وحکمترا جمع کرده وانچه رهنمای بخدا ودلالت بجیز های خیرمیکند از انیستکه کفت است (تعود سهر الیل) (فان‌النوم خسران) (ولاترکن الی الذنب) (فعقبی الذنب نیران)(وقم للواحد الفرد) (فللقرآن خلان) (ینام الغافل الساهی) (وما فی القوم وسنان) (ویلهو معرض اللاهی) (وعند القوم احزان) (هم والله فتیان)(اذا ماقبل فتیان) (واما تألیفش) آن هم خیلیست آنکه ما میدانیم (معانی بسم الله الرحمن الرحیم) (وتفسیر سورة القدر) که درفن تفسیر (والروایه) که در علم حدیث است (والطریق الی الله) و(حالة اهل الحقیقة مع الله) و(البهجة) این سی

کتاب درتصوفست و(شرح التنبیه) درفقه شافعی و(الحکم)
و (الاحزاب) خلاصه عدد تألیفش شش صدوشصت دوست
٦٦٢ واین کتاب مستطاب وغیر ازین (اما وفاتش) خود
خبرداد هم چنین شد مقدار یك ماه بدرد شکم مبتلا بود آخر
کلامش اشهد ان لااله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله بود
روز پنجشنبه وقت نماز ظهر دوازدهٔ جمادی الاولی درسنهٔ
پنجصدو هفتاد وهشت در روزی معین درکوی (ام عبیده)
وفات کرد رحمة الله علیه رحمة واسعة مدة حیاتش بعدد
حروف (الله) وکفتند مدة عمرش (الله) است باعتبار الف
ملفوظه وکفتند تاریخ ولادتش (جاء بدسرا الرب) وتاریخ
وفاتش (لله جاء بد سرالرب) رضی الله تعالی عنه وعن اسلافه
الطیبین الطاهرین وعنا وعن جمیع المسلین وآخر دعوانا ان
الحمد لله رب العالمین آمین

م

البرهان المؤيد لصاحب مد اليد مولانا القطب السيد احمد الرفاعى
الكبير الجامع بين الشريعة والحقيقة صاحب الكرامات
والمدد الشهير رضى الله تعالى عنه

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد وسپاس مخصوص خداست حمدیکه ایفای نعمتهای او وزیادی نعمتشرا کافی ووافی باشد آن جوهریکه جسم همهٔ وجود ومسبب وجود هر موجود است آن درهٔ نبوتی که سیدما ونور چشم ما وپیغمبرما رسول مکرم حبیب الرحمن محمد است صلی الله علیه وسلم صلاة وسلام برآل واصحاب وعترت اوواحباب وتابعین اشرا تاروز جزا خدا احسان بفرماید آمین آمین

(اما بعد) آن عبد محتاج برحمت خدا که (شرف الدین بن عبدالسمیع الهاشمی الواسطی) است میکوید خدا باومرحمت بکند وبفضل خودش کناه وذله اشرا ببخشد جماعت بسیار ازمحبان بابرادران صالح این کتاب مبارکرا ازدهن شیخ ما وملجأ ماشنیدیم که او بزرکترین ملت اسلام واستاد خواص وعوام وهم قطب وغوث اولین است آن شیخی که خدا اورا دربین اولیای خودش ببوسیدن دست پیغمبر صلی الله علیه وسلم ممتاز ساخته است صاحب نعمتهای بزرک وخوارق بسیار خوب وحامل تکالیف خفیف وکران شیخ بزرک وسید ما که (السید احمد ابن السید ابی الحسن علی الرفاعی است رضی الله عنه ابن السید

يحيى ابن السيد النابت ابن السيد الحازم ابن السيد احمد ابن السيد على ابن السيد ابى المكارم الحسن المعروف برفاعة المكى ابن السيد المهدى ابن السيد محمد ابى القاسم ابن السيد الحسن ابن السيد الحسين ابن السيد موسى الثانى ابن الامام ابراهيم المرتضى ابن الامام موسى الكاظم ابن الامام جعفر الصادق ابن الامام محمد الباقر ابن الامام على زين العابدين ابن امام المسلمين وزبدة آل النبي الامين الذى امتحن بانواع البلاء امير المومنين ابى عبدالله الامام الحسين الشهيد بكربلا ابن سيد الامه وسند الائمه زوج البتول وصهر الرسول الذى قدره كاسمه حسن وعلى امير المؤمنين ابى الحسنين الامام على رضى الله عنه وعنهم اجمعين آن وعظ ونصيحتهاى كه ازدهن شيخ رفاعى قدس سره شنيديم زهجرت بنجصد وبنجاه وشش بود آن سالى بودكه از سفر حج مباركش باز كشته قدس الله اسراره وضاعف ارشاده وانواره درموضع اقامت شريف خودش دركوى ا(ام عبيده) برسر كرسى وعظش نشسته جماعت بسيار بوديم درجاى اندك باخيلى مردمان درانجا جمع شده بوديم آن كتابرا (البرهان المويد لصاحب مداليد) نام نهاديم آن شيخ واعظ وسيدما غوث شريف نام مباركش (الرفاعى احمد) است آن وعظهاى كه ازدهنش شنيديم وجمع كرديم همين است كه ميكوييم رضى الله عنه ونفعنا الله به كفت

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا مخصوص خداست آن حمدیکه بآن راضی و بذاتش لایق باشد صلوة وسلام خدا برسید مخلوقاتش نازل واز اصحاب وآل واتباعش خدا راضی باشد (ای بزرگان) زهدرا برخود لازم شمارید زهد اول قدم انانسدکه خدارا عز وجل قصدمی کنند اساس آن تقواست وآنهم خوف خداست که راس حکمتست وجامع شدن بهمهٔ اینها بحسن متابعت امام ارواح واشباح سیدمکرم رسول الله صلی الله علیه وسلم حاصل ومیسر گردد واول طریق متابعت بحسن اقتدای پیغمبر میشود آنوقت بحدیث (انما الاعمال بالنیات) عمل کرده شود نمی بنید که رسول الله درجواب سؤال مردی راچه گفته است آن مرد گفت یارسول الله کسی باغزا کردن متاع دنیا راهم بخواهد چه طور است رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت اجری ندارد مردمان این مسئله را بذرك شمردند مردمان گفتندش دفعهٔ دیگر از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال بکن بلکه سؤال شمارا نفهمیده است آن مرد گفت یارسول الله کسی ارادهٔ جهاد فی سبیل الله بکند و با این اراده متاع دنیارا هم آرزو بکند چه طور است گفت ثوابی ندارد

بمردمان این هم خیلی بزرك نمود دفعهٔ دیکر کفتندش تکرار سؤال بکن دفعهٔ سیم کفت کسی غزای فی سبیل الله بامتاع دنیا ارزو بکندچه طور است کفت اجری ندارد این حدیث را مردمان موثوف ومعتمد روایت نموده و تصحیح کرده اند (پس) ازاین وامثال این دانستیم که خلاصهٔ حسن وقبح اعمال ماینیت مربوط است ودر حرکات وسکنات پرهیز بایدکرد واعتقادخود تان از تمسك بظاهر متشابهات قرآن و حدیث را محافظه وصیانت بکنید زیرا بطاهرش تمسك نمودن اساس کفر است خدای تعالی فرموده (فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ماتشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله بر شما و بر همهٔ مکلفین واجب است که متشابهات را ایمان آورده باشید آن مشابهی که از طرف خدا بر عبد خدا و سیدما رسول الله نازل شده است خداوند سبحانه و تعالی بتفصیل علم تأویلش بما تکلیف نفر موده خدا کفته است جلت عظمته (ومایعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون آمنا کل من عند ربنا) (پس) طریق مردمان پشین همین است که خدای تعالی را از ظاهر معنای متشابهات تنزیه کردند و معنای مرادش را بحق تعالی و تقدس تفویض نمودند زیرا سلامت دین درانیست از بعض عرفا چکونکی خالق را تقدست اسمائه سؤال کردند بسائل کفت اکراز ذاتش سؤال میکنی مثلش نیست واکر از صفاتش استغسارمی نمای اویکیست وامور همه عالم باوقائم است وکس اورا نزاییده وکس ازوزازایده

نشده ونمی شود وهیچ احدی باو مشابهت ندارد واکر ازاسمش سؤال میکنی (فهو الله الذی لااله الا هو عالم الغیب و الشهادة هوالرحمن الرحیم) واکر از فعلش سؤال می نمای هر آن او درشأ نیست در توحید خدا هر چه کفته اند امام شافعی در این کفتارخودجمع کرده وکفته است که کسی بر معرفت مدبر خودش بر خیزد وبطلبد فکر او اکر بیك موجودی منتهی بشود آنکس از طایفهٔ مشبه است واکر اطمئنان او بعدم صرف داشته باشد از طایفهٔ معطلین است واکر اطمئنان خاطرش بیك موجودی داشته واز دانستنش اعترافی عجز بکند آنوقت او موحد است (ای بزرکان) خدا را تنزیه بکنید از علامت حادث واز اوصاف مخلوق وهم از تفسیر معنای استوا درحق خدا عز و علا بمثل استقرار جسمی بر جسمی که مستلزم حاول است عقاید خودرا از این نوع تفسیر ها تطهیر باید کرد خدا ازاینها عالی ومنزه است و ازین احتراز هم لازمست که بکویید خدا در بالا و پست ومکانست ودست وچشم واعضا ونزول وانتقال دارد زیرا هرچه درقران و حدیث آمده و ظاهرش اکرچه دلالت باینها میکند لیکن هم درقرآن وحدیث مثل اینها چیز های دیکر آمده استکه مراد مارا تایید میکند (پس) چیزی دیکر نماند بغیراز کفتار صلحای پشین که فرموده اندبظاهر این آیاترا ایمان آوردن ومقصود ازینها بعلم خدا ورسول خدارا واکذاشتی وهم خدارا از کیفیت وعلامات حدوث تنزیه کردنست وهمهٔ ائمه بر این منوال کفته

اند و بهرجه خدا نفس خود را در کلام قدیم توصیف فرموده است تفسیر آن و خواندنش وسکوت کردنش برای هیچ کسی میسر نیست الا که برای خدا ورسول خدارا میسر خواهدشد برای شما اینقدر هست که متشابهات را بموافق آیات محکمات حمل توان کرد زیرا قرآن عبارت از اصل محکماتست متشابه معارض محکم را نتوان کرد مردی از امام مالك بن انس رضی الله عنه از کفتار خدای تعالی (الرحمن علی العرش استوا) سؤال کرد او در جوابش کفت استوا معلومست چکونکی استوا معقول نیست ایمان آوردن بآن واجب و سؤال کردن ازین بدعتست شمارا بغیر از متبدع نمی بنیم و باوامر کرد که بیرون شو وقتیکه مسئلهٔ استوارا ازمام شافعی رضی الله عنه سؤال کردند درجوابش کفت بی تشبیه ایمان آوردم و بی تمثیل تصدیق نمودم نفس خودمرا درادراك این مسئله متهم کردم درکمال معرفت ازین مسئله امساك تمام بجا رسانیدم امام ابوحنیفه رضی الله عنه فرموده استکه اکرکسی بکوید خدا درآسمانست ویا درزمین آن مردم ازین کفتار محقق کافر میشود زیرا کفتارش اینرا بوهم می‌آردکه خدایرا جای قرار داده است وهرکسی برای خدا جای قرار بدهد آن مردم ازطائفهٔ مشبه میشود ازامام احمد رضی الله عنه وقتیکه استوارا سؤال کردند درجوابش کفت بطوری که خدا خبرداد استوا ثابتاست نه بطوریکه مردمان تصور میکنند امام ابن الامام جعفر صادق علیه السلام فرموده

که هرکس زعم ببرد که خدا درچیزی هست و یاخود ازچیزیست ویابر یك چیزی هست محقق آن مردم مشرکست زیرا اگر خدا برسری چیزی باشد خدا محمول میشـود واگر در درون چیزی باشد محصور واگر ازچیزی پیدا بشود خدا محدث خواهدشـد (ای بزرگان) بدلهای خود خدارا بخواهید زیرا خداوند ازرك حبل الورید که درگردن شماست بشما ازان نزد یکتراست (احاط بکل شیٔ علما) دین عبـارت از نصیحت است وقتیکه (لااله الاالله) گفتید انرا باخـلاص خالص ازغـیر یت واز خطرهای تشبیه وکیفیت واز بالاو پسـتی ودوری نزدیکی تنزیه بایدکرد بزرکترین همـه مخلوقات علیه افضل الصلوة والسـلام والتحیه فرموده است (انماالاعمال بالنیات وانما لکل امرأ مانوی فمن کانت هجرته الی‌الله ورسوله ومن کانت هجرته الی دنیا یصیبها اوامرأة ینکحها فهجرته الی‌ماهاجرالیه) اعمال خودتان بر سر پنج ارکان بنـا بکنید رسـول‌الله صلی‌الله علیه وسـلم فرموده است (بنی الاسلام علی خمس شهادة ان‌لااله‌الاالله وان محمدا رسول‌الله واقام الصلوةوایتاء الزکاة وحج البیت وصوم رمضان) احداث کردن‌چیزهای دیکرکه‌دردین نباشد خیلی‌احترازی از ینها بایدکرد زیرا علیه الصلوة والسلام فرموده‌استکه (من احدث فی‌امرنا هذا مالیس‌منه فلو رد) باخدا بتقوی معامله بکنید و براسـتی وبحسن اخلاق باخلق خدا معامله بایدکرد وبمخالفت نفس خود عمل باید نمود درنزد حدود باید بایسـنید وتجاوز نکنید وقتیکه

باخدا چیزی معاهده کردید عهد خودرا بجا برسانید (وما آتا کم الرسـول فخذوه ومانهـا کم عنه فانتهوا) ازدروغ کفتن باخدا وباخلق خدا احتراز باید کرد زیرا برخداوند و برخلقش دعوا نمودن دروغست همـهٔ عبودیت دانسـتن مقـام بنده کیست وبامرخدا عمل کردن و ازمنهیاتش پرهیز نمودن ودراین هردو زلت وانکسـاررا بجـای آوردن عین دین است بامرخدا عمل کردن سبب نزدیکی خدا ست واز منهیاتش پرهیز نمودن واسطهٔ خوفست بلاعمل طلب نزدیکی خدا محال اندر محالست باجرأت ازخدا نرسیدن فضیحتست خدارا بامتابعت رسول خدا صلی‌الله علیه وسلم خواستن باشید وبآرزوی نفس وهوا ازسلوك طریق خدا اجتنـاب بایدکرد هرکس بنفس وهوای خودش طریقترا سالك باشـد آنکس در اول پانهادنش بضلالت خواهد رسـید (ای بزرکان) شـان پیغمبرخود تان تعظیم بکنیـد زیرا او برزخیست دربین خداوخلق خدا ارتباطی دارد ووسط فارقیست اوعبد خدا حبیب خـدا پیغمبرخدا اکمل مخلوقات خدا افضل پیغمبران رهبر و دعوت کنندهٔ براه خدا واخـذ کنندهٔ هر اموریست ازخدا اودرکه همه جوانب رحمانیه ووسـیلهٔ همه اطراف صمدانیه ایست کسی بپیغبر رسـیده بخدا رسـیده کسی ازوجدا شده ازخدا جدا شـده است پیغمبرعلیه صلوات‌الله وتسلیمـاته کفته است (لایؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لماجئت) (ای بزرکان) بتحقیق بدانید نبوت پیغمبرما صلی‌الله

علیه وسلم درحال حیاتش چه طور بود پس از وفاتش همین طور باقیست تاازمانیکه خدا وارث زمین وانکه برزمین است همه کس بشریعت ناسخ شریعتها که شریعت اوست مخاطب ومکلفست ومعجزهٔ قرآنش باقیست خدا فرموده است (قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذالقرآن لایأتون بمثله) (ای بزرکان) کسی کفتارهای راست درست اورا رد بکند بمثل آن کسیست که کفتار خدارا رد کرده است بخدا وبکلام خدا ایمان آوردیم وبهر چیزی که پیغمبرما صلی الله تعالی علیه وسلم فرموده ایمان کردیم خدا فرموده است (ومن یشاقق الرسول من بعد ماتبین له الهدی نوله ماتولی ونصله جهنم وساءت مصیرا) افضل صحابه سیدما ابو بکر الصدیقست رضی الله عنه پس سیدما عمر الفاروقست رضی الله عنه پس عثمان ذوالنورین است رضی الله عنه پس علی المرتضی است کرم الله وجهه ورضی الله عنه جمیع صحابه همه برهدایت هستند از پیغمبر علیه الصلوة والسلام روایت شده فرموده استکه (اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم) آن اختلافی که در بین صحابه واقع شده است ازانها خاموش شدن واجبست وهم ذکر محاسن آنان ومحبتشان وحمد وثنای ایشان رضی الله عنهم اجمعین برما واجبست اصحابرا دوست بدارید وذکر شان تبرك بدانید وباخلاقشان متخلق باشید وعمل بکنید پیغمبر علیه السلام باصحابش کفته است (اوصیکم بتقوی الله والسمع والطاعة وان یأمر علیکم عبد فانه

من يعيش منكم فسيرى اختلافاً كثيرا فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين عضوا عليها بالنواخذ وايا كم ومحدثات الامور فان كل بدعة ضلالة) هردلی از دلهای خودرا بمحبت آل کرام عليهم السلام منور بسازيد زيرا آنان انوار وجود لامعه واقناب سعادت طالعه هستند خدا فرموده است (قل لااسئلكم عليه اجرا الا المودة فى القربى) وپيغمبر فرموده است (الله الله فى اهل بيتى) خداوند اكر ارادهٔ خير از كس داشته باشد بجارسانيدن وصيت پيغمبررا درحق آلش بان كس لازم مى فرمايد ومحبشان ميسازد و تعظيم وحمايتشان ميكند وحامى ايشانرا صيانت ومراعات آنان وحقوقى كه دربين پيغمبروآل پيغمبر هست رعايت ميكنـد هرمردى بامحب خودش برابر است وهركس باخدا محبت داشته باشد پيغمبر خدارا دوست ميدارد وهركسى كه باپيغمبرمحبت دارد و باآل رسول خدا محبت دارد وهركسى دوسـت ايشـان باشد باايشان برابر است وآنان باپدر خودشان عليه الصلوة والسلام برابر هسـتند آل رسولرا بر نفس خودتان تقديم بكنيد وبرآنان مقدم مشويد اعانه واكرامشـان بكنيد خير اين كارها برشما عايد خواهد شـد و باولياى خـدا ملاصق باشيد (الا ان اولياء الله لاخوف عليهم ولاهم يحزنون الـذين آمنوا وكانوا يتقون) ولى كسيست كه محب خدا و باتقوى ايمان بخدا آورده باشـد ومعانده بامحب خدا مكنيد دربعض كتب الهيه آمده است كه كسى بولى من اذيت بدهد من باو اعلان حرب ميكنم خداوند غيرت اوليـا

يشرا مى كشد كسى بآنان اذيتى برساند خدا انتقامشان ازو ميكيرد واكرام وصيانت محبان خودش ميكند وكسى از اوليا التجا بخدا بكند معينش ميشود اوليا اخص مخاطبين آيت (نحن اولياءكم فى الحياة الدنيا وفى الآخره) هستند نزديكى ومحبت آنان برشما لازمست وبسبب آنان بركت بشمابرسد شما باآنان باشيد (اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون) (اى بزركان) مراتب هريكى از آنان بدانيد افراط در محبت مكنيد هرولى را بمقدار منزلتش قدرا وبكيريد اشرف نوع بشر پيغمبرانند عليهم الصلوة والسلام واشرف پيغمبران پيغمبرما محمد است صلى الله عليه وسلم واشرف مخلوقات پس ازو آل واصحاب او است واشرف مخلوقات بس از آنان تابعينندكه اصحاب خير قرنهاهستند اينكه كفتيم بطريق اجمال بود اما بطريق تفصيل نص را ملاحظه بكنيد نص را برأى خود عمل مكنيد كسى هلاك نشده الا برأى خود عمل كرده وپس ازان هلاك شده است دراين دين ابدا حكم برأى نخواهد شد رأى خود تان درمباحات تحكيم بكنيد همه اوليارا بخير ياد بكنيد يكى برديكرى تفضيل مكنيد خداوند تعالى درجهٔ بعض اوليارا برديكرى بلند ترساخته است ليكن آن درجه را كسى نميداند بغير ازخدا وبغير ازكسى كه رسول خدا باشد و باذن ورضاى خدا مكر بداند اين جماعت اوليارا بترك دعوى تأييد بكنيد وركنهاى اين طريقت را باحياى سنت وبترك بدعت محكم بسازيد (اى بزركان) هرمرد فقيرما

دام برسنت وشریعت باشداو برسرطریقتست هروقتی ازشریعت
تجاوز کرده باشد ازطریقت هم عدول کرده است و باین طایفه
صوفیه کفته اند ودرسبب تسمیه اش اختلاف کردند سببش
غریب است بنابرین اکثر فقرای این طایفه سببش را نمی دانند
سبب تسمیه اش اینکه جماعتی ازقبیله مضر بآنان (نبو الصوفه)
میکفتند و آن الغوث ابن مر ابن اد بن طابخة الر یسط است بنا
بانیکه والده اش فرزندی زاید و بس اززایدن می مرد مادرش
نذر کردکه اکر فرزندم نمیرد برسراو پشمی می بندم انرا بکعبه
مربوط خواهم کرد وآن وقت بحج هم میرفتند تاظهور اسلام را
که خدا احسان فرمود آن طائفه هم اسلامرا قبول کردند وعابد
شدند حتی ازبعضشان حدیث رسول الله را صلی الله علیه وسلم
روایت کرد اند هرکسی باآنها مصاحبت میکرد باوهم صوفی
میکفتند یاخود هرکسی پشم ابپوشد ومانند آنان عبادت بکند
باتان منسوب میکردند وصوفی میکفتند سبب تسمیهٔ فقرارا چند
نوع کردند بعضی کفتند تصوف ازصفا مأخوذ شده وبعض
کفتند ازمصافات است وغیر ازینها هم کفت اند همه ازجهت
معنایش صحیح وراست است چونکه این طائفهٔ خرقه پوش
صفا ومصافاترا برخود لازم شمردند وعمل باداب ظاهره کردند
وکفتند اینها دلالت بادب باطنی میکند وظاهر حسن ادب عنوان
ادب باطنیست وکفتند کسی ادب ظاهررا نداند برادب باطنش
اعتماد نخواهد شد همه آداب ظاهره بکفتار وکردار وحال

وخاق بیغمبر را صلی الله علیه وصلم متابعت کردن منحصر شده است آداب صوفی دلالت بعقامش میکند بترازوی شریعت کفتار وکردار واحوال واخلاق صوفی باید کشید آنوقت خفت وثقلت ترازویش درنزد شما معلوم خواهد شد خلق پیغمبر قرأنشت خدا فرموده است (مافرطنا فی الکتاب من شی) هرکس التزام ادب ظاهری که شریعتست بکند بجماعت صوفیان داخل واز آنان محسوب خواهد شد وهرکسی التزام آداب ظاهره نکند او از زمرهٔ صوفی نیست وحالش برایشان مشتبه نخواهد شد زیرا استعمال آدابشان دلیل جنسیت است بلکه علت بودنی انها است (رویم) کفته است تصوف همه ادب است آن ادبیکه طائفهٔ صوفیه بان اشارت کردند ادب شرعست شما متشرع باش وبکذار حاسد شما هردروغی میخواهد بکوید وهرچه میخواهد بشما نسبت بدهد .

ولست ابالی من زمانی بریبة
اذا کنت عندالله غیر مریب

اذا کان سری عند ربی منزهاً
فما ضرنی واش اتی بغریب

(ای سالك) نفس خودرا مبیند وازغرور وکبر احتراز بکنید زیرا اینها همه مهلکند هرکس نفس خودرا بزرك ودیکر انرا

کوچك بشمارد بساحهٔ قرب خدا نخواهد رسید من که هستم وشما که هستی (ای برادر) ماهمه مسکین هستم اول مایك پارچه کوشت در رحم مادر وآخرما جیفه ایست شرف این عرض وجوهر عقلست عقل انست که نفسرا عاقل بکند تادر حد خودش بایستد اکر عقل کسی نفس خود شرا عاقل نکند ودرحد اخذ وعطای خودش نفسرا توقیف نسازد آن عقل نیست اکر انسان ازجوهر عقل محروم باشد شرفش نمی ماند آن عرض ثقیل وکثیف میشود لایق هیچ مرتبهٔ عزیز ومنصب نفیس نخواهد شد اکر عقلش کامل وتمام باشد آنوقت همهٔ حکم برای آن جوهر مختص خواهد شد آن جوهر درانوقت لایق استکه بر سرتاج کسری وملوکان دیکر نصب خواهند کرد اول مرتبهٔ عقل اینستکه ازانانیت کاذبه خودترا رها کنی وازدعوای باطله وازهجوم کردن یقتق ورتق امور واز سلب وهبه کردن چیزها نفس خودترا ازینها همه باید خلاص کرده باشی واکر مقامش باوحکم بکند ومقامش هم صفت بذرکی بشود آنوقت لازم اینستکه اول خودش که کل است ومنتهایش که خاکست بفهمدودر ماین این بدایت ونهایت ومناسب اینها کفتار وکردار بایدبجا برساند زیرا واعظی که برای خدا واعظی بکند وبرای نفس خودش واعظ نباشد بقلب هرمردی مسلم وعظش تأثیر نخواهد کرد ووعظش نفع نخواهد داد چه‌طور وعظش نفع میرساند کسی که دلش ازخد غافل باشد (مهل)

کفته است غفلت سبب سواد قلبست پیغمبر حدیثی فرموده
(الا وان فی الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد کله
واذا فسدت فسد الجسد کله الاوهی القلب) (ای برادر من)
شما از وعظ من ومن از وعظ شما منتفع میشویم بشرطی انیکه
ماهر دو اخلاص داشته باشیم ای برادر من زحمت شما ازمن
بهتر است وکتر شما ذلهٔ کوش دادن داری ولی مرامستی تعلیم شما
کرفته از خود خبر ندارم ای برادر من هیچ نیستم الا انیقدر که
نفس مسکین من برمن غلبه کرده وبنفس خود کفتم که خدا شمارا
علم داده است وبرتو لازم میشود که برادر انرا تعلیم بکنی هرکسی که
کتم علم خود بکند بلجام اتش می نبدند وجفا واذیت برای شما
منفعت دارد وهم میکویم ای نفس نزد حد خودش بایست بلکه
دراین جماعت کس هست که درنزد خدا از شما بزرکتراست
اورا ازشما اخفا کرده تاشمارا امتحان بکند پس ازین کفتار نفسم
درمقام انتقام کاذبهٔ خودش ایستاد وسکونت کرفت وقدرش
فهمید ودرطور وحال خودش ایستاد پس ازان بحظ وافر رسید
شما هم انیطور بکنید (ای برادر من) اکر برنفس خود غالب
آمدی وآموختن وتعلم را باو لازم کردی هوای نفسرا بسکین اقتدا
بریدی وحکمترا اخذ کردی بشرط انیکه از شرف وعلم وحسب
و پدر ومال وحال خود شرا چشم بوشانیدی آنوقت بفوز بزرك
نائل شدی کس که در هرنفس بانفس خود محاسبه نکنند درنزدما
دردیوان مردان محسوب نخواهد شد (ای بزرکان) من شیخ

نیستم و برانجماعت مقدم نخواهم شد واعظ ومعلم هم نیستم بافرعون وهامان محشـور باشم اکر بو مردی ازخلق خـدا خطرهٔ شیخ شدنم باشد مکر انیقدر میخواهم که رحمت خدا مرا پوشنده باشد که یکی آز آحاد مسلمانان باشم بر اسـلامیت بمیر ومبالات بچیز دیکر مکن اسلام ریسمان وصلت اسـت اکر غیر مسلمان کسی عبادت ثقلین را بجا برساند مغضوب خدا ودور ازخداست واکر مردی مؤمن باشد کناه ثقلین داشـته باشد ازخدا حظ عبودیت دارد (قل یاعبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطو امن رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا) الآیة بشرائط اسلامیت باخدا رابطهٔ وصول را محکم بکنید (المسلم من سلم المسلمون من یده ولسانه آن اهل صدقی که بمردمان کار خیر را امر میکنندوخود شـان بآن کارها عمل خواهند کرد بجا هستند آن اهل ایمان کاملی که طلب حکمت می کنند وازکمال صـدق وایما نشـان نظر آنان درجای حکمتها می ایستد بجا هستند بنفس خود وعظ بکن وبغیر نفع برسان در هر جای که حکمترا دیدی بکیر واخـذ کن هم فقرا ومردان ن طائفهٔ صوفیه ازمن بهتراند من جید لاشئ بلکه لاشیء لاشی ستم لیکن حق را باید کفت صوفی کسیست ازکدورات دنیا سرش صافی باشد وبرای نفس خودش هیچ مزیتی بردیکران نبیند وباین وریکه کفتم خدا نوشته وحکم کرده اسـت انیکه کفتم بخدا و کندمی خورم آنان عبـد ومخلوق خدای هسـتندکه انانرا دیدن غیر خدا خدا تطهیر فرموده اسـت (ای برادر من) تو

غیری ونفست غیروغیرخودت غیر است هر آنچه چشمت
می بنید ودرسر شما شکل وکیفیت خدا اختلاج بکنند آن غیر
خدای ما است افکارما باو کافی وچشمهای ماورا مدرك نخواهد
شد (ای برادر من) ازاظهار کرامت واز متفرح شدن شما ازان
کرامت ازشما خیلی میترسم اولیا کرامت راستر میکنند مانند زنی که
خون حیض خودش‌را اخفا خواهد نمود (ای برادر) کرامت
بنسبت مرد مکرم خیلی عزیز ومحترم است اما بنسبت ماهیچ
چیزی نیست زیرا این اکرامی که ازدرکه کریم واردشده است
خیلی بزرك وعزیز است دلهای اولیا بجلالت قدرش اورا قبول
میکنند امانسبت لفظ کرامت که ببنده راجع میشود قدرش نمی‌ماند
ولی کامل از نسبت کرامتی که ازدرکه خدای قدیم بدر
عبد حادث راجع بشود از ترس استحسان این نسبت ثانیه
کرامت خرد شان ستر واخفا میکنند چونکه حسن قبول این
نسبت ثانیه سم قاتل است ماهمه عریا نیم مگر پوشنده اوست
ماهمه گرسنه هستیم مگر اطعام کننده اوست ماهمه‌در ضلالتیم
مگر هدایت دهنده اوست برای مردم عاقل بغیر از زدن درکه
کرم چیزی دیگر نیست‌خواه درحال شدت باشد یانه زیرا مخلوق
ضعیف وعاجز وفقیر بلکه عدم صرفست خداوند احباب متقین
خودشرا اکرام کرده بر دست آنان کرامات خارقه اظهارنموده
بنفس قدسیه از طرف خودش آنانرا مؤید ساخته ومنزلشان بلند
کرده وآنان بخدا مشغول شده واز ماسوای خدا خبر ندارند

واز خدا می ترسند بنابراین خدا بهشت قربیت آنانرا جای داده وقتیکه بمنزل قربیت میرسند بنظر کردن وجه کریم خودش آنانرا اکرام میکند (واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی) بدترین چیزها هوای نفس ودیدن اغیار و از خلق بی خبر و بمخلوق مشغول شدنست آن عاقلی که بغیر خدا مشغولست عجبا دران شغل چه فائده می بیند ودرهر اثری کم وزیاد خواه جزئی ویا کلی باشد درحصول تأثیربغیر از خدا حکم کردن شرکست رسول الله صلی الله علیه وسلم بعبدالله بن عباس رضی الله عنهما کفت (یاغلام انی اعلمك کلمات احفظ الله یحفظك احفظ الله تجده تجاهك اذا سئلت فاسئل الله واذا استعنت فاستعن بالله و اعلم ان الامة لواجتمعت علی ان ینفعوك بشیٔ لم ینفعوك الابشیٔ قد کتب اللهلك وان اجتمعوا انیضروك بشیٔ لم یضروك بشیٔ قد کتبه الله علیك رفعت الاقلام وجفت الصحف) حاصلش انیست که بغیر از خدا هیچ کس ضرر ونفعی نمی رساندوهرچه میخواهی از خدا بخواه (ای بزرکان) طائفۀ صوفیه همه فرقه فرقهشده اند خدای حید با اهل ذلت وانکسار وبا اصحاب مسکنت واضطرار باقیمانده وبا آنان هست ازاسناد دروغ بخدا احتراز باید کرد (و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا) از حلاج نقل میکنند کهاو (اناالحق) کفته است بوهم خودش او خطا کرده است اکر بر سر حق بود (اناالحق) رانمی کفت

بعض شعرهای اورامی کویند که ایهام وحدة الوجود میکند
همهٔ اینها وامثالشان باطل است آن چیزی که مرد مراواصل خدا
می نماید و یاخود از شراب محبت چشیده ویا در حضور خد
است واستماع کلامی را ارائه می کند اینها هیچ چیزی نیستند
مکر یك صدای غریب وحالت عجیبست که باورسیده یعنی وهمش
کرفته ازحالی بحال دیکری آورده است کسی را قرب خدا زیاده
باشد وخوفش زیاده نشود آن مرد بمکری رسیده است ازین نوع
کفتار ها خیلی احتراز باید کرد اینهاهمه باطل هستند سلف ما برسر
حدود خود شان ایستاده وتجاوز ننموده اند بشما قسم می دهم بغیر
از جاهل هیچ کسی از حد خودش تجاوز میکند وبغیراز مردم
کور بر کنار بیری راهی میرود این تجاوز و تطاول چه چیز
است آن مردمتجاوز راببین بکر سنکی وبی آبی ویابی خوابی ووجع
ویاخود بفقر وپیری ویا بازیت آن مرد متطاول بیکی ازین حالتها
ساقط ومحو میشود آن تطاول وتجاوز بجا می ماند ازصدمهٔ صدای
(لمن الملك اليوم) هرعبدی که ازحدود برادران خودش تجاوز
کرده باشد درنزد حضرت الوهیت ناقص است تجاوز کردن
علامت نقصانیست برسرصاحبش نشر شده بدعوا وغفلتش
شهادت و بتکبر وحجاب اوهم شهادت میدهد طایفهٔ صوفیه
تحدیث نعمترا باملاحظهٔ حدود شرعیه میکنند حقوق آلهیه
درهر کفتار وکردار آنان طلب میکند ولایت فرعونیت
ونمرودیت نیست فرعون (انا ربکم الاعلا) کفت قائد اولیا

سید انبیا صلی‌الله علیه وسلم کفت (لست بملك) پیغمبر لباس بزرکی وآمریت وبلندیرا ازخودنزع کرده است عارفان چه طور باینها جسارت میکنند خدا. فرموده است (وامتازوا الیوم ایهاالمجرمون) وصف احتیاجی بخدا صفت مؤمنانست خدا فرموده است (یا ایهاالذین آمنوا انتم الفقراء الی الله) انیکه می‌کویم علم‌صوفیه است ابن علمرا بخوانید زیرا جذبهٔ رحمانیه دراین وقت کم‌شده است ودرهرامری شکوی بخدا بکنید عاقل انکسیست‌که بشاه وسلطان شکایت نکنند وهمه اعمالش برای خدا باشد (ای بزرکان) چیزی نکفتیم بشما الا که کردم وبآن چیز متخلق شدم شما برمن هیچ حجتی ندارید شما وقتی‌که یك واعظ ومدرس ویاقصه خوانی‌راکه دیدید کلام خدای تعالی وکلام رسول خدا صلی‌الله علیه وسلم وکلام ائمهٔ دین ازو بکیرید آنان کسانندکه بعدالت حکم میکنند وحقرا می‌کونید- هرچه ازاینها زیاده باشد آنرا بیاندا زید اکر چیزی‌که رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم نکفته باشد بکوید اورا برویش بزنید واز مخالفت امر پیغمبر بزرك صلوات الله وسلامه علیه احتراز باید بکنید احتراز خدا فرموده است (فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان‌تصیبهم فتنة اویصیبهم عذاب الیم) عراق پیش ازاین جای مشایخ بود آنان مردند بخدا قسم میدهم بخدا متابعتشان بکنید بحسن تخلق بخلق آنان متخلق وبصداقت صحیحه پیروی آنان باشید ولباس کلام خداوند تعالی (فخلف من بعدهم خلف

اضاعوا الصلاة واتبعوا الشهوات) رامپو شانید (ای برادران من) در پیش خدای عزیز سبحانه وتعالی فردا مرا درخجالت میاندازید اعمال مرضیه پیش ازشمابودند هرنفس ازنفسهای فقیر از کبریت احمر عزیزتراست لهذا ازضایع کردن اوقات احترازبکنید زیراوقت شیراست اکر فقیروقت را قطع بکند شیررا قطع کرده باشد خدافرموده است(ومن یعش عن ذکرالرحمن نقیض له شیطانا)ادبرا نکه دارید چونکه ادب درکه مقصوداست ازسعیدبن المسیب حکایت کردندکه اوکفته کسی درنفس خودش حق خدارا نداند و بامر ونهی خدا متأدب نباشد ادبش باین طور میسر میشودکه در عزلت باشد خدای تعالی فرموده است (انما یخشی الله من عباده العلماء) ازحسن بصری رضی الله عنه ازبهترین ادب سؤال کردند درجوابش کفت آموختن شریعت وزهدی دردنیا ومعرفت حقوق خداوند تعالی که برعبدش تعلق دارد سهل بن عبدالله رضی الله عنه فرموده است هرکسی نفس خودرا بادب قهر بکند عبادت خدارا باخلاص خواهد کرد و باز باتیخان ادب بجا آوردن ادبست کسی دلهای مشایخ را محافظه نکند خدا سکان موز برابر او مسلط خواهد کرد انکس که بالاترازشما باشد باو خدمت کردن ادبست وانکس که مساوی شما باشد اینار ومردانکی باو ادبست وانکس که ازشما ادنی تر باشد شفقت وتربیه ونصیحت کردنش ادب است صحبت عارفان خدا بموافقت کردن میشود و باخلق خدا بنصیحت و بانفس خود بمخالفت

و باشیطان بعداوت کردن میسر کردد هرعبدی که انکار نعمت
خدا بکند خدا آن نعمت‌را ازو سلب میکند من ازانکسانیم که
حزن وخوف برآنان نیست خدا وند نعمتی‌را اکر بعبدخودش
بدهد بنا باینکه شکر نعمت را میکند وقدرش میداند آنرا ازو
نمیکیرد ورد نخواهد کرد وکسی که دوام نعمت خدارا بخواهد
بایدکه قدر شرا بداند وکسی‌که‌ارادهٔ معرفت قدرش بکند شکرآن
نعمت را باید کرد شکر انست‌که جنید رضی‌الله عنه فرموده
است بنعمت خدا استعانهٔ بمعصیت‌او نخواهد کرد شکر آنست‌که
دلش بامنعم خود برسر جادهٔ ادب ایستاده باشد شکر اینست‌که
بنده بتقوای‌که لایق خدا باشد بجایش برساند این هم بی معصیت
اطاعتی و بی نسیان ذکری و بی کفران نعمت شکری باید کرد
شکرانست که اجتناب ازچیزی که باعث غضب منعم است
خواهد کرد شکرانیست‌که منعمرا ببیند نه‌نعمت حضرت عایشه
رضی‌الله عنها کفته رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم یك شبی بنزدم
آمدودر رخت‌خوابم بزیر لحاف اینقدر ایستادکه بوسنش بپوستم
رسید پس ازان کفت ای دختر ابی بکر مرابکذارکه عبادت
خدای خود بکنم کفتمش من نزد یکی شمارا خوا هم پس اذنش
دادم بر خواست یك قربهٔ آبی بود باآن دستنماز کرفت وخیلی
از آب صرف کرد پس ازان بر خواست نمازی کرد و اینقدر
کریه کردکه اشك چشمانش بسینه اش رسید پس رکوع کردو
بکریست پس سجده کردوکریه کرد پس سرش بلند کرد بکریست

از گریه فارغ نشد تابلال آمد و اذان نماز را خواند پس گفتم یارسول الله بسبب چه اینقدر گریه میکنی خدا گناه پشین وپسین شما که مغفرت کرده است پس درجوابم گفت بندهٔ شاکر هم نباشم داود علیه السلام گفت ای خدا چه طور شکرت بکنم که شکر کردنم هم یك نعمتسیت از طرف شما پس خدا وحیش کردکه الان شکر مرا کردی شکر طلب کردن منعم و ترك دنیا ومافیها است وطلب منعم هم بزهد صحیح میشود و زاهد کسیست که دنیا را ترك بکند وهم میالاتی باین نکند که دنیا را که اخذ کرده است امیر المؤمنین علی رضوان الله علیه وسلامه فرموده (دنیا تخاد عنی کانی) لست اعرف حالها(ذم الاله حرامها)وانا اجتنبت حلالها(بسطت الی یمینها(فکففتهاوشمالها)وراتیهامحتاجة(فوهبت جلتها لها) عارفان گفته اند ذهد کوتاهی املست چیزی غلیظ خوردن وعبا پوشیدن ذهد نیست کسی که ذهدی در دنیابکند خدا یك ملائکة باو موکل میکند که درقلبش حکمت را میکاشد خدای تعالی فرموده (تلك الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولافسادا والعاقبة للمتقین) عاقبت باتقو است همه خیر درخانه ایست که کاید او تقو است خداوند تعالی فرموده (من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیاة طیبة) (ای بزرگان) ازدنیا و از دیدن اغیار احتراز بکنید کار مشکلست ناقد بیناست از این بطالی وغفلتها در حذر باشید ازاین عالمها ومحد ثات اجتناب باید کرد طلب همهٔ چیز بترك همهٔ اینها

میسر کردد کسی همــه را ترك بکند بهمه رمی ســد (وکسی اراده همه بکند همه چیز از وفوت خواهد شد همهٔ آن چیزی که درطلبش هستید حاصل نمیشود الاتبرك او و بایستادن پس آن چیز همه میسر میکردد یکی را طلب بکنید که همه مطلب درزیر آن یك مندرج شــده است کسی راکه خدا حاصل مطلبش باشد همه چیز برای اوحاصلت کسی که خدا ازو فوت شد همه چیز ازو فوت خواهد شد شمارا بخدا قسم مید هم این طور معرفت از دست میرود یعنی اینرا بکیر ید هیهات هیهــات کسی ازنفس خود واز غیرش خارج شــد ومقتضای طبعش انداخت واز قید نادانی رهائی یافته باشــد این معرفت از دســتش نخواهد رفت نه بطوری که شما کمان میریکه صوفی شــدن بجبهٔ پشم و بیك تاجی ولباس کوتاهی داشــته باشد حاصل و میسر خواهد شــد بلکه جبهٔ حزن وتاج صدق ولباس توکل داشته آنوقت صوفی میشــود شما دانســتید که ظاهر صوفی از برق شریعت و باطنش از آتش محبت خالی نخواهد شد در نزد امر خدامی ایستد و از طریق منحرف نمیشود قلبش بر سر آتش شــوق میکردد وجدو جهداو ایمان وایستادنش اذعانست (الاحسان ان تعبدالله کانك تراه فان لم تکن تراه فانه یراك) باین طوری که کفتیم پیغمبرصادق مصدوق بما خبرداد احسانرا بمالازم فرمود که پشیش بایستیم مانند ایستادن کسی که اورا ببنید وان ذات کسیت که علم وامر واراده ازو مخفی نخواهدشد وپس ازان امکان هست وپس ازامکان تکوین وپس

ازان تکلیف وپس ازان فصلست ویاخود وصال اوخواهد شد
صداقت بنده‌کی آنست‌که نفسشرا بسید خودش تسلیم بکند
مرد فقیر اکر بنفس خود شرا یاری بکند ازیت میکشد واکر
هر چیزیرا بمولای خودش واکذارد بی‌یاری اهل وعشیرتش
مولا باو نصرت دهد ماکه ائمهٔ دعوت هستیم بنیابت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم مارا اقامت فرموده هر کسی‌که بما اقتدا بکند سلامت
یابد وهر کس بواسطهٔ ما انابت بخدا بکند غنیمت میبرد حقرا باید
کفت ماهل بیت هستیم کسی ارادهٔ سلب چیزی ازما نمیکند
مکر آنکس مسلوب خواهد شد هیچ سکی بر ماعوعوی نمی‌کند
مکر او مطرود باید شد هیچ ضاربی قصد زدن مانمی خواهد
الاکه اومضروب می‌شود هیچ دیواری برسردیوار مابلند نمی‌شود
الاکه آن دیوار خراب خواهد شد (ان الله یدافع عن الذین
آمنوا) (النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم) انکار کردن برق
ارواح جهلیست بمدد کاری فتاح کلمات خدا معطل نخواهد شد
(الله الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصالحین) خداوند متولی
کارشان وکار منادیشان وکارکسی‌که درمنزل نادیشان باشد تولیة
امور همه را میکند خواه درحال حیات و یاخود پس از ممات
خواه عملشان باینها لاحق باشد ویاخود نباشد هیچ فرقی ندارد
بندهٔ اکر اهل مرحمت باشد عورت خوابیده‌را سترخواهد کرد
وباوهم نمی کوید وبفقیران خوبی میکند کو یا خودش هیچ نمی
داند خدا رحمن ورحیم وبزرك وکریمست ببندهٔ ولی خودش

بطوری‌که نمی‌داند نصرت می‌دهد ازجای‌که تصور نخواهد شد رزقش می‌رساند کوه عنایت خدا از غرق شدنش درآب کدر وپس آنهارا محافظه خواهد کرد وباقتدار کامل خودش ازمحبش قضا قدر هارابقدر دفع می نماید نه اینکه این‌کارهارا ولی می‌کند لکن اورا محکم تنزلات غیبیه ثابت است (لیس لها من دون الله کاشفة) بغیراز خدا کس انهارا کشف نخواهد کرد

وکسی اعتصام بخدا بکند معصوم میشود وکسی با اغیار بایستد پشیمان خواهد شد سید من شیخ منصور الربانی رضی الله عنه فرموده است بخدا اعتصام نمودن واعتماد بخدا داشتن وهمهٔ افکار خودرا ازغیر خدا تنزیه کردنست طایفهٔ صوفیه مارا ارشاد وطریقرا رهنمای کرده‌اند پرد های مغلق‌را ازخزینهٔ کلام قدیم وشریعتی‌که پرجواهر است برای ماکشف نمودند حکمت ادب باخدا وبا رسول خدا برای ماتعریف کردند آنان طایفهٔ هستندکه همنشین ایشان شقی نخواهد شد کسی ایمان بخدا داشته وشأن رسول خدارا بداند آنانرا دوست می‌دارد وتابعشان می‌شود (ای بزرکان) این طائفهٔ صوفیه بصدق نیت وبخلوص طویت برکثرت مجاهده وبرملازمت مراقبه وطاعت وصبر کردن برهمهٔ مکروهات باخدا بیعت کرده‌اندخداوندسبحانه وتعالی فرموده‌است (رجال صدقوا ماعاهدوا الله علیه) بعزم قوی امور مهمه راسوار شده وسرعت نموده وجزم خودرا قوت داده واز خواب هجرت وخوردن وآشامیدن راهم ترك کرده‌اند درشب ظلمت باوحشت

بخذمت خدا قائم شده وباخشوع وبیداری وبرکوع وسجود وصیام خذمت نمودند برای حصول مطلوبشان دربیش محبوبشان ایستاده ویامحارب خودشان بخوبی منازعه کردند حتی بمقام قرب وبمنزل انس واصل شدند تاکه سر کفتهٔ خدا (انالانضیع اجرمن احسن عملا) بر ایشان ظاهر وهویدا شد بس ازان درجهٔ علیا ومنزلت قرب خدا بآنان اعطا فرموده بی شبهه هرکه نزدیك قریب خدا باشد بخدا نزدیکست ومحبی که درنزد احباب حبیبش حبیب باشد حبیب آنان هم میشود حبیب محبشان محبوب خداست برکت محبتش بدرجهٔ محبوبیت اعتلا خواهند کرد هرچه خدا میخواهد میشود

(ای بزرکان) باولیای خدا نزدیك باشید کسی باولی خدادوست باشد باخدا دوست است وهرکسی باولی خدا عدوات بکند باخدا عداوت کرده باشد وکسی که دشمن دوست شماباشد ای برادرمن عجبا اورا دوست میداری خیر خیر بخدا قسم اورا دوست نمی داری غیرت خدا از مخاوق بیشتر است خدابغیرت قهر انتقامش میکیرد کسی محب دوست شماباشد آیا اورا بغض میکنی خیر خیر نمیکنی بخدا خدا ازهمه مخلوق کریم تراست خوبی واحسان وانعام واکرامی میکند خدا اکرم الاکرمین وارحم الراحمین است نعمتهای خداوندتعالی را فکر بکن آن نعمتها اکرکسی را بخدای عزیز نزدیك بکند نزدیك میشود وکسی را ازخدا دور بکند انکس دورمیشود ای آنکه ازما دور

ومبغوض ماهستی ای مسکین این چه حالتیست ازشما صادر میشود اکردرشما چیزی باشد وآنچیز بحسن استعداد شما وبخلوص محبت خدا وباهل خدا داشته باشد وحال شما بانها هم شهادت بکندما شمارا بطرف خود جذب جواهیم کرد ولی این حال درتونیست بلکه برضررما بودنت برمامعلوم شد خواهی دراین حال بمان یانه لکن حقرا باید کفت نصیب شما شمارا منع کرده وعدم استعداد شما شمارا ازما قطع نموده اکرشمارا ازخود حساب میکردیم ازما دورنمی شدی ای برادر علم قلب را علم ذوقرا ازمن بکیر ای برادر شما بجای من بجا قلب شما برای من کشف شده است (ای برادر) اکر بنصیحت من کوش میدهی تابع من میشوی ونمی کویی اکرمرا بطرف خود میکنی آنوقت تابع میشوم من که برنصیحت هستم درهمه حال برتو لازم است که کوش بدهی وتبعیت بکنی هروقتی بطاعت خدا عمل نمودی و بقضای خدا راضی شدی وبذکر خدا استیناس کردی آنوقت ازاصفیامیشوی وکسی معرفت خدا داشته همش ذائل میشود عارف آنستکه ازهمه خلق هجرت وتجرد بکند (ای بزرکان) مغبون کسیستکه عمرخودش ازطاعت غیرخدا صرف بکند ذاهد انکسیستکه هرچیزیکه ازخدا غفلت دهد ترك بایدکرد مقبل کسیستکه رویش بخدا بکرداند صاحب مروت کسیستکه بی خدا بچیزی تنزل نکند قوی کسیستکه قوتش باخدا باشد مجرد توحیدرا بخود لازم بکنید (توحید) ندیدن ماعدای خدا استوقتیکه

(یاالله) کفتی تحقیق باسم اعظم خـدارا ذکر کردی ولیکن ازهیبتش محرومی زیرا شما ازطرف حیثیت خودکفتی نه‌ازطرف حیثیت خدا غنـاء بزرك آنستکه بخدا سبحانه وتعـالی انسیت بکیری وفقر تمام انیستکه بامردکان دائم الفت بکنی غلیظ ترین حجاب وپردها انیستکه بمخلوقات استناد کرده‌باشی معدن معرفت قلبست خدا فرموده است (ان‌فی‌ذالك لذکری لمن‌له قلب) و هم فرموده است (ومن یعظم شـعائرالله فانهـا من تقوی‌القلوب) (ای بزرکان) کسی ازخدا بترسد ودلشرا از التفات ماسـوی محـافظه بکند خدا ازحجـاب دوری مخرجی برایش میســازد ومشـاهدهٔ جمال وصال خـودرا ازجهتیکه بخیـال نمی‌آید باواحســان میکند معرفت نفس خـود بنده معرفت خدا است (من‌عرف‌نفسه فقد عرف ربه) کسی معرفت نفس خودش رای معرفت خدا داشته باشـد بکلیتش درخدا افنا خواهدشـد خدا بداودعلیه السلام وحی‌فرموده متنبه باش کسی مرا بداند مرامی خواهـد ومی طلبد وکسی مراطلب کرده باشـد میجوید وکسی مراجست ماعدای‌من برخود حبیب اتخـاذ نخواهد کرد

عجبت لمن یقول ذکرت ربی
وهل انسی فاذکر من نسیت
اموت اذا ذکرتك ثم احیی
ولولا ماء وصلك ما حییت

فاحيي بالمنى واموت شوقا
فكم احيا عليك وكم اموت
شربت الحب كأساً بعد كاس
فما نفد الشراب ولارويت

(ای بزرکان) ذکر خدا برشما لازمست زیرا ذکر مقناطیس وصل وریسمان نزدیکست کسی که ذکر خدا بکند حالتش باخدا خوب میشود وکسی که حالت خوبی باخدا داشته باشد بخدا واصل کردد وذکر خدا دردلش ثابت میشود معلومست که هرکس برسر دین دوست خودش خواهد شد مالازم شما هستیم صحبت ما تریاق مجرب ودوری ازما سم قاتلست (ای محجوب) خیال می بری تو بعلم خود ازما اکتفا میکنی ازعلم بلا عمل چه فائده واز عمل بی اخلاص چه منفعت اخلاص هم برکنار راه خطر است کسی بواسطهٔ شما عمل بکند از سم ریاکاری که مداواتی میکند وپس از اخلاص داشتن که شمارا برسر راه امین دلالت دهد (فاسئلوا اهل الذکران کنتم لاتعلمون) خدای علیم وخبیر باین طور بما خبرداد کمان میبری که شما از اهل ذکر هستی اکر شما ازآنان بودی ازاهل ذکر محجوب نمی شدی واکر شما ازاهل ذکر بودی ثمرهٔ فکر برشما حرام نمیشد حجاب شما شمارا منع کرده وعمل شما شمارا ازین راه بریده است علیه الصلوة والسلام فرموده (اللهم انی اعوذبك من علم لاینفع) بدرکاه

مالازم باش ای محجوب همه درجه ومرتبهٔ شما میرود برای شما
در درگاه مادرجه وانابهٔ خداوند تعالی هست وانابهٔ بخدا ثابت
است خدا فرموده (واتبع سبیل ماناب) ای متصوف این بطالی
برای چه صوفی باش که بشما صوفی بگو یم (ای دوست من)
گمان می بری از پدرت این طریق برای شما مانده وبسلسلهٔ جد شما بشما
رسیده وبنام بکر وعمرو وبسند نسب شما برای شما حاصل شده
ودر کنار خرقه وبرطرف تاج شما نقش شده است هم چنین گمان
می بری که این بضاعه لباس پشم ویك تاج وعکاذی ودلق وعمامهٔ
بزرك وزی ولباس صالحان پوشیدنست خبر بخدا قسم هم چنین
نیست خدا بهمهٔ اینها نطر نمی کند بلکه بدل شما نگاهی
می کند که چه طور از برکت قرب خدا سر ودلت فارغ شده است
شما بحجاب تاج و خرقه و بحجاب تسبیح و عصار و بحجاب
مسوح مشغول و از خدا غافل هستی این عقل خالی از نور
معرفت چه چیز است و این سری خالی از جوهر عقل چه ای
مسکین مانند اعمال صوفیه عمل کردندا نمی خواهی ولی لباس
آنان می پوشی (ای برادر من) اگر پوشیدن لباس خشیت را بدلت
تکلیف کردی و بظاهرت لباس ادب و بنفست لباس ذلت وبانا
نیت خود لباس محویت وبزبانت لباس ذکر پوشیدی و ازین جا
بها خلاص شدی وپس ازان لباس صوفیان پوشیدی آنزمان برای
شما اولی وخوبتر است لیکن چه طور میشود آن وقتی که بشما
صوفی بگویند شما آندم گمان میبری که تاج شما مانند تاج صوفی

ولبـاس شما مانند لباس آنان هسـت این شکلها بحقیقت بیکدیکر مینماید ولی دلها مختلفند اکر درحال وشان خودت بر سر بصیرت باشی پدر ومادر وجد وعم وپیر هن و تاج وسریر و معراج خودرا از خود خلع میکنی ومحض برای خدا بماهی آیی وپس ازان حسن اد برامی پوشی کمان می برمکه پس از تحصیل ادب نفس خـود ترا از لباس وعوارض قطع خواهی کرد (ای مسـکین) شما بوهم وخیال ودروغ وعجب وغرور خود ترا در راه میروی ولی نجاست انانیت را حامل هستی وکمان میبری که من بر سر چیزی هستم این چه جالتیست یاشما علم تواضع و حیر ترا تحصیل کن وعلم انکسار و مسـکنت را بیاموز (ای بُطال) علم کبر ودعوا وعلم بذرکی بر دیکر ان آموختی از اینها چه چیزی حاصل کردی وبظـاهر حال آخرت جیفهٔ دنیا را میخواهی این چه بدکاریست میدانی چه طور هسـتی مانند یك مشـتری هسـتی که نجاسـترا بنجاستی میخرد نفس خود ترا بنفس خود چه طور اغفال میکنی و بنفس خـود وبابناء جنس خود را دروغ میکوی هیچ محبی نزدیك محبوبش نمی شود مکر که از دشمنش دور شده باشد یکی از مریدان برای آب کشیدن دلو خود شرا بیك بیری انداخت وپس کشـید پراز زر بیرون شد پس ازان زررا بیری انداخت وکفت ای عزیز من بحـق شما قسم می کنم که بغیر ازشما چیزی دیکر نمی خواهم کسی نفس خود شرا مرید بسـازد مراد میشود وکسی اثبات طالبیت را بکند مطلوب می شـود وکسی بر درکهی ملازم باشد بدرونش

می‌رود پس ازداخل شدن اکر نیتش خوب باشد جایش درصدر پنجرهٔ وصلت میباشد علی کرم‌الله وجهه ورضی‌الله عنه بمسجد رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم داخل شددیدکه یك اعرابی دران مسجد میکوید آلهی ازشما یك کوسفند کوچك میخواهم وابو بکر صدیقرا رضی‌الله عنه درکوشهٔ دیکر دیدکه میکوید آلهی من شمارا می طلبم دربین این هردو مطلب چه تفاوتی غریب هست ودرمابین این دوهمت چه فرقی بزرك دارد املها باعقل وعقلها باملها بازی میکند هرکس ببال وپری همت خود بجانب امل ومقصدش پرواز میکند وقتی بنهایت همتش رسید می‌ایستد وازین تجاوز نخواهد کرد خدا فرموده (قل کل یعمل علی شاکلته) یعنی برنیت وهمت خود عمل میکند (ای برادرمن) غایت همت ونهایت خودرا برسر آب رفتن ویاخو درهوا پریدن نباشد اینکه شما میخواهی مرغ وماهی بجای رساند ببال وپری همت خود بچیزیکه هیچ نهایتی نباشد پروازکن عارفی‌که درعرفان خود متمکن باشد هیچ چیزی ازعرش تافرش بزرکترین ازین مسرتی که بخدای خودش حاصل کردد بدیکری نخواهد شد جنت وهرچیزی که درجنت باشد بنسبت سروری‌که باخدای خود میسر کردد ازدانهٔ خردلی‌که درصحرای خالی انداخته‌شده باشد ازان خیلی کوچك ترمی نماید ازخست نفس وازدنائت همت وازقلت معرفتست‌که کسی بنعمت منعم مشغول وازمنعم خبردار نباشد عارفان‌ازدنیا وقیامت مجرد شده ودرطلب رب‌العالمین‌هستند

وازنفس وفرزند خود مجرد شده‌اند یعقوب علیه‌السلام وقتی‌که (یااسفا علی یوسف) را کفت خداوند تعالی باو وحی کرد تاکی یوسف‌را فکر میکنی آیا یوسف شمارا خلق کرده یارزقت داده ویاخود نبوترا بشما اعطا کرده است قسم بعزت خودم اکر مرا ذکر میکردی وبمن مشغول میشدی و غیرمرا فراموش میکردی همان ساعت شمارا خلاص میکردم یعقوب علیه‌السلام فهمیدکه درذکر یوسف خطا کرده است زبان خودش‌را ازذکر یوسف امساك نمود موسی علیه‌السلام کفت الهی ایانزدیك هستی تاکه مناجاتی بکنم و یاخود دوری تاندای بکنم خدای تعالی فرمود من هم جلیس کسی هستم‌که مرا ذکر بکند ونزدیك کسی هستم‌که مراموانست کرده ازان حبل‌الوریدکه رك کردنست باونزد یکترهستم (ای‌بزرکان) اهل‌الله رضی‌الله عنهم کفته‌اند کسی‌که ذکر خدارا بکند آنکس ازطرف خدا نورانی میشود ودلش مطمئن وازدشمنش سلامت می یابد وکفته اند ذکرخدا طعام جان وثنای خدای‌تعالی شراب آن وازخدا حیا کردن لباس اوست وهم کفته‌اند هیچ‌صاحب نعمتی مانند انس والفت اومتنعم وهیچ ارباب‌لذتی بمثل ذکر اومتلذذ نخواهدشد ودربعض کتب الهیه آمده‌است خدای تعالی فرموده کسی درنفس خودش مرا ذکر بکند من درنفس خودم اورا ذکر میکنم وکسی درجماعتی مرا ذکر بکند من‌هم درجماعتی‌اورا ذکرمیکنم وکسی‌ازحیثیت

ذات خودش مرا ذکر بکند من هم ازحیثیت ذات خودم اورا ذکر میکنم وکسی مرا ذکر بکند ازحیثیت ذات ازحیثیت ذات ازحیثیت ذات خودم اورا احسان خواهم کرد شغل طائفهٔ صوفیه ذکر خداو مقصد شان هم ذات خداست عوارضات دنیارا هم بر قضا وقدر خدامی بینند نه بدل ونه بزبان بانها معارضه نمیکنند (ان الـذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذاهم مبصرون) ابن عباس رضی الله عنهما فرموده هیچ مسلمانی نیست که برسر دل او شیطانی مسلط نباشد اکر ذکر خدارا بکند پس میرود واکر خدارا فراموس بکند وسوس میکند(ای بزرکان) اکر همه عالم دوفرقه باشد یکی ازآن دوفرقه مرا بعود وعنبر وخوشبو بسازند وفرقهٔ دیکر کوشت مرا بمقراضی ازآتش ببرند درنزد من این طائفه چه نقصانی نمی یابد آن طایفهٔ دیکر هم زیادی احترام نخواهد دید زیرا اینهارا همه ازمقتضای قدرها می دانم هرزمانی ریسمان معارضه را بسکین تسلیم بریدیدآندم خدارا ذکر می کنید در حدیث آمده است (اذکروا الله حتی یقولوا مجنون) (ای بزرکان) این خیالهای بی معنی شمارا ازجای بجای دیکر برده این حجاب وپرده های غلیظه شمارا ازمقامی بمقام دیکر تحویل کرده است درنزد پردها ایستادن همت نیست همت انیست که شراع حجابهارا پاره پاره بکنید ونزدیك جای واسع وبزرك برسید آن چیزرا که اوهام باو نمی رسـد شـیر برندهٔ همت ازان می کذرد ومیرود پردهای دلها پاره نمیشـود مکر بتیرهای دلها پاره پاره میکردد

علی امیر المؤمنین علیه السلام کفته است درمان شما از شما است
نمی بینی ودرد شما درتو است نمی فهمی شما کمان میبری که یك
جثهٔ کوچك هستی نه نه عالم بزرك درتو مستور شده است عالم
بزرك تر عقل است اودرتو طی شده ازان عالمی که درتو طی شده
است جسم شما کوچك می نماید این جثهٔ شما باین غایتی که احاطهٔ
عالم اکبر است اکر لایق این مقام نشده بود محل این عالم اکبر
نخواهد شد وبمقدار این جسم وهیکل شما که احاطهٔ عالم اکبر
شده همت خودرا آنقدر بلند کن آن عالمی که شعلهٔ ماده اش
بهر مقامی رسیده است و برقی رسلش بهمه طرف منتهی شده
ومهم مدارکش همهٔ صف بلند ومحکم راشق نموده ونجابت
فکرتش بهمه حضرت رسیده است بسبب آن شعله خدا مانع
ومعطی میشود ووصل وقطعی میکند وهم فرق وجمرا میسر
کردد وبلند کردن وپاین آوردن را خدا بواسطهٔ آن بجا میرساند
مدار همه دنیا بسرا واست آنچیز ازمواد بزرکی آدمی پیشتر
مخلوق شده است حبیب کریم سید عظیم علیه صلوات الله
وتسلیماته بماخبر داده که (ان اول ماخلق الله العقل) وقتیکه
فهمیدید چه چیز درشما منطو یست آندم شأن ذات خود تان
تعظیم میکنید و بالای شرف صفات خود تان بلند تر می شوید
تا که ازمنزلت پردها بالاتر می رو یدان پردهای که حجاب قوت
ومال واهل وعشیرت ومنصب وریاست است از اینها همه
میکذری امام ما شافعی رضی الله عنه فرموده است

وکل ریاسة من غیر علم
اذل من الجلوس علی الکناسة

عقل عقل علمست برای مخلوق شرف علم تمام نمیشود مکر بعقل جماعتی کفته اند بنسبت خدا قدر علم از عقل بالاتر است زیرا علم صفت خدای تعالی و عقل صفت مخلوقست اما بنسبت علم و عقل مامرتبهٔ عقل بزرکتر و بلندتر است زیرا اکر عقل نباشد علم تمام نخواهد شد عاقل اکرچه خطا وذلهٔ میکند نجات یافتنش مأمول و خیرش مرجواست و اکر مرد احمق ذله وخطای بکند عدم نجاتش وقطع شدنش از کار خیر از و مأمول خواهد شد عاقل کیست که حکمت دین را بفهمد از امام علی امیر المؤمنین کرم الله وجهه و رضی الله عنه بما رسیده و کفته است هر عقلی که دین را احاطه نکند عقل نیست و هر دینی که عقل را احاطه نکند دین نیست همین دین باحکامی آمده و رسول و مبلغ ما علیه الصلوة والسلام اجتنابی از ان احکام بما لازم کرده و بخیر و شر بما وعد و وعید فرموده اکر عقلی در عمل خیر و در اجتناب مناهی سعی کرده باشد آندم بسر وعد و عیدرا واصل خواهد شد (ای بزرکان) فکر بکنید ایا هیچ عقل ذکی و صاحب طبع سلیمی هست که بحکمت اوامر و نواهی دینیه را جاهل باشد خیر خیر بخدا جاهل نیست بلکه هر عاقلی که زیرك و سلیم الطبع باشد شعاع عقلش بر دوامر و نهی منکشف خواهد شد میداند که فائدهٔ دین و دینارا جامعست

ودر نزد شما چیزی دیکر نمانده مکر آن وعدیکه خـدا از فضل وکرم خو دش احسـان بفرماید ودر این مسـئله بحثهای بلند وعالیهٔ داردکه عجایب قدرت خدارا بیادمی آرد وآنکه در بحث وعید از بطش وعدالت خدامعلوم میکردد درآن ابحاث غامضه داردکه عظمة آلهیه‌را هم بیادمی آرد وطبیعت وحجـاب وفهم وفکر شما وهر چیزی از مشهودات کونیه چه علوی وچه‌سفلی باشد همهٔ اینها شهادت بعظمت الوهیت میکنند اما عدم استعداد وقلت قابلیت شما وقطع رحم ودنائت همت شما از کشف حقیقت این مسـئله شمارا منع کرده است آن ریاضتی که غبار غفلت شما از آینهٔ عقلت جلا میدهد کجا است و متابعت دلیل اعظم صلی الله علیه وسلم بهمه چیزیکه از طرف خدا آورده است از کفتار وکرداو وحال وخلقش که هست کجا اسـت متابعت این نقد ها را بیارید بس از ان این‌متاعرا بکرید آیا کسی‌که همنشین پادشاهی باشد زینت خانهٔ پادشاه ومتاعش‌وحسن البسه‌وظروفش‌وسلاحها ومخزوناتش واز کسی‌که غضب داشته باشد شدت عقاب وبطش او وکثرت عواید وفوائدش واحسـان کردنش بدوست و قرین خودش اینها را همه برای بواب اکر هم جلیس پادشـاه ذکر بکند انکار کردن بواب آیا درسـت میشـود خیر خیرچه طور درست و صحیح میشـود که بو اب مسکین اینهـا را ندیده است واز این عقلی که اکر جد و جهدی بکند رتبهٔ مجالسه را احراز میکند ازین هم محجوبست آن بواب مانند همنشین پادشـاهان

دیدن آن چیز ها برای او میسر نخواهد شد اما جد و جهد کردنش بهتر از انکار اوست فائده‌ش شاملتر و حال وشان وعاقبتش خوبتر واصلح وسالمتراست و بسبب تراکم زنگ غفلتی از خدا آینهٔ بصیرت را که زنگ کرفته باشد از باطن افهام وجوه حقایق البتة دورخواهد ماند وانفاذ نور الهام خدا از این قلب ممتنع خواهد شد وبواسطهٔ بلندی بخار خیالات وابر اوهام روی یان تاریک میشود آفتا برا بین باکمال روشنی کسی ازین ممنوع باشد اورا نخواهد دید و چشمش ندارد که نور برهان آفتابرا قبول بکند کسی ضعف بصر داشته باشد کثرت اشراق آفتاب باونفعی نمی رساند مادر منزل روشنی آفتاب قدرت ایستاده ایم چشم ادراک ما ضعیف شده ویا بر غفلت محتجب مانده چشمی که لایق دیدن آن جمال باشد و دلهای که تحمل مهابت آن عظمت وجلال بکند نداریم ماهمه براه فنا میرویم فنا مارا در نهایت قعر دوری اومی‌اندازد باوجود او نزدیک ما ومحجوب ازماست ماهمهٔ بسفینهٔ مقصود بباد حرص خود و باعلمهای طمع در دریای املهای خود جاری و راهی میشویم آن دریا مارادر موج اجل خودمی اندازد وهمهٔ همت خود را بادای مهمات دنیای خود توکیل کردیم ودستهای حوادث بما بازی و صدای هاتف فنا مارا ازعاج میکند (الناس فی غفلاتهم ورحی المنیة تطحن (مادون دائرة الرحی حصن لمن یتحصن) هرروز ملک الموت درپیش و پس ماصدای (اینما تکونوا یدرککم الموت) را میزند

ظلمت قبرها منتظر داخل بودن جسد ماست مادر هلاکی غفلت ودر مستی شهوت غرق شـده ایم (ای عاقل) تاکی نفس خود را از راه نجاة دور و براه ازیت و هـلاك صرف خواهی کرد تاکی از وسعت میدان طاعت دور و براه ضعفیت مخالفت خدا صرف خواهی نمود وتاکی از طاعـتی که پیش داری میکند از واعراض میکنی واز پیالهٔ کناه واز پس سیئات سیراب میشوی واورا بجایهـای فتنه وآفات می اندازی (ای برادر من) عمر ما کوتاه وناقد ماچشمدار ورجوع ماهمه بخداست (یا ایهاالمعدود انفاسه) لابدیوماان یتم العدد(لابدمن یوم بلاليلة)(وليلة ثاني بلا يوم غد)(ای بزرکان) اول عملهای پیغمبر صلی الله علیه وسلم فکر بود وپیش از فرض شدن مفروضات عبادت پیغمبر تفکری در مصنوعات ونعمهای خدا بود تا آن زمانی که تکلیف آن چیزهای که باو تکلیف شـد صلوات الله وسـلامه علیه ودر نعمتهای خدا تفکر کردن وازان فکر عبرت کرفتن بر شما لازمسـت زیرا فکری که خالی از عبرت باشد مجرد وسوسه وخیالیست آنوقتی که نتیجهٔ فکر عبرت باشد آن فکر وعظ وحکمت خواهد شد و پس از تفکر عملهارا براصل صحیح بنا واخلاقرا پس از عملها بر راه ملیح محکم بسازید اینهارا همه بنیت زینت بدهید وریسمان سخـاوترا بکیرید زیرا سخاوت علامت ذهداست سخا در ذهداست بلکه میکویم هر زمانی که سخا صحیح وطبقاتش عالی باشد همهٔ ذهد عبارت از واست سخاوت اول پانهادن قاصد خداست خداوند تعالی فرموده (والذين يومنون

بالغیب ویقیمون الصلواة ومما رزقناهم ینفقون اولئك علی هدی من ربهم واولئك هم المفلحون) وریسمانی که سبب وصلت خداستر کرهشرا محکم بکنید بواسطه چشم پوشیدن ازان چیزی که در نزد مخلوق آن چیزهارا بدمی ببنید وهمهٔ این کارهارا که می کنید بنا بطمع انیکه راه حق را تعمیر بسازید وبکنبد زیرا خدای تعالی فرموده است (ومن نعمره ننکسه فی الخلق) منتهای افکار وغایت ابصار شما دیدن ملوك ومتوسط خلق نباشد طبقهٔ سفلی از مخلوقات همهٔ درحال عجزو فقرو مسکنتی هستند و پردهای که بر چشمها هست خالقرا ازمخلوق ستر کرده وخدا امر خودش را درمخلوق اجرا کرده است پس عاقل انکسیست که باین شأنی برسدکه از پرده واز زیر پرده که مستور شده است اعراض خواهد کرد وباآن مقیم قدیمیکه نماس وخوابش نمی کیرد باوالتجا بکند (الاله الخلق والامر) زبان آن عالمان که دلهای مردمان جبار وجرئت زندیقها وفجور کفرهٔ که بدست آن عالمانست واز مکنید وقتیکه زبان آنانرا واز کردید دست وپای ودلهای خودرا ازهمه چیزیکه خداوند ملك وعادل ولطیف وخبیررا بغضب میآرد از اینها همه امساك باید کرد با خدا و بامردمان حال خودرا خوب بکنید ودر وقت خلوت وبغیر از خلوت بانفس خودتان در احسان باشید ودرزمان مردن وبرخواستن وسؤالی بانفس خودهم بکنیدو درحال خوبی باشید این کتاب هیچ مسئلهٔ کوچك و بزرکی نمی کذارد الاکه همهرا می کوید ومی شمارد (الله یعلم خائنة الاعین

وماتخفی الصدور) بخدابخدا ازخدادرحذر باشید وبامرش امتثال
بکنید (و یحذرکم الله نفسه امرا) نصیحت‌را بقبول مقابله کن
ومقابلهٔ امر مطاعرا بامتثال خواهدکرد وازمحاربهٔ خدا احتراز
بکنید زیرا کسی‌که معاداتی بکند نجاتی نمی یابد وکسی‌که محب
خدا باشد ذلیل نخواهدشد (الاان اولیاءالله لاخوف علیهم
ولاهم یحزنون) اسناد اولیا برسول خدا صلی‌الله علیه وسلم
صحیح وثابت است جماعتی ازصحاب پیغمبرویاخود یك‌مردی
تنها کلمهٔ توحیدرا ازوتلقین کردند سلسلهٔ طائفه صوفیه بآنان
رسیده شدادبن اوس کفته مادر نزد پیغمبرصلی‌الله علیه وسلم
بودیم پیغمبرصلی‌الله علیه وسلم کفت در بین‌شما غریبی یعنی اهل
کتابی هست کفتیم خیر یارسول‌الله کسی‌نیست بس ببستن در
امر فرمود وکفت‌دست خودرا برداريد وبکویید (لااله‌الاالله)
مادست خودرا بر داشتیم وکفتیم لااله الا الله پس ازآن کفت
(الحمدلله) ای‌خداوند شمارابااین کلمه ابعات نمودی و بسبب
این‌کلمه بما جنت‌را وعدکردی شما وعده خلاف نیستی پس ازآن
صلی‌الله علیه وسلم کفت بشما بشارت میدهم‌که خدا کناه شمارا
مغفرت فرمود اینکه کفتم تلقین پیغمبر بجماعتی فرموده همین
طوربود اماتلقینش بیك مردی تنها آن‌هم صحیح وثابت‌ست علی
رضی‌الله عنه ازپیغمبرصلی‌الله علیه وسلم سؤال کرد وکفت
یارسول‌الله نزد یکترین طریق وآسانترین وافضل راه خدارا
بمن‌ارشاد بفرما پس‌ازآن صلی‌الله‌علیه وسلم کفت افضل‌و بهترین

چیزی که من کفتم وپیغمبران پیش ازمن کفتند کلمهٔ (لااله‌الاالله)
است اکر هفت آسمان وهفت زمین دریك طرف ترازو و (لا اله
الاالله) درطرف دیکر باشد طرف لااله الاالله بآن طرف دیکر
مرجح خواهد شد پس رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم کفت
قیامت برنمی خیزد مادامکه بر روی زمین کوینده‌ٔ (الله الله)
باشد علی رضی‌الله عنه کفت یارسول‌الله چه‌طور ذکر بکنم
علیه‌الصلاة والسلام فرمود هردو چشمترا ببند سی دفعه ازمن
کوش کن پس ازان شما سی دفعه بکو من کوش میدارم
پس پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم (لااله‌الاالله) را سی دفعه کفت
صدایش بلند کرد وچشمانش برهم ذده بود (حضرت‌علی)
کوش میداد پس‌ازان علی رضی‌الله عنه (لااله‌الاالله) را سی
دفعه کفت چشمانش پوشیده‌وصدایش بلندکرده وپیغمبر صلی‌الله
علیه وسلم بآن کوش داده بود وباین منوال سلسلهٔ صوفیه
بپیغمبر رسید وتوحیدشان ثابت‌شد وبالکلیه ازاغیار تجرد کردند
وهم تأثیررا ازآثار اسقاط نموده وبرپای استقامت ایستاده پس
ازان معرفتشان کامل وطریقتشان عالی‌شد مانند معاملهٔ آنان‌که
باخدا کردند شماهمین طور معامله بکنید باطائفهٔ صوفیه مناسبت
حاصل بکنید ونظام کارشما پس ازوتمام خواهدشد و پای
خودرادرجای پایهای آنان بنهیدحال‌آن‌قوم بکوش‌دادن‌نصیحت
خوب‌شده لکن کفتارخوب راکوش داده وباحسنش تابع شدند
وقتی‌که چیزی‌بدرا شنیدند ازواجتناب کرداند ومجلسهای

ذکررا بخلق کشاده وبوجد آمده نفسشان خوب شده وار واحشان ببالاصعودکرده ودرحالت ذکروسماع برق اخلاصشان ظاهرشده حاضرشان مانند غایب وغایبشان مثل حاضرمی بینی مانند شاخساربحالی در حرکت هستند نه بنفس خودشان (لااله‌الاالله) راکه میکونید قلبشان بغیرخدا مشغول نیست (الله) رامی کونید و بغیر ازوعبادت نخواهندکرد (هو) راکه می‌کونید وبغیراز ومفتخر نمیشوند وقتی‌که مغنی وخواننده تغنی میکند یادخدا میکنند ودر اذکار همتشان عالی میشود (ای برادرمن) برای شما اینقدر سؤالی هست‌که بکوی مادامکه ذکر عبادتست‌انیکه درحلقشان کلام عاشقان ونام صالحان‌رایادکردن چه موجب‌است درجواب شمامی کوییم‌که نماز بزرکترین‌عبادتها است دران نماز (السلام علیك ایها النبی ورحمةالله و برکاته السلام علینا وعلی عبادالله‌الصالحین) میخوانیم ونام بیغمبر وصالحان می‌بریم وباین سبب هیچ مصلی مشرك نمی شود وازبساط عبادت وعبودیتش خارج نخواهد شد ذاکرهم چنین است خواننده‌را کوش میدهدفکرو ذکر لقا میکندوبطلب لقای‌خدا حالش‌خوش میشود وکسی‌که لقای خدارا خواسته باشد خداهم ملاقات اورامیخواهد بخواننده کوش دادن فراقرا بدل‌می آرد و برای مردن حاضر واز محبت دنیافارغ میشود (حب‌الدنیاراس کل‌خطیئة) بخواننده کوش دادن سبب ذکر صالحانست و بواسطهٔ‌محبت دوست خدا بخدا نزدیك خواهدشد

انیکه گفیتم وتفصیلش کردیم یك طریقیست ازطریقهای خدا که بعدد انفاس خلایق است (غنی بهم حادی الاحبة فی الدجی فاطار منهم انفسا وقلوبا فاراد مقطوع الجناح بثینة وهمواراد والواحد المطلوبا) (نعم) دروغ کومؤاخذه خواهدشد وسماع برا وحرامست ودر مجلسهای ذکر نبودنش بهتراست تا وقتی که از دروغ دست بردارد وصادق میشود بجااست آنکسانیکه داخل زمرهٔ ملائکه بوده وبرنفس خودشان غلبه کرده ومحوشده اند تو بیال و پری ارواحشان بریده وسیر کرده ونزدیك خدا شده اند وصاحب احلامی که ازقیدنبده کی خلاص یافته وبمقام حریت واصل شده باشد واغیار آنانرا مملوك نکرده باشداند کست خیرخیر آنان همه احرارند خواه مغارقت بکنند خواه نکنند خدا بقائل این بیت رحمت بکند

اتمنی علی الزمان محالا
ان تری مقلتای طلعة حر

(ای برادرمن) من نمیکو یمکه صوفیه همه رفتندوسوء ظنی بکنم که دراین زمان هیچ کسی ازآنان نیست لیکن بنا باغلبیت میکویم مادر زمان هستیم که جهالت عام شده وبطالت بسیار ودعوای دروغ مشهور کشته وکفتار مذخرف را نقل میکنند وطر یقرارواج میدهندمادراین زمانچه کارمیکنیم و بر که اعتماد

میکنی اکثر مردمان بطریقها سلوك کرده اند ومادامکه درخانه شان هستند مدار اتشان میکنند ومادامکه در قبیله شان هستند سلامشان میدهند ولیکن چه فائده ازاین عزتی که بسبب مدارا پیدا شود وچه سود از سلام کسی که درا وغفلت باشد وبهرچه مأمور هستی خوب بگیر وارجهلا اعراض بکن وامر معروف‌را بجا برسان ابن سماع بچه کارمی آیدکه بی وجد قلب رقص کننده در رقص باشد وبنجاست نفس خودش آلوده کردد وباین رقص ونقصش از ذاکرین کی محسوب خواهد شد

ورب تال تلاالقرأن مجتهدا
بیزا لخلائق والقرأن یلعنه

خدا در زیر عرش ملائکهای امرد بی ریش دارد رقص وذکر خدا میکنند وبذکرش دراهتزازی هستند آنها ارا وحی هستند برای خدا بخدا ذکر میکنند ای مسکین شما برای نفس خود بنفس خود ذکر میکنی آن ملائکها ذاکرند وشما مغبون ومفتون هستی اهتزاز یکه بذکر باشد صوفیان آنرا رقص میکویند ولی دران وقتی که آن اهتزاز ازروح باشد نه ازجسم ونسبت رقصرا بروح میدهند نه بجسم والا آن رقص کننده کجا واین ذکر کننده کجا است طلب اینها حق وطلب آنان باطل است

آن طـايفهٔ صوفيه بمشرق رفته شمـا بمغرب ودرمابين مشرق ومغرب خيلي فرقي هست اين رقص كننده دروغ كو وآن ذاكران درديوان خدا مذكورند ودر بين ملعون ومحبـوب فرقي بزرك دارد وقتي كه بمجلس ذكر داخـل شـديد مذكور را ملاحظه بكنيد سماعرا بهوش كوش بدهيد خوانندهٔ كه نام صـالحان را ذكر ميكند تبعيت آنان برخود لازم بسـازيد تا كه از صـالحان باشيد هركس بامحب خودش ميشود وباخلاق آنان متخلق باشيد حالرا از آنان بكيريد وجدي كه حق باشـد حق است وبهواى نفس خود تان عمل مكنيد ونميكويم كه من سمـاعرا دوست نمى دارم چونكه تحقيق كردم كفتارى كه درمقام سماع هست وتابع شدن باحسن آن كفتار براى من ثابت شـده است ولكن بشمـا ميكويم كه فقراى كه باين مرتبه نرسيده باشد براى او اكراه مى كنم بنا بانيكه درسماع خيلي بليهٔ هست كه مردمانرا بخطـا مى اندازد وهرزمانى كه سماع لازم شـد يك خوانندهٔ امين ومخلص باشـد حبيب عليه السـلامرا مدح بكند وبذكر خدا وبذكر مردمان صالح كفايت بكند ودرانجـا بايستيد برمرشـد عارف لازمست مقدار يكه لازم باشدازسماع بكيريد وبدلهاى كسانيكه درحضور اوهستند باذن وقدرت خدا بآنان افاضه بكند زيرا مانند بوى خوش حال سرايت مى كند ونقطهٔ اخلاص هم اكسـير است مرد كامل آنست كه بحال خودش مردمانرا تربيه بكند نه بقالش اكر حال وقال جمع بشود آن مرد اكمل خواهد شـد وكرفتن

این مقام برای مهیا کردن دفع شوکت کافران وخارجان دین واصحاب باطل ودفع انکسابکه دراین دیار دردلهای ایشان مرض داشته باشد وبرای تخویف آنان واعلای کلمهٔ دین ومحکم کردن شرف مسلمان باید کرد نه برای چیز دیکر واکر حسن نیت داری عمل شما خوب خواهد شد وهر احوال خودرا اکر بکتاب وسنت ارجاع بکنی بکمال خیر می رسی اکرچه از یك دری شریعت باشد والا احوال واعمال وکفتار شما خیلی بد خواهد شد بلکه فقیر می کویکه مذهبهای که بدشدند فرقی درین شما وآنان تنها بعلامت وعمامه خواهد شما از صوفیهٔ که احباب خدا ولایق درکاه خدا هستند ازانان باشید نه ازقومی که دشمن خدا ودور ازخدا هستند از آنان مشوید (ای بزرکان) ازدجالیت وشیطنت وازطریقی که باین هردوصفت راهی می نماید خیلی احتراز باید کرد وشیطانرا بایمان خالص مخجول وکنیسهٔ دجالرا بدست صداقت خراب بکنید (طریق واضح) نمازو روزه وحج وزکاتست وبتوحید خدا وبرسالت پیغمبر علیه الصلوة والسلام شهادت کردن ودرحال ایمان آوردن اجتناب کردن ازمحرمات اول ارکانست انیکه ماکفیتم طریق همین است وبسیار ذکر کردن خدای تعالی علامت حال مؤمنی ایستکه او باخدا هست واز آدب ذکرانست که صدق عزیمت وکمال خشوع وانکسار داشته واز اطوار خود مجرد بودن و بخلوص بر پای بنده کی ایستادن وزره جلالر اپوشیدن هم ازادب ذکر

است حتی ذاکری را اکر مردم کافر دیده باشد یقین بکند که این ذاکر ذکر خدارا بصدق خالص ذکر میکند وهرکسی که آن ذاکررا ببیند هیبتی باو برسد وخیالات باطلهٔ که برقلب بیننده هست از برقهای هیبت ذاکر ساقط ومحو و برباد باید شد اکر حال ذاکر براین منوال نباشد اورا بقدر امکان اصلاح بکن وضبط کفتار وجمع ادب باطنی وظاهر یرا مهما امکن ملاحظه باید کرد وچشم خودرا ازنکاه کردن بدیکری منع بکن (ای خداوند) مارا ازان کسانی بسازکه براعضا شان بسبب مراقبه قیدهای کران سوارکردی وازمشاهدهٔ دقائق شهودرا برسرائر شان اقامت فرمودی ودرحال نشستن و برخاستن برای محافظهٔ ایشان محافظانرا برسر شان هجوم کردی پس انان اثر خجالت سرشان پاین آوردند وجبهه شان برای سجده نهاده وازکثرت ذلت رو یهای خودشان بردرکه توفرش کرده اند پس شما برحمت خود نهایت مقصود شان احسان فرمودی وصلی الله علی سیدنا محمد وعلی آله وصحبه وسلم (ای فقیر) بقرأن مجید اقتدا بکن وباثار سلف تابع شو من چه چیزی هستم که شمارا صدابزنم مثل من هیچ نیست مکر مانند پشهٔ برسر دیواری که هیچ قدرش نباشد بافرعون وهامان و قارون حشر بشوم آن بلای که آنانرا کرفته مرا بکیرد اکر ازخاطر من خطور بکندکه من شیخ ابن جماعت هستم یاخود من پیشوای ایشان و یاحکم کنندهٔ برآنان ویاخود درنزد من ثابت باشدکه من فقیری هستم ازآنان چه طور میشود

کسی که لاشی باشد نفس خودرا باین چیزها دعوت بکند وانکس صلاحیتی هیچ جیزی نداشته وازچیزی معدود نخواهدشد البته باین چیرها دعوت نمیکند (ای بزرکان) اوقات خودتان بچیزی که راحتی دراو نباشد ضایع مکردانید هرنفسی که ازشما میرود برشما محسوب خواهدشد وازبیهوده رفتنش احتراز بکنید واوقات ودلهای خودتان محافظه بایدکرد زیرا عزیز ترین اشیا وقت ودلست اکر وقت را اهمال ودلرا ضایع کرده باشید همه فائده ازشما رفته است اینرا بدانید کناه دلهارا کور وسیاه وخیلی بد وخسته خواهد کرد درتورات نوشته است درهردل مسلمانی یك کریه کنندهٔ هست که برآن دل کریه میکند ودرهردل منافق خوانندهٔ هست که تغنی می سازد ودردل عارف یك جای هست ابدا مسرور نخواهدشد ودردل منافق جای هست که ابدا مغموم نمی شود (ای بزرکان) شما دراین رواق ذکر می کنید و بوجد وحرکت می آیید فقهای محجوبها میکویندکه فقرا رقص میکنند عارفان هم میکویند رقص میکنند کسی ازشما اکر وجدش دروغ ومرادش فاسد وذکرش بازبان وچشمش باغیار انداخته باشد مانند کفتهٔ فقها آنکس رقاص است وکفتار شان دروغ نیست واکر کسی ازشما وجدش صادق ومقصدش صلاحت باشد بکلام خدای تعالی (الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه) عمل کرده باشد و انکس ازآنان میشودکه کوش را بکفتاری داده و مطلب آن کفتار را

قصد کرده آن مطلبی که درازل بدعوت خدا اجابیت کردنست بجا رسانیده مانند گفتار خداوند تعالی درحق آنان که فرموده است (واذاخذ ربك من بنی‌آدم من ظهورهم ذریتهم واشهد هم علی انفسهم الست بربکم قالو بلی) بی کیفیت ورسم وصنعت گوش کننده گوش کرد وحلاوت سماع درآنان بتکرر ثابت شد ودروقتی که خداوند تعالی آدم علیه السلام را خلق وتکوین فرمود وذریتش دردنیا اظهار کرد آن سری که درآن محفوظ ومستور بودظاهر شد هروقتی که صدای خوش وگفتار خوب را بشنوند باصل آن ندای که گوش کرده اندهمتشان بان طرفی میرد آنان در ازل عارف بخدای تعالی هستدن برای خدا یکدیکررا زیارت ومحبت می کنند وبذکرخدا مشغول وازغیرش اعراض خواهند نمود وباین نوع فقیر ذاکر خواهد گفت که روحش رقاص وعزیمتش صحیح وعقلش کامل وصحیفه اش سفید وازحظ سماع مخفی اخذ کننده وآن سری که درسماع طی شده نشر کننده باشد همان فقیراست زیرا سرسماع درهمه ذی روحی که شنونده باشد موجود است وهمه جنس موافق طبع وفهم خودش گوش میدهد وهمتش بچه منتهی شده ازسماع آنقدار می فهمد طفل را نمی بینید وقتی که صدای خوب بگوشش برسد خوشش می آید ومی خوابد وخوانده که تغنی می کند اشترها راه می روند وبارگرانرا می کشند ونمی فهمند درحدیث آمده است درآسمان وزمین چیزی خوشتراز صدای اسرافیل خداخلق نفرموده

است وقتی که درآسمان میخواند ذکر وتسبیح اهل هفت آسمان
بریده خواهد شد آن زمانیکه آدم بزمین هبوط کرد سی صد سال
بکریست خدای تعالی باو وحی کرد یاآدم برای چه انیقدر کریه
وفریاد میکنی کفت یاربی من برای اشتیاق جنت وازخوف آتش
کریه نمی کنم بلکه کریه کردنم بسبب اشتیاقی آن ملائکهای
صاحب وجدی که دراطراف عرش هفتاد هذار صف شده
امردبی ریش ومو وبحال وجد در رقص ودراطراف عرش در
دوران هستند ودست هریکی ازآنها بدست رفیق خود کرفته
کردش می کنند ومی کونید پادشاه‌ما بادشاه بذرکیست اکر
بادشاه مانباشد ماهلاك می‌شویم مانند ما کجا شما ای‌معبود ما کجا
هستی ما که‌هستیم توحبیب ماومستعان ماهستی این کفته‌هارا
تاروز قیامت میکونید وحالشان همین است پس‌ازان خداوند
تعالی باآدم وحی کردکه سرت بالندکن وبآنها نظرکن آدم سرش
رابطرف آسمان بلند وبملائکه‌ها نکاه کردودید که همه دراطراف
عرش رقص میکنند جبرائیل رئیس‌ومیکائیل‌خواننده شان هست
آندم که آنهارا دید خوف وناله اش ساکن شد ودرتفسیر کلام
خدای تعالی (فهم فی‌روضة یحبرون) بسماع تفسیر نمودند
درسماع کردن وبوجد آمدن همین اساس مقصد اهل عارفانست
این رقص احسان خداست رقص حرام نیست مانند زعم بردن
بعض جاهلان ازفقراء مبغوضان‌که زعم حرامی بردند بلکه این
احسان برای مردی میشودکه‌خطرهای خودش بداند ودردلش

وسوسها نجنبد وبهیچ متاعی ازمتاع دنیا التفات نکنند وبغیر ازخدا جلت عظمته مقصود دیکری نباشـد وکسی که بجرك وسـواس ویلیدی طبیعترا آلوده باشد محافظهٔ ذکرخدا باادب کفتار وکردار مهما امکن ملاحظه بایدکرد ودر دریای دعوای دروغ غوطه زنند وادعای منزلت صوفیـه رانکنند نمی‌داندکه خدامی بیند وغیور است وباین مقدار کفتار کفایت کردیم (ای‌بذرکان) درهمه آداب خودتان ظاهر وباطن باشریعت باشید وهرکسی‌که ظاهر وباطنش باشریعت باشد خدا حظ ونصیب اواست وکسی‌که خداحظ ونصیب اوباشد آن ذات ازاهل مقـام صدق ودرنزد مليك مقتدر خواهدشد (ای‌بزرکان) ازشمـا فقها وهم علمـا هست وشما مجلس وعظ ودرص دارید ومیخوانید وذکرواحکام شرعیه رابمردمان تعلیم میکنید شمـا مانند الك نبـاشید آردنرم وخوب‌رابیرون بکنید وبرای نفس خود درشتر ایکذارید شمـا همین طور هسنیدکه حکمت را ازدهن خودتان بیرون میکنید وغل وغشتشرا دردلهای‌خودتان میکذارید خدا کسیرادوست داشته‌باشد عیب نفس‌خود شرا باونشان میدهد خدا اکر دوست بندهٔ باشد دردل اومرحمت وشفقترا می‌اندازد وشخا وتراعادت دست اومی‌سازد وبدلش رأفت و بنفسش سماحت دهد وعیب نفس خددشرا می‌بیند ونفسش انیقدر کوچك مینماید که آنرابهیچ چیزی حسـاب نخواهـد کرد عارف آنستکه وقتی مردمان مسرور می‌شوندبی یاس اومحزون باشد وسرورش کم وکریه اش

در از ومطلوبش محبوب خود باشد وهم وغمش کناه وعیبهای خود باشد

الناس فی العید قدسرو وقدفرحوا
و ماسر رت به و الواحد الصمد

لما تیقنت انی لا اعا ینکم
اغمضت عینی ولم انظر الی احد

من نفس خود مرابطوری صرف کردم که هیچ طریق نکذاشتم الا که سلوکش کردم وفهمیدم که صحت طریق بصدق نیت ومجاهده میشود وهیچ راهی نزد تکیتر واصحتر وخوبتر ازعمل کردن بشریعت محمدیه راه‌دیکر ندیدم وهم وبغیر از تخلق باخلاق اهل ذلت وانکسار وحیرت وافتقار دیکر رهی نیافتم صدیق اکبر سید ابو بکر رضی‌الله عنه میکفت حد برای آن خدای که وصولش بغیراز عجز نخواهد شد وازدرك ادراکش عاجز بودن عین ادراك اوست روایت شده خدای تعالی بموسی علیه‌السلام کفت یاموسی چیزی برای من بیارکه درخزینه ام نباشد کفت یاربی شما رب‌العالمین هستی خزینهٔ شما چه نقصانی دارد کفت یاموسی بدان خزینهای من پرازکبریا وعزو جلال وجبرونست ولی ذلت و انکسار ومسکنت را برای من بیار زیرا دلهای

کسانیکه برای من شکسته باشد من درنزد آنان هستم یاموسی
ازانکسار بزرکتر بچیزی هیچ قربی بمن تقرب نکرده است
(ای بزرکان) ازترسیدن محاسبهٔ نفس پیدا وازمحاسبه مراقبه
میشود وازمراقبه دوام مشغولی بخدا حاصل ومیسر کرده‌ددر
زمان ما غبطهٔ زیادتر بان مؤمنی میشود که زمان خود شرا بفهمد
وزبانشرامحافظه بکند وبشأن خودش ملازمت دارد وازصالحان
باشد بسید خود عبدالملك الخرنوتی قدس الله سره کفتم وصیتی
بمن کن اوبمن کفت یا احمد کسی بما سوا ملتفت باشد واصل
نمیشود ودر اعتقادش شك داشته باشد نجاتی نمی یابد وکسی
نقصانی نفس خود شرا نداند همهٔ اوقات اونقصانست یك سال
این وصیت شیخ را درنفس خودم محافظه میکردم هیچ خطرهٔ
ازخاطرم خطور نمیکرد الا که ان نصیحت را تذکرمی کردم همانذم
آن خطره ازمن زائل میشد پس ازان سال دیکر زیارتش کردم
وقتی بیرون شدن باو کفتم ای بزرك من نصیحتم کن پس بمن
کفت ای احمد در طبیبها علت ودر اولیا جهالت بودن وبا حبا
جفا کردن خیلی قبیح است ازنزدش بیرون شدم یك سال اورا
درنفس خود محافظه کردم وبنصیحتش منتفع شدم مرد عالم
وعارف بسبب مراقبه وبترسیدن ازخدا برای نفس خودش
بزرك سیاستی دارد وقتی که ارادهٔ سخنی بکند بیش از کفتن
ملاحظه میکند اکر صلاح کارش دران باشد حرفی میزند والا
دهنش محکم می کیرد چونکه دراین مسئله روایتها آمده است

(لسانك اسدك ان حرسته حرسك وان اطلقته رفسك) كلام عارف زنك ميبرد سكوتش دنائت را ازان دور ميكند براى اهلش امر بمعروف ونهى ازمنكرى خواهد كرد خدا فرموده است (لاخير فى كثير من نجواهم آلا من امر بصدقة اومعروف اواصلاح بين الناس) كسى را معرفت خدا زياده باشد ادبش باخدا زيادتر است وكسى بخدا نزديك باشد خيلى ازخدا مى ترسد قاضى مقرى امام صالح سيدمن على ابو الفضل الواسطى بمن خبرداد خبرش باسندى كه بخطيب بغدادى رسيده وازان بسلسله اش تا (ابى الجارود العبس) رسيده شدكه جابر بن عبدالله رضى الله عنه وعنهم اجمعين كفت حديثى درحق قصاص بمن رسيد صاحب آن حديث درمصر بود اشترى خريدم وبارى باوبستم پس يك ماه راه رفتم ناوارد مصر شدم اورا بمن نشان دادند ديدم كه درخانه اش بندكرده دررازدم يك عبد سياه بيرون شد كفتم فلان درانجاست خاموش شد ورفت وبسيد خودش كفت يش در اعرابى شمارا مى طلبد كفت برو ازو سؤال كن توكيستى پس ازان آمد وكفتمش من جابر بن عبدالله صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم هستم پس جابر بيرون شد بمن مرحبا كرد ودستم بكرفت پس كفت ازكجا آيا ازعراق مى آيى كفتمش بلى ازعراق مى آيم يك حديث قصاص بمن رسيده نمى دانم كه اين حديث ازكه مانده درحفظ شما هست كفت بلى در حفظم هست كفت از رسول الله صلى الله عليه شنيدم مى كفت

(ان الله يبعثكم يوم القيـامة حفاة عراة غرلا وهو عز وجل قائم على عرشـه له بصوت رفيع غـير فضـيع يسمع كما يسمع القريب يقـول انا الديان لاظلم عنـدى وعزتى وجلالى لايجـاوزنى اليوم ظلم ظـالم ولو بلطمة بكف ولوضربة يد على يد ولاقتصن للجماء من القرناء ولاسـئلن الحجر لم نكب الحجر رلاسـئلن العودلم خرش صاحبه فى ذلك انزل على يعنى فى كتابى وتضـع الموازين القسط ليوم القيمة فلاتظلم نفس شيئا) پس ازان رسول الله صلى الله عليه وسلم كفت (ان اخوف مااخاف على امتى من بعدى عمل قوم لوط الافليرتقب امتى العـذاب اذ كافأ الرجال بالرجال والنســاء بالنسـاء) اين حديث اظهـار عدالتى خدا بطورى اثبات كرده حتى حيوان وجمادرا كه مكلف نيستند ازعدالتش قصاص فرموده ودرلواط مردمان وسحقهٔ زنان وعيدرا اثبـات كرده علم مكنوم نميشود وحق كفته خواهدشد جانم فداى قبرمبارك شارع باشدكه تمامى منفعت ومضرترا براى ما بيان فرموده است هركه ايمان بآن آورده وتابع امرش شـده نجـاتى يافته وهلاك براى كسيستكه مخالفت اوبكند پيغمبرچه طور مأمورشـده همين طور بماتبليغ كرد وهيچ حجت مابرا ونمانده پيغمبرصلى الله عليه وسـلم صاحب حجت قائمه ايسـت برهمهٔ مكلف وبواسـطهٔ اومحبت خدا برمخلوقاتش قائم وثابت شـده است وباين طور سبحانه وتعـالى فرموده (وما كنامعذبين حتى نبعث رسـولا) (وكفى بالله ولياً وكفى بالله نصيراً) (اى بزركان) كسى خدارا دوست داشته باشد بنفس

خودش تواضع‌را تعـلیم میکند وعلایق دنیــارا ازخود قطع خواهدکرد وبر همهٔ‌حال خودش خدارا اختیار کرده و بذکرش مشغول میشود ودرماسـوی رغبت نمیکند نفس خودشرا ترك کرده و بحقایق اسرارش بعبادت خدا قایم‌خواهدشد وازتواضع منبرها وسریرهارا ازخود دورمی‌اندازد اگرچه دراین‌خصوص یدطولی داشته باشد ازهمهٔ اینها گذشته خواهدشد مانند آنکسی که‌درحقش گفته شده٠

ترك المنابر والسرير تواضعاً
وله منــابر لو یشــاو سریر

و لغيره يجبى الخراج وانمـا
یجبی الیه محــامد واجور

(ای‌بزرگان) حق بنده‌گی اینست‌که ازغیرسـید خودش بالکلیه منقطع باشــد بنده‌گی انست‌که کلی وجزئی‌را ترك باید کرد بنده‌گی انست‌که ازطلب هرمزیتی‌ارادهٔ‌خودرا بگذارد بنده‌گی آنست‌که برسربرادران خـودترفعی نکند وبلنـدی نفس خودشرا بیند بنده‌گی‌استادنش‌درحدودطینت‌آدمیه ایست‌بنده‌گی‌انست که‌درزیر مجراهای قدرت ربانیه درخوف خشیت‌باشد هیچ بنده بندهٔ کامل نمیشود تا که بمرتبهٔ احدیث واصل گردد و بالکلیه ازعبـودیت

ماسوی خلاص یافته باشد (ای بزرکان) مرادفهٔ عمل خودرا اتخاذ مکنید ورواق مرا حرم وپس ازمردن قبرمرا صنم مسازید دعا ازخدا کردم که مرا در دنیا تنها بکند تا که جمعیت حاصل کردد وقتی که ازدنیای دنیه مفارقت کردم بلکه باین مطلب واصل شوم اکر باخدا جمعیت حاصل کردد همه سهل است واکر وصل خدا میسر باشد همه آسانست هرچه خاکست خاك میشود خدا سبحانه وتعالی وحق او برشما لازمست اورابکرید هیچ کسی را ضرر ومنفعت ووصل وقطع وفرق وجمع وعطا ومنع میسر نمیشود الا که اینها همه ازخدا است وسائط ووسیلهای خدا انکار نخواهد شد اصل مادهٔ بزرك کلمه است که میکویید وبآن کلمه واصل میشوید آن کلمه (آمنت بالله) ایمان بخدا آوردنست وقتی که بخدا کمال ایمان آوردی وبکلام ورسولش وبهمه چیزی که رسول آورده باشد صلی الله علیه وسلم ایمان اورده میشوی وبکلام خدای تعالی (وما آتاکم الرسول فخذوه ومانهاکم عنه فانتهو) عمل کرده باشید وسائط وسیلهای که بخدا رهنمای میکنند تعظیم کردی و توحید خدرا بجا رسانیدی .

وباشك چشمت بردرکه خدا ایستادی وبذلت وخضوع خاکرا بوسیدی ومقام رجوعرا فهمیدی وآنچه لایق مقامات ملاقاتست مهیا ساختی ودرجمیع عملهای خود اخلاص کردی پس شما اخلاص خالص کشتی وپس ازان مستحق مراتب میشوی وازابر مواهب خدا انوقت برتو بارش میبارد وعواید کرمرا برتو رجوع

خواهد کرد وسفره‌های نعمرا برای شما کشیده خواهد شد
وبرای معرفت خلق شبکهٔ عرفان شما منشور میکردد حتی هیچ
فضیلتی دیکر نمی ماند که مکر بهمه نائل وباذن خداوند بدعوت
نیابت ظاهر وباطن واصل میشوی (ای بزرکان) حال وشان
فقهاء وعلمارا تعظیم بکنید مانند تعظیم شأن اولیا وعرفا زیرا طریق
یکیست علما وارث ظاهر شریعت هستند وحامل احکام وتعلیم
کنندهٔ مرد مانند وأصلان خدا بسبب علما واصل میشوند زیرا
سعی وعمل کردن برطریقی که مغا برشرع باشد فائدهٔ ندارد اکر
عابدی بنج صد سال بطریق غیر شریعت عبادت خدا بکند
عبادتش بخودش راجع وکناهش براواست روز قیامت وزن
وقیمتی ندارد دو رکعت نمازی کسی که دردین خود عالم باشد
ازدو هزار رکعت نمازی فقیری که دردین خود جاهل باشد درنزد
خدا آن دو رکعت افضل وبهتراست حسن ظن درحق جمیع علما
برشما لازمست امامتقیانی‌ازعلمای عاملین‌که‌خدا باآنان تعلیم فرموده
بحقیقت آنان اولیا هستند حرمت آنها درنزد شما محفوظ باید شد
علیه الصلوة والسلام فرموده است (من عمل بما یعلم ورثه الله
علم مالم‌یعلم) وکفته‌است صلی‌الله علیه وسلم (العلما ورثة‌الانبیاء)
الحدیث آنان مردمان بزرك واشراف مخلوقات ودلالت کنندهٔ
راه حق هستند مانند بعض متصوفه مکویید مااهل باطل وآنان
اهل ظاهر هستند دین هردورا جمع کرده باطنش خلاصهٔ ظاهر
است وظاهرش ظرف باطنست اکر ظاهر نباشد باطن نیست

واکر ظاهر نباشـد باطن صحیح وثابت نمیشـود دل بی بدن قائم نخواهد شد بلکه بدن اکر نباشد دل فاسد میشود دل نور بدنست آن علمی‌که بعض صوفیه آنرا بعلم باطن نام نهاده اسـت عبارت از اصلاح دلست اولا باعضای ظاهر عمل وبدل تصدیق کردنست هر زمانی‌که دل شما حسن نیت وپاکی اعتقادی داشـته باشد ولی کشتن مردم ودزدی وزنا کردن وشراب خوردن و دروغ کفتن وتکبر کردن وسخنهای درشت کفتنی داشته باشد چه‌فائده ازحسن نیت شما واز طهارت دل شمـا چه سود ووقتی‌که ظاهرا عبادت خـدا کردی وروزه کرفتی وعفت وصـداقت وتواضع نمودی ولی در باطن دل شما ریا وفسادی داشته باشد ازین عملی‌که کردی چه فائدهٔ بشما می‌رسد پس وقتی‌که معین شد باطن خلاصهٔ ظاهر وظاهر ظرف باطن است هیچ فرق درین این هردو نخواهد شد ویکی از دیکری اسـتغنا حاصل نخواهد یافت آن وقت اکر شما بکویید مااهل ظاهر هستیم مانند انست‌که بکویید اهل باطن هستیم وقتی‌که کفتی مااهل ظـاهر شریعت هسـتیم آندم باطن حقیقترا ذکر کردی کدام حالت باطنیهٔ صوفیه هسـت‌که ظاهر شریعت بعلمش امر نکرده باشـد وکدام حالت ظاهرهٔ هسـت‌که ظاهر شریعت باصلاح باطنش امر نفرموده است دربین ظاهر وباطن فرق وتفریق مکنید زیرا این بدعت بیهوده اسـت وحقوق علما وفقهـارا ترك مکنیـد زیرا ترك حقوق جهل وحماقتسـت حلاوت علمرا کرفتن وتلخی علمرا ابطال کردن نمیشـود زیرا این

حلاوت بی تلخی فائدهٔ نمی بخشد زیرا این تلخی حلاوف ابدیه رانتیجه می‌دهد (انالانضیع اجرمن احســن عملا) نص کلام قدیم برمکافات اعمــال شما شهادت میکند اخلاص اینستکه عمل شما مخصوص خداباشد وبرای دنیا وآخرت نباشـد وهم حسن ظن بخدا سبحانه وتعالی درهمه حالی ازاحوال ودرهمه عملی از عملها ودرهر سختی ازسختیها داشته باشد اینها همه بایمان آوردن وبامرش امتثال کردن وبطلب رضای خدا بودن حاصل ومیسر کردد (ای بزرکان) می کو یــد حارث کفت وابویزید کفت وحلاج کفت این‌چه حالتیســت پیش ازاین حرفهــا بکویید شافعی کفت ومالکی کفت واحمد کفت ونعمــان کفت وپس ازان بحرفهای دیکر منتفع باشید حرفهای حارث وابویزید زیادی ونقصانی نمی‌آرد حرفهای شــافعی ومالك بهترین نجات دهنده ونیز دیکترین طریقهــا اســت احکام شریعت را بعلم وعمل محکم بکنید پس‌ازان همت‌را بمســائل مسئکاه احکام علم وعلما باند سازید مجلس علمی ازعبادتی هفتاد ساله بهتر است یعنی ازعبادت نافله وازعبادت مردم‌بی علم باشــد (هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون) (ام‌اهل نستوی الظلمات والنور) شیخان طریقت وفارسان میدان حقیقت بشما میکونیدکه دامنی علمارا بکرید من ابشما نمی کویم فلسفه‌بخوانید وفیلسوف باشید لکن میکومکه شریعترا بدانید خدا باکسی ارادهٔ خیری داشته باشد اورا عالم دینی می‌سازد خداولی‌جاهلرا اتخاذنفرموده‌اکرجاهلرا بولی اتخاذ

فرموده باشد عالمش می‌کند هرکسی ولی باشد درشریعت دین
خودش جاهل نخواهد شد او میداند که چه طور نماز و روزه
وزکات وحج را بجا می‌آرد و چه طور ذکر خدا میکند وعلم معامله
باخدا یقین کرده میداند مانند این مردم اکرچه امی باشد عالمست
باوجاهل نخواهند کفت مکر که اوعلم مقصودرا نداند علم بدیع
وبیان وادبیاتی که مراد شعراست وفن جدل ومناظره اینها علم
نیستند بلکه مختصر بکوییم علم چیزیست که خدا باو امرونهی
فرموده است علمی که جامع و تمام باشد علم تفسیر وحدیث
وشریعتست فنون لفظیه وقواعد نظریه که واضع آنها وضع
کرده ونامش علم نهاده آنها فنونی هستند که کفتند چیزرادانستن
علم وندا نشتش جهل است کوشهای خودتان ازعلم وحدت واز
فلسفه وازدیکر علمی مانند اینها که باشد کر بسازید زیرا این
علمها بطرف آتش جای لغزیدن پایهااست خدا ماوشمارا حافظ
باشد ظاهررا محافظ بکنند ای خدایا مانند ایمان پیرزنها ایمانی
میخواهیم (قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون) باعلما قطع
صله مکنید وبا آنها بنشینید از آنان علمی بیاموزید مکوید فلان
عامل نیست ازعلم اوچیزی بکرید وعمل بکنید اورا باعملش بخدا
وابکذارید اولیا رضی الله عنهم حکمترا اخذ میکنند وازکدام
زبانی ظاهرشده وبکدام سنکی نوشته شده وبواسطه کدام کافری
واصل شده است مبالاتی نمی کنند ودرخلق زمین وآسمان تفکر
می‌کنند (ربنا ماخلقت هذا باطلا) می کویند اولیا پلهای

مخلوقست انانکه برآن پلهـا موفق هستند بطرف خدا عبور میکنند وخدا بحضرت خودش آنانرا نزدیك می سازد ودر چشم بهم ذدن دلهای آنان ازخود محجوب نخوا هدکرد وفراقرا ازمابین بیرون کرده اند و براسرار طاسم کتم را اقامت کرده شبها قائم وروزهـا صائم هستند ودر بعض اولیـا فکر و بدیکری ذکر غلبه کرده است و بعض اولیـا کارهـای متفرقه درخود شان جمع کرده اند (رجال لاتلهیهم تجـارة ولابیـع عن ذکر الله) یك وصیت مهمه بشمـا میکنم که پس ازعلم واجبات دینیه باولیـا صحبت بکنید زیرا آنان تریاق مجرب هستند همهٔ رأس المـال درنزد آنها است صدق وصفا ذوق وفاهم درنزد آنان هست وازدنیـا وقیامت مجرد شدن وتجردی بخدا کردن هم درنزد آنان هست این خصلتها بخواندن درس ودرمجلسها بودن حاصل ومیسر نخواهد شد مکر بصحبت شیخ عارفی باشد وحال وقال را جامع شده وبکفتارش رهنمای بکنند و بحال خودش بر خیزد (اولئك الذین هداهم الله فبهداهم اقتده) حالت شیخ خواه درکمال خواه درنقصانی باشد بطناً بعد بطن دراتبـاع ومریدش ظاهر وهویدا کردد اکر کمال حالت داشته باشـد حال اتباع کاملش عالی میشـود وحال اتباع ناقص زائد کردد واکر حالت نقص داشته حال مرید کامل ناقص وحال ناقص بالکاه زایل خواهد شد مکرکه خدای کریم احسان بکند آنوقت احوالرا تأثیر نمیشوداثری که باعث نقصانی

کل اتباع شما بوده ویاخود بالکلیه سبب رفتن حال ناقصان باشد زو احتراز باید کرد آثار مردان بس ازمردن ظاهر خواهـد ند مردان کفته اند

(ان آثار نا تدل علینـا فانظروا بعدناالی الآثار)

آثار ذلت وانکسار وازدعوی مجرد بودن واز تکبر بیرون شدن وبدرکاه مولا تذلل نمودن وفقرا وعلمارا دوست داشتن وبموافقت قضا وقدر بخدا تسـلیم شـدن وتمسك بشریعت رسـول خدا صلی الله علیه وسلم بجا آوردن یعنی این آناررا پس ازخود تان بکذارید وبزمان مغرور مشـوید زیرا این درنزد عارف چیزی نیست مکرآنکه وقترا بطاعت صرف بکند وآرزوی دلشرا ازان بکیرد بلی آنوقت لایق عزه شدنست (من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الی یوم القیمة و من سن سنة سیئة فعلیه وزرها ووز من عمل بها الی یوم القیامة) ازقوم سلیمان علیه السلام احدی نماند ملکش رفت وشریعتش منسوخ شد و بیغمبرما علیه افضل الصلاة والسلام شأنش نرفت وشریعتش باذن خدامنسوخ نخواهد شـد (ان الله لایخلف المیعاد) وصف خدای ملك دیان منازعة وصف سلیمان کرده وبآیت (لمن الملك الیوم لله الواحد القهار) ملکش محو وبر باد شـده ووصف بیغمبر صلی الله علیه وسلم وقتی که تبده‌کی بود وصف ربوبیت اورا اعانه کرد ذکرش

دائم وامرش عالی کشت (والله یعصمك من الناس) شما می‌بینید که
پادشـاهان بازریت وحواتتی همه رفتند وادار شان منقلب شـد
ورعیه برحال خود شـان باقیست صفت ربو بیت پادشـاهان
منازعه کرده زیرا مالکیترا دیدند بنابرین زائل شدند اما رعیت
صفت ربو بیت انانرا محافظه کرده زیرا آنها محقق در منزلت
مملوکیت بودند لهذا دائم باقی شدند
سید من شیخ منصور کفته است صحیفهٔ حال شیخ مریدانست شمهٔ
ازحال واخـلاق شیخ بهرکاری که داشـته باشد باید درمریدان
باشد مکر زمانی‌که حالی سماوی بران مرید غلبه بکند وباومختص
باشـد بعض مقـام مریدی ازین سبب ازشیخش بالاتر میشـود
این فضیلتیست ازخدا بهرکسی‌که میخواهد ومیدهد ودرمریدان
حلاج محبت کفتن وحدت ودراتبـاع ابی یزید رحمه الله محبت
اغماض وسخنهای نازك کفتن ودراصحـاب جنید رضی الله عنه
محبت جمع کردن طریقت وشریعت ودر مریدان (السلما یاذی)
محبت چیزهای بلندی برآن منزلت بوده است ودراصحاب سیدما
شیخ ابی الفضل محبت وحدت خدائی وذلت نمودن برای خدا و برای
خلق خدا همهٔ اینها در اصحابشان می بینی ودربعضی بعکس این
قاعده هم میشود ولیکن این عکس باختصاص خدا خواهد شد
(یختص برحمته من یشـاء) معروف کرخی وداود طـائی
وحسن بصری ومریدانی که بصحبت طـائفهٔ صوفیـه ادب

آموختند رضی الله عنهم اسباب سیر را بدو کلمه اختصار کرده اند
یکی تمسك بشریعت ودیکری تنها طلب حق کردنست (ای برادر
من) این شریعت در پیش شما است. بین پیغمبر شما علیه افضل
الصلوات والتسلیمات چه طور بوده وچه کفته و اخلاقش بامرد
مان خـوب وبد چه طور بوده اسـت شما مانند عملش عمل کن
ومثل سخن او سخن بکو و بخلقش صلی علیه وسلم متخلق باش
اکر نمیدانی از علما سـؤال کن (فاسـئلوا اهل الذکر ان کنتم
لاتعلمون) طایفهٔ صوفیه تحدیث نعمت خدا را کردند اما برای
اقرار کردن نعمت منعم وبرای شکر نعمت وترغیب دادن مردمان
بر عملها تا که این برکت بر ایشان میسر کردد خدا فرموده است
(والذین جاهدوا فینا لنهـدینهم سـبلنا) تحـدیث نعمت کننده
میکوید خدا مرا بر این چیز غالب کرد واین چیز را بمن تعـلیم
فرمود و خـدا مرا این خیرو برکت را هبه کرد و لیکن او نمیکوید
من از شما خوبتر وبذر کتر وشریفتر هستم این حرفها دعوا ایست که
از رعونت نفس پیدا میشود وزبان مردم احمق باینها ناطق خواهد
شـد آنچیزی که مارا بر تو بهتر کرده وبذر کتر ومشرفتر سـاخته
نماز و روزه و عبادتها اسـت چیز دیکر نیست (لایامن مکر الله
الا القوم الخاسرون) اکر کلام خداوند تعـالی (اشکروا لی ولا
تکفرون) نمی شـد مردم عاقل دهن خود را میدوخت (ای
برادر من) پدرت آدم علیه السـلام که صفـوت اولی است باو
فخر میکنی اکثر فرزندان او کافر شـدند وهم چنین اغلب اولاد

انبیا ومرسلین هم کافر بودند بعلم خود فخر میکنی شیطان همه
مسائل مشکله را حل کرده وصحیفهای موجود اثرا همه خوانده
وحل نموده و بمال خود فخر میکنی قارون بمال خودش هلاك
شد و بملك خود فخر میکنی ملك فرعون از طرف خدا چیزی
برای او حاصل نکرد ابراهیم علیه السلام پس از مجرد شدن
وبخدارجوع نمودن هلاك نشد وموسی علیه السلام پس ازفرش
کردن ذلت در پیش خالقش ذلیل نشد وشان یونس علیه
السلام پس ازالتجا کردن بصدق سخن (لااله الا انت سبحانك)
ضایع نشد ویوسف علیه السلام پس از تسلیم شدنش بقضای
خدا و با اعتماد کردنش بخدا خائب نشد پیغمبران ورسل وصدیقان
و صالحان همین طور هستند (لاتبدیل لکلمات الله) (ای
برادرمن) توبکجاهستی ودر کدام جای در حیرت ماندی ودر
میدانهای هجران در صحرای و همت سرکردان ماندی خدا را
طلب کن خدا را بر شما از تو حریصترهستم قسم بخدا اکرازخدا
منقطع شوی از خذلان شما میترسم ای خدایا از قطعی که پس از
وصل میشود خود مرا بشما میسپارم (ای برادر من) وقتی که
منقطع شدی و دران حال و صلرا کمان بردی پس از من چیزی
مخواه ووقتی که خودت عالم شمردی باانیکه خیلی جهل داشتی
تحقیق ازشماهمه خوبیها کذشته خواهد شد وصوفیه از شما سبقت
نمود ولو سهابشما شامل کشت من نمی کویم از اسباب منقطع
شوید واز تجارت و صنعت دور باشید لیکن میکویم که از غفلت

وازین حرامها منقطع باید شــد من بشما نمی کویم اهل و عیالرا ترك بکنید لباس میو شانیــد و لیکن بشمامی ڪکویم بواسطه اهل وعیــال از خــدا غافل مشــوید و بلباس تکبر بر فقرا مکنید من میکویم آن زینــتی که لازم نیست آن زینت اظهــار مکنید زیرا دل فقرا ازین منکمسر خواهد شد واز عجب وغفلت شما می ترسم من می کویم لباس خود نان پاك بکنید (قل من حرم زینة الله التی اخرج لعبــاده و الطیبات من الرزق) من می کویم دلهای خودرا پاك بکنید این پاکی از پاکی لبــاس بهتراست خدا بلباس شما نکاهی نمی کند ولیکن بدلهمای شما نظر خواهد کرد مانند این کفتار سید علیه افضل الصلوات والتسلیمات کفته است (حاربوا الشــیطان ببعضکم بنصیحة بعضکم بخلق بعضکم بحال بعضکم بقال بعضکم) خــدا فرموده اســت (وتعاونوا على البر والتقوى ولاتعاونوا على الاثم والعدوان) وخدای تعالی فرموده است (الذین یقاتلون صفا کانهم بنیان مرصوص) وباشــیطان ونفس وعدو خدارا صوفیان مقاتله میکنند مقاتلهٔ شیطان برای انست که از خدا منقطع نشــوند ومقاتلهٔ نفس برای آنســت که بشهوتهای دنیه مشغول وازعبادت خدا غافل نشوندومقاتلهٔ عدو خدا برای آنست که کلمة اللهرا بلند وعلم رهنمای بخــدا منشــور کردد (اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم الغــالبون) شأن علمرا تعظیم بکنید بطوری که واجبات علمرا بجایش برساند زیراعلم درك حقایق اشــیا است خواه سماعی خواه عقلی باشــد حق

ایمانرا که بزبان اقرار نمودن وبدل اعتقاد کردنست بجا برسانید
وحکم اسلامی که متابعت شریعت وازطبیعت اعراض نمود نست
آنرا لازم بشوید معرفترا تحقیق بکنید آنهم معرفت وحدانیت
خدا است نیترا تطهیر بکنید آنهم خطره ایست دردل و بغیر
ازخدا کسی بآن اطلاع ندارد اورا تطهیر بکنید ادبرا محکم
بکنید آن هم چیزیرا درجای خودش نهادنست آنرا محکم بسازید
وعظهای که برای ارشاد اصحاب غفلتها است انرا مختصر بکنید
و نصیحتی که برمحافظهٔ راه زهد مطلع شدنشت اورا بلاغت بجا
برسانید ومحبتی که نسیان ماعدای محبوبست بصداقت عمل بیارید
وادبی دردعا آنهم رفع حاجات باعلای مقام درجاتست اکمال
بکنید وعلامات تصوفی که ترك اختیاراست محکم بسازید وراه
عبودیت که ترك دنیا واگذاشتن ازدعوی و برداشتن بلوی ومحبت
مولا است اتقان بکنید وراه نزدیکی ازهمهٔ ما سوی الله بسط
خواهی کرد وصدقی که موافقت ظاهر و باطنست درآن ثابت
شوید ونعمت عافیتی که اونفس بی‌بلا ورزقی بی‌اذیت و بی‌ریا
عمل کردنست قدرشرا تعظیم بکنید واستقامتی که هیچ چیزی برخدا
اختیار نمودنست درنزد حدودش بایستید وحلالی که خورنده‌اش
دردنیا ضامن ودرقیامت مؤاخذه نمی شود آنرا تحری بکنید
وطریق طاعتی که درگفتار وکردار ودرهمه احوال طلب رضای
خدا است آنرا محکم بسازید وعروهٔ صبری که دلرا بحکم
خدا هشیار کردنست اورا بگیرید وعزلت وخلوتی که ازمردمان

دورشدن وترك طمع وبدل ازاختلاط مردمان هجرت نمودنست دلرا ازنیها تطهیر بکنید اکرچه خودش درین مزمانست ولی ازخود خودشرا تطهیر بایدکرد (متنبه شوید) ولی کسیست که رویش‌را ازنفس وشیطان ودنیا وهوی برکرداند وروی ودلش بطرف مولا بکرداند وازدنیا وقیامت اعراض بکند وچیزی بغیر خدای‌تعالی طلب نکند قانع کسیست بقسمت راضی وبلقمهٔ اکتفا خواهدکرد شمارا ازبعض اوصاف وخصلت تحزیر خواهم کرد احـتراز بکنید احتراز ازمتصف بودنی بچیزی ازآن اوصافی که میکویم زیرا آنها سم‌هائلست وبتقوای خداوند وبدورشدن ازان خصلتهای‌که ذکر خـواهم کرد شمـارا وصیت می‌کنم یکی ازآن اوصاف حسدیست که ارادهٔ زوال نعمت محسوداست ودیکری کبریست که‌نفس‌خودرا ازغیرش بهتردیدن‌است‌ودیکردروغست‌که برخلاف واقع سخنی اختراع کردن وکفتاربدی‌که ازمنفعت عاری باشد ودیکر غیبتیست که بیـان بدیهـای بشریه ایست ودیکری حرصیست‌که ازدنیـا سیرنشـدنست ودیکری غضبیست‌که برای انتقام جوش کردن خونسـت ودیکری ریاسـت‌که بدیدن اغیار خشنود شدنست ودیکر ظلمست که‌باآرزوی نفس خودش متابعت کردنست من بشما می‌کویم که دائمـا در بین خوف ورجا باشـد خوف اینست‌که بسبب کناهش بدل ازخدا ترسـید نست رجا اینست‌که بحسن وعـد خدا دل مردم ساکن باشد وتصفیهٔ روح بریاضتی میسر می‌شود آن‌هم تبدیل‌کردن حالت بدی بحالت

خو یست دین عبارت از امر بمعروف واز منکر نهی کردنست (ان الدین عنـدالله الاسـلام) هرکسی که امر معروف ونهی از منکری بکند انکس درزمین خلیفهٔ خـدا وخلیفهٔ پیغمبر خدا وخلیفه کتاب خداست صـادق ومصدوق علیه افضل الصلاة والسـلام باین طور بما خبرداد وعلی امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمودکه افضل جهاد امر بمعروف واز منکر واز شأن فاسـقان نهی کردنست وبرای خدا غضب کردن وفی سـبیل الله غذار خواستن وبغیر از اسلام دین دیکر اختیارنکردنست خـدا اورا مغفرت یکندمانند مردمان اهل سنتی که درحدود خدای تعالی مداهنهٔ بکند ودران حدود بافند مثل قـومی هستند که درسـفینه باشند بعضشان درطبقه زیرو دیکری در بالای سفینه باشدمردی برخیزد بدستش آلت سوراکردن داشته باشد وزیرسفینه را سوراخ بکند مردمان بپـایندوبکویندش این چه کاریست میکنی پس درجوا بشان بکوید آبرامی خواهم اکرآن مردرا بکیرند ومنعش بکنند اورا ونفس خودشان را نجات داده شوند واکرآن مردرا بحال خودش کذاشته باشد مردر اونفس خودشانرادرهلاك انداخته شوند در حدیث آمده است (مامن قوم عملوا بالمعاص وفیهم من یقدران ینکر علیهم فلم یفعل الا اوشك ان یعمهم الله بعذاب من عنده) سفیان ثوی رضی الله عنه میکفت کسی درنزد همسایه ش دوست ودرنزد اخوانش محمود. باشـد بدانید آن مرد مداهنیست بلی اکر کسی منکررا مشاهده بکند انکار نکرده سکوت بکندة آن مرد درآن

منکر شریکست کوش کنندهٔ غیبت شریك غیبت اسـت وهمهٔ معاصی‌که شریعتْ انهـارا تنبیه کرده است این قاعـده در آنهـا جاریست متنبه باشید هرکسی‌که اختلاط مردمان میکند اکرچه درنفس خودش متق باشـد کناهش خیلی میشود مکر کسی‌که مداهنه‌را ترك بکند ودر امرخدا از لومهٔ هیچ کسی پروانداشته باشدحسبةً للّهمجرد برای‌خدا مشغول‌انیکار باشدومنع بکندآنکس مداهن نیست واصل حسبةً للّه‌که شرعی باشد دوچیزاست یکی بلطف ودیکر بملایمت وعظ کردنست ابتدای و عظ باید بطریق ملایمت‌نه‌بطریق‌کبروترفع باشدزیرا این‌طورو‌عظ‌کردن سبب‌محکم کردنی خواهش نفس وباعث مناکرهٔ کنهکاران وسـبب ازیت خواهد کردید اکر واعظ درشت وبدخلق باشد از حاقتش راه وعظ رانمی یابد ومنع مکروهی نخواهد کرد غضب‌را برای‌نفس خودش وانکار را برای خدا عز وجل ترك خواهد کرد وبشفای غرض‌نفس خودش ازموعوظ مشغول میشود لهذا واعظ عاصی میشود درحدیث آمده است (لایأمر بالمعروف ولاینهی عن المنکر الارفیق فیما یامر به رفیق فیما ینهی عنه حکیم فیمـا یامر به حکیم فیما ینهی‌عنه) بما رسیدکه یکی از واعظان بمأمون‌عباسی رحمه‌الله وعـظ میکرد اما وعظی بدرشتی وعنف وتکبر بود پس مأمون کفت ای مردم بملایمت وعظ کن خدا کسی از شمابهتر برکسی از من بدتر فرسـتاده اسـت و بملایمت امر فرمـوده وکفت فقولاله قولا لینـا لعله یتذکـر اویخشی) (ای بدرکان)

من بشما میکویم خدا مرا احسان کرده آنچه من بشما امر وترغیب میکم بانها متصف شده ام ولیکن خوبی آنستکه این شرطرا از واعظ وناصح طلب مکنید و باین خصلت بلکه شیطان برشما ظفر بیابد میکویدام بمعروف مکن تا که بهمه عمل نکنی ونهی منکری مکن تا که از همه پرهیز نکنی این سخن در حسبة لله را می بندد کیست انکسی که از کناه معصوم باشد امر بمعروف بکنید اکرچه بهمهٔ آن عمل نکرده باشید ونهی منکررا بجا برسانید اکرچه ازهمه اجتناب نکردید باین طور پیغمبرما علیه اکرم وافضل صلاةالله وسلامه فرموده من بشما می کویم کلید سعادت ابدیه بتبعیت رسول خدا صل الله علیه وسلم حاصل ومیسر میشود ودرهمه مصادر وموارداش وچکونکی خوردن وآشامیدن وایستادن وبرخواستن ودرخواب بودن وسخن کفتن پیغمبررا اقتدا کودن حاصل و تبعیت تمام همه صحیح خواهد شد ازبعض ائمه بما رسیدکه اوخربزه‌را نخورده است زیرا کیفیت خوردن رسول الله صلی الله علیه وسلم برای اونقل نکرده اند لهذا نخورد و بعض ائمه سهوا مسح را اول پای چپ پوشیده بود لهذا مقدار کندمرا بکفارت این سهو داده است احتراز ازین سخنی بکنیدکه بکویید این خصلتها ازان چیزها استکه تعلق بعادات کرفته است انهارا ترك بکنید زیرا ترك کردن اینها دری بزرك از درهای سعادترا می بندد واما کفتن ابن سخنی‌که عبادترا نمی دانم بسبب عدم اتباع پیغمبر صلی الله علیه وسلم

دراین عبادت عذری بیارد این ممکن نیست مکر این سخن ازکفر خفی ویاخود ازحق جلی پیدا بشود خدا ماوشمارا حفظ بکند (ای بزرکان) بخدا قسم می کنم کمان نمی برم برروی زمین هیچ صاحب عقلی نیست که فرقی خوب وبدرا نکند الا که همه اعتقاد می برند و بدل از عانی میکنندکه این عبادتی که شریعت حبیب علیه افضل صلوة الله وسلامه بوده وآن عادتی که برسرا وشده درنزد خالق ومخلوق حالتی مرضیه ایست وآن هم درنزد خالق آداب مقبوله ودرنزد مخلوق حالت محبوبه ایست ودلهـا باآن مطمئن میشود واضطرابش بان ساکن خواهد شد کدام عقلیست که فرق حالت بیداری ازمستی وحال دزد ازمرد امین وحال دروغ کو ازصادق وحال زانی از عفیف وحال متکبر ومتواضع وحال بخیل وسخی وحال ظالم وعادل وحال مبطل ومحق وحال مغتاب وبری از غیبت وحال غدر کننده ورحیم وحاله عابد ونائم وحال عاقل ومتفکر وحال بر وفاجر وحال کافر ومؤمن از یکدیکر نفهمد یعنی می فهمد (ان فی ذلك لآیات لاولی الباب) بخدا بخدا بیایید خالص متابعت باین پیغمبر بزرك بکنیدکه برای مارحمة للعالمین آمده وبرمخلوقات حجت وبرای موحدین نعمت شده‌است واز فراموشی مرك احتراز بکنید زیرا این نتیجهٔ غفلتست غفلت ازقلت ذکر واین هم ازقلت ایمانست و مادر واصل اینها جهلست جهل ازضلالت پیدا خواهد شد دربعض کتب آلهیه آمده خداوند (تعالت ذاته) میکوید ای بنی آدم بعانیتی که من دادم برطاعت

من قوت کرفتی و بتوفیق من فرض مرا ادا کردی و برزقی که
من دادم بر معصیت قوی شدی وبمشیت من هرچه برای نفس
خود میخواهی آنرا میخواهی بنعمت من برخواستی ونشستی
وبرکشتا وصباح وشام درامان من هستی ودرفضل من تعیش
ودرنعمت من تقلب وبعافیتی که من دادم مستریح شدی وباین همه حال
مارا ازیادخود میبری وغیر مرایاد میکنی وشکر مرا بجا نمی رسانی
ای بنی آدم مرك اسرار شمارا کشف میکند وقیامت خبرهای
شما میخواند وعذاب پردهٔ شمارا میدرد هرزمانی کناه کوچك
میکنی بکوچکی اورا نکاه مکن لکن نکاهی بکمی بکن که باو مخالفت
کردی وهروقتی که برزق اندك مرزوق شدی بکمی آن رزق نکاه
مکن بلکه برزق دهنده را نکاه بایدکرد کناه کوچکرا تحقیر مکن
زیرا نمی دانی که بکدام کناه بمن عصیان کردی وازمکرمن امین
مشو زیرا مکرمن ازرفتار موری بر سرسنکی درشب تاری که
میرود ازان پنهانتراست (ای فرزند آدم) آیا وقتی که بما عصیان
کردی بسبب ذکر غضب من ازان کناه ممتنع شدی مانندکه من امر
کردم فرض مرا ادا کردی آیا مسکینانرا بمال خود ملاحظه نمودی
وکسی که بتوبدی رسانیده باشد باو احسان کردی وکسی که بتوبدی
کرده باوخوبی کردی وکسی که بتوظلم کرده باشد آیا اورا عفو
نمودی وکسی ازشما قطع شده باو وصل کردی وکسی که باشما
خیانت کرده باشد عجبا درحق او منصف شدی وکسی ازشما
هجرت کرده باو حرفی زدی وفرزند خودرا آدب آموختی آیا

همسایهٔ خودرا راضی کردی وازعلما ازامردین ودنیا سؤال کردی ای جماعت مردمان من بصورت ومحاسن شما وبحسب ونسب شما نکاهی نمی کنم بلکه بدلهای شمامی نکرم وباین خصالی ازشما راضی میشوم (ای بزرکان) این چیزهای که کفتیم در روزقیامت معلوم می‌شودکه خدا درکلام قدیم نامش آورده وکفته است (یوم القیمة) (یوم التغابن) (یوم الحاقة) (یوم لاینطقون ولایؤذن لهم فیعتذرون) (یوم الصیحة) (یوم تشیب الولدان) (یوم الزلزله) (یوم القارعه) (یوم ینسف الجبال)(یوم لاتملك نفس لنفس شیئا والامر یومئذ لله) (ای بزرکان) باعالمان وعارفان بنشید زیرادرمحبشان اسراری هست‌که همنشینانرا ازحالی بحال دیکر میکرداند درحدیثی وارد شده است کسی باهشت‌اصناف بنشنید خداهشت‌چیزی درانکس زیاده‌خواهدکرد وکسی باامرا بنشنید تکبر وقوةدلرا خدا دراوزیاد میکند وکسی بامردمان‌تنحا بنشنید حرص دردنیا ومافیها حاصل میشود وکسی بافقرا بنشنید هرچه‌خدای‌تعالی قسمت کرده‌است باوراضی خواهد شد وکسی بابچها بنشنیدلهو ولعبش زیاده میشود وکسی بازنها بنشیند نادانی وشهوتش زیاده‌کرددوکسی باصالحان بنشیندخدارغبتش‌درطاعت زیاده میکندوکسی باعلمابنشیند علم‌وتقواش‌زیاده‌کرددوکسی بافاسقان بنشیندکناهش‌زیاده‌وتوبه‌اش‌تأخیر میکندوهم درحدیث‌واردشده صحبتی با عاقل باعث زیادی دین دنیا و اخرت میشود و صحبتی بااحمق سبب‌نقصّانی دین ودنیا میشودوحسرت وپشیمانی‌دروقت

مردن وخسارتی درآخرت خواهد شد (ای بزرکان) سی کس هست شفاعتی میکنند عالم وخادم وفقیر صابر (ای بزرکان) هرچیزیکه وارد غیبی وحادث سماوی باشد بدل خوش وفراخی اورا بکیرید وازخدا راضی بشوید بقدر طاقت خود تان کار مخلوق بجا برسانید زیرا هرکسی کار دنیارا برای برادر مؤمن درست بکند در قیامت هفتاد حاجتش را خدا اداخواهد فرمود هرعزیز قومی که ذلیل شده مرحمتش بکنید و بتنخای قومی که فقیر شده صدقهٔ بسیار باویدهید بسبب این خدا بلارا دفع میکند واکرام مسافران بایدکرد زیرا پیش ازمکلف بودن پیغمبر صلی الله علیه وسلم عبادتش همین بود و بامردمان بخلف خوب معامله بکنید زیرا خلق حسن افضل عملها است میکونیدکه اکر وسعت مالی نداری مردمانرا بوسعت خلق حسن حصه بدهید خوبی همه خو بیها حسن خلق است صاحب خلق حسن اکرچه دررخت خوابش خوابیده باشد رتبهٔ مردم روزه دار وشب بیدار را دارد زیرا پس از ادای فرضها افضل آنچیزیکه بخدای تعالی نزدیك بکند حسن خلقست عبادت شما چه فائده میدهد درحالتی که افتخار بکنی کویا برخدامنت کرده ای مسکین خدا ازجمله عالم مستغنیست وقتیکه عبادت خدا کردی بطوری عبادتی بکن که کویا دردر کهش ایستادی درعبادتش برای سلطنت اودرخضوع باش واز هیبتش پوست بدنت بهم بزند واز اداء واجباتش عجز خودرا اعتراف بکن وازدیدن نفس وعمل خود وچیزهای دیکر مجرد

باش ودرکه عزت وجلالرا بدست ذلت وافتقاری بزن درانوقت بلکه مقبول میشوی واز سخنهای بد و بی‌معنی زبان خودرا پاك بکن تا کلام شما بحضور مقدس خـدا تاحضرت عرش علوی برسـد آن عرشی که خدا اورا جهت طلب سـاخته بطوری که کعبه‌را درزمین جهت عبـودیت کرده است (الیه یصعدالکلم الطیب) باآن جهتی‌که همت مخلوق باآن طرف است ومحل نازل شـدن‌امر خداست تاکه امر وکرم ولطف خداوند از بالا بیاید ودر پیش اوهم باخضـوع باش خـوترا پست وحقیر بنما و باین معنی اسرار قرآنیه افادهٔ واضح نموده‌است (وفی‌السماء رزقکم وماتوعدون) خداوند (تعالت اسمائه) فرموده (ومن یتق‌الله یجعل له‌مخرجا ویرزقه من‌حیث لایحتسب) حازق باش (ای پسر من) حرفهای حضرت بزرکان وقتی‌که شـنیدی آن کلام ظاهر ومغلق است بزرکترین اهل حکمت وبیان وفصیحترین نوع‌انسان صلی‌الله علیه وسـلم که جامع‌الکلم است کلامش اخص وافصح واصحتر وکنایه‌را خوبتر فرموده است وارث واتباعش همچنین است ازمن دلتنك مشـو (ای برادر من) هرچـیزی که فکر شمـا میکردد ازدیدن نفس ومال وحسب ونسب وعلم وشهر وزن وفرزند وعمل وفتح وکرامت ومزیت شما اینهـا همه خطره ایست اکر بخشوع وذلت وجد وشکر ومسکنت‌را مقابله کردی اینها همه فتوحات میشود واکر بعزت وکبرو بلنـدی وغفلت‌را مقابله نمودی اینها همه قباحت وسوسه وقطع مرحمت خواهد

شد اصلاح نفس وشاءن خودرا تدارك بكن وقتی كه ازعبادت مولا وسید خود منقطع شدی این زمینی كه برسر اوعبادت خدا میكنی برشما كریه میكند كانه ازتأسف ومحبت شما كلام این قائلرا می كوید

وكنت اظن ان جبال رضوی
تذول وان ودك لا یزول

ولكن القلوب لها انقلاب
وحالات ابن آدم تستحیل

وقتی كه زمین برشما ناله بكند وكار خیر شمارا بخواهد شما درچه حالی هستیداین شان برای شما باشد خوبتر است نه برای زمین تو باین مسئله عالم بشوی بهتر است از بعض برادران مردان زمان بمن رسیدكه كفته اند

عقدت بباب الدیر عقدة زنار
وقلت خذوالی من فقیه الحمی ناری

باین بیت معنی دیكراراده كرده است ازاین نوع كفتارها احتراز بكنید حسن ظن لازمست باین شیخ بزرك باید آنرا بجا برسانیم

ولکن ادب‌ما بادین ویاحق ایستادن لازم واهمست مازناررا کره نمی دهیم وبدرکه کلیسه نمی رویم ودست و پای عالمرا می بوسیم وعلم‌دین خـودرا ازآن طلب می کنیم اماشیخ مقصد خودرا باین لفظها سترکرده است کاشی طلب وستر نکرده بود وبعوض آن‌این بیت را کفته شده‌بود .

حللت بباب الدیر عقدة زنار
وطهرت بالفقه الا لهی اسراری

وما الدیر والذنار الا ضلالة
وماالشرع الاالباب للوصل بالباری

بلی‌حالت اهـل‌محبت قلبشرا می‌کیرد وعقلش میرود وز بانش بحرفهای دیوانه ویاکلام مستان ویاخود کسی‌که خونش جوش کرفته ویا کسی ازخود خبرنداشته میکوید اورا باخدای خود بکذارید اینقدر کفایت شما میکند وبریسمان شریعت محکم تمسك بکنیدکه هرکسی باوتمسك بکند ابدا بضلالت نخواهد رسید این‌کلمات ومانند اینها ازشطحاتی‌که تجاوز ازحدت نعمت بیرون شده‌است مثل صاحبش مانند کسیست‌که دربیت خلا خوابیده ودرخـوابش دیده‌که برتخت سلطنت خوابیده است اوپس از بیداری وفهمیدن جایش البته مخجول خواهد شد بخدابخدا

قسم میدهم بشما نزد حدود شرعیه بایستید شریعت سید وبزرك مابدندان پسنین محکم بکبرید (مالی والعاظ زید و وهم عمرو وبکر) وجه الشریعة اهدی (من سر ذالك وسری) خدا رابست کفته وشکم برادرت دروغ کفته است (ای برادر من) هر چیزی که شما دران هستی اکر حلال نباشد هیچ ثوابی ندارد واکر مباح نباشد شما ازان مسئولی واکر بحرام خوردن آمدی وقتی که بخدا ملاقی میشوی بر شما ایت (ومن یعمل مثقال زرة شرایره) را میخواند من بشما نمی کویم که راه بر شما تنکست وسیل بارش شمارا کرفته وازدرکاه کرم مردود شدید نه نه بحق خدای تعالی فردا کرم واحسان ولطف وفضل خدا روز قیامت بطوری ظاهر میشود که حتی ابلیس وظلمهٔ کافران بآن کرمها طمع خواهند نمود لیکن بشما می کویم که خدای تعالی کناه بخشنده وتوبه را قبول کننده وشدید العذابست از در توبه بدر که مغفرت نزدیك وعملی که باوراضیست نزدیك بشوید وبترك معصیت ازدر عقب دور باشید مانند بیم عالمی که عظمت وقدرت خدا رافهمیده است درخشیت باشید وبترسید ومانند رجای کسی که بکرمش وبعموم احسانش یقین کرده از خدا دردل خود رجای مخفی بدارید زیرا رجای مؤمن بمقدار خوفست حتی خوف ورجارا اکر درترازوی بکشند از یکدیکر زیاده نخواهد شد برکردیدن ورجوع کردن بطرف خدا است هرکس بمرجع خود عودت میکند واجلش بانجام

می رساند و این مسئله براو عودت خواهد کرد خدا فرموده است (منهـا خلقنا کم وفیهـا نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری) این جبهـای که از خاك میخوری مانند شما مردمان قوی وشدید بودند ولی رفتند و برباد وخاك شدند وکانه آنان نبوده است (هذا تراب لوتفکره الفتی) لرای علیـه من الجباه بسـاطا) وکانما زراته لومبزت (صیغت لالسنة الاولی اسفاطا) ای اهل بصیرت وعبرت بگیرید دنیا این است وحالش هم چنین این است دیار ومردمانش قسم بشمـا میدهم که پس از این نوع فکر کردن وعبرت گرفتن کسی هست طمع باین دیار بکند واصلاح واعمار دنیارا نخواهد این رواق دنیا راعمارت میکنم برای انیکه صالح وابراهیم وزنها درآن ساکن باشـند ویاخود خانهٔ عمارت میکنم که خودم درآن نیشینم تاوقتی مفارقت احبـاب وتازمانی که خاکرا بالش می‌سازم آیا این رواق رابید رمن بسوا رو پیـاده تعمیر کرد و برای من پس ازو باقی ماند خیر بخداقسم بلکه خداوند هبه واحسان واکرام ومرحت فرموده ایا این منت مخصوص منست خیر بخدا سوگند می‌خورم بلکه دنیارا بدوسـت خود وبقیراز دوسـت خود میدهد اخرت را نمیدهد مگر بکسی که دوستش باشد خدا بیدرمن خانهٔ ومقامی ولباس وطعامی را احسان کرده من هم مثل پدرخود واولاد وعیـالم درلوح غیبش برزقی که درعلمش هسـت محفوظ کرد وجمیع خلق هم چنین است پس برای چیست اینقدر خیالات ودر راه ضلالت رفتن چه چیز است صاحب کیاست وعاقل کسیست که

ازخدا بترسد نفسش بخدا نزدیك و برای پس مرك عمل کرد نیست خدای تعالی فرموده (ولقد کتبنا فی الذبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون) درتفسیر این آیت مردمان اختلاف کرداند یکی ازان ارث معنویست که وقتی زمین برای عبدخدا بالش میشود نزدیکی خیلی خوب برای آ وخدا میسر می‌سازد دیکر معنایش اینست نبا بمقتضای استحقاق مخلوق صالحان وارث زمین میشوند وسیاست خلقش میکنند زیرآمر وحاکم عین عملست بلی آمر شما عمل شما است چه طور عمل میکنی مانند عملت عاملی برشما مسلط خواهد شد (ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده) این آیت شاهدی آنست که کفتیم بجماعتی دیکر بزمین جنت تفسیر کردند همه بر هدایت هستند (ای برادر من) نمی بینید طفلرا وقت زایدن ازحرص دنیا دستش بسته است وقتی که ازدنیا بیرون میشود دستشرا واز کرده وبآن چیزی که حرص داشته بود بخالی شدن دستش اعتراف کرده مرك واعظ کافیست .

ایکی ومثلی من یبکی اذاسبقت
قوافل القوم اهل العلم والعمل

بکاء قوم لقیا الوالهین به
وانی الخائب الباکی من الخذلل

(ای بزرکان) هیچ راه صعب ومسلك مشکل نکذا شتیم الا که پردها یشرا کشف کردم وبدست لشکر همتم پردهای پانیش و بادبان سفینه اشرا بلند کردم وازهمه‌در بدرکاه خدا داخل شدم دیدمکه برهمه‌در ازدحام خیلی بزرك هست پس ازدر زلت وانکسار آمدم ودیدمکه خالیست واصل آن درشدم مطلوب خودمرا حاصل کردم وطالبان همچنین بردرها ایستاده بودند خدای‌من ازفضل وکرمش چیزهای‌که چشمها ندیده وکوشها نشنیده وبردلی‌اهل این زمان خطوری نکرده راخدا بمن هبه واحسان فرمود رسول کرم خدابمن وعدکردکه درست مرید ومحب‌من وآنکسی‌که بمن‌و بذریت وخلفاء من‌تمسك بکند خواه درمشرق ویادر مغرب باشد تاروز قیامت‌که حیلهٔ نجات بریده میشود دستها شان می‌کیرد نجاتشان می‌دهد روح فقیر باین طور بیعت کرده خداوند خلاف وعدهٔ خودش نخواهد کرد سخن کفتن مخلوق باخالق پس‌از نبی ومرسلین‌که سبحانه وتعالی باآنان بوحی ویا ازورای پرده مکالمه کرده است و بنیر ازان برای کسی دیکر میسر نخواهدشد اینقدر هست‌که وعدهٔ احسان خدا بدلهای اولیا واحبابش درخواب برؤیا وبواسطهٔ محمدیه والهام درستی‌که بظاهر شریعت احدیه درهمه حالی مخالف نباشد عنجلی خواهدشد (وذلك فضل‌الله یوتیه من‌یشاء) (مواهب الرحمن لاتنقض) (وامة المختار مثل المطر) (خزائن الدر لاحبابه) (والاهل للحکمة نوع البشر) (قدیضلع السابق فی‌سیره)

ویسبق الضویلع المنتظر) ای خـدا حکمت وفهم ومعرفت وعلم مرا زیاد کن ومارا ازمسلمانانی که در نزد شما محبوب ومقربست از آنان بساز واز پیرو پیغمبر خود بکردان شما هر ارادهٔ که بخواهی میکنی شمـا ارحم الراحمین هستی (ای بزرکان) نعمت خوردن وآشامیدن ولباس عافیت وامنیت وبردین حق بودنی اینها راهمه تعظیم بکنید تا که نعمتها برشما دائم باشد ویقین را باشارهٔ صالحان بجا برسـانید زیرا نعمتهای خداوند برآنان میارد وابرهای مدد ازطرف خدا باآنان واصل کردد امداد خدا رهبری میکند وآنان بخداوند نزدیك وسینه‌شان برای ایمان شرح خواهد نمود واناترا از بزرکان نوع انسـان ساخته خـدا معرفترا باآنان داده شـنا ختندش ودوست داشته وآنان دوست خداشدند رضی الله عنهم ورضوا عنه (ذلك الفوز العظیم) بنای توکل خود تان برخـدا محکم بسازید ومعانی اسلوبهای دعای خودتان خالص بکنید واز نفس وشـیطان برحذر باشـید ودرهرکاری حزم‌را بکیرید زیرا کسی ازاز حزم خودش محکم بکند وباشـترعزمش سوار باشـد وبطرف خدا بجنباند خایب وخاسر نخواهدشد آیاواعظ چه میکوید پس ازقول خدا (لتجزی کل نفس بما تسعی) اختصار کنندهٔ قول خدای تعالی (قل کل یعمل علی شاکلته) چه طور ترجمه می کند منبه چه میکوید پس ازقول خدا سبحانه (انا لانضیع اجر من احسن عملا) ترسنده چه چیزرا تدقیق میکنند پس ازقول خدا تقدس شـانه (یعلم السر واخفی) (یعلم خائنة الاعین وماتخفی الصدور) آمر چه

طور توضیحی میکند پس ازقول خدا (وماآتاکم الرسول فخذوه ومانهاکم عنه فانتهوا) نهی کننده بچه چیز می ترساند پس ازقول خدا سبحانه (فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة اویصیبهم عذاب الیم) مرد لبیب بکدام تراز ومیکشد پس ازقول خدا جل وعلا (فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره) (الم ذلك الكتاب لاریب فیه هدی للمتقین) کلام خدا کتاب خداست حجت قائمه ومعجزهٔ دائمه ایست وهرچه شده ومیشود بما خبرداد همه سرپنهان را برای ما کشف کرده هرکسی باین کتاب عمل بکند غنیمت ونجات رامی یابد وکسی از ین میل وانحرافی بکند ازخدا بریده ونادم میشود انیکه گفتیم شریعت پیغمبر خداست که سید ناجیان ووسیلهٔ مناجات کنندگانست حجت بیضاء که پس ازان ابدا ضلالت نخواهد شد این ره راه طایفهٔ صوفیه ایست (ان الله مع الذین اتقوا) خدا برای آنان بمعیت الٰهیه شهادت فرموده آن معیت خصوص ومعیت اعانه ومعیت امدد کردنیست کسی بخدا وبکتابش ایمان آورد وبشریعت پیغمبرش اقتدا بکند ودر راه صوفیه برود وبا آنان باشد وبجماعتشان داخل باشد فوز ونجاتی می یابد ان حزب الله هم الفائزون (ای برادرمن) راه وسوسه را ترك کن وبامردمان انسیت مکن باخدا باش حکم وحکمترا ازخدا بگیر (یؤتی الحکمة من یشاء ومن یؤتی الحکمة فقداوتی خیرا) زبان خودرا نصیب مکن ونهایت شما این نباشدکه حال خود تکذیب نفس خودت

بکند وسفیدی ریش‌رابحنا سرخ میکنی و پس‌ازان میکوبی مویم سرخست بقوت اشترصداقت برحرم قرب عروج بکن صفهای اوهام بلشکر همت از جایش بردار التفات بدوائر دنیا مکن بمراقبهٔ کسی‌که دنیارا خلق‌کرده است باومشغول باش‌وبریسمان‌او از بریدن خدا خودرا حفظ‌کن علم افتقاررا حامل باش طبل زلت‌را در پیش او بزن از حجاب زن وفرزند ومال واز حجاب وجود واز حجاب عبادت وهشیاری وازحجاب غفلت خودرا مجرد کن زیرا دیدن هشیاری خود غفلتی بزرگیست ودیدن نور خودرا ظلمتست همه چیز برای شما حجابست دری برای مقصود واز بکن همه مرامی‌که از اوحائل باشد خودترا ازان مجرد کن معبودرا بخواه بگزار عبدزن ودنیا ودرهم ودینار وعبد کرامت وعبد مخلوق‌را بگزار کسی‌را که بعزم ادنی بجانب اعلی رفته (سر للجناب بهمة مرفوعة) عن عالم التفصیل والاجمال (وارفع جنابك عن عبادة غيره) بحقیقه الافعال والاقوال (الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة ان لاتخافوا ولاتحزنوا وابشروا بالجنة التي كنتم توعدون) از گرسنگی از تشنگی از بر گردیدن احوال خودرا منعط باش حال مخلوقات همچنین است وبگفتار بیهودهٔ خودرا مسرورمشو زیرا تو بطرف ماسوا منصرف شدی وبغائلهٔ فقه وشریعت دانستن و برای دام نهادن دنیا برقه تو اطمئنان نخواهد رسید وبعلم فلسفه از خدا دور مشو باانیکه شما ازمحبت خدا مفلس هستی وهر نزد تصوف

درحال که شمابدوری موصوف هستی درنزدتصوف خودت مایست
(کل العلوم اذا تخللها السوی) صارت لداعی الانفصال معالما
(ای بزرکان) راه خدا ماندراه مردی که بشهری میروددران راه
بلندوبستی وراست وبجی وصحرا وکوهها وزمین خالی ازآب واز
ساکنان وزمین باطراوت وسبزها وآب بسیار ودرختها وساکنان
اینهاهمه درراه آن شهر مقصود هست اماشهرمذکور پس ازاینها
همه واقع شده پس اکر کسی بلذت بلندی ویابذلت باین آمدن
ویا براحت اعتدال ویا بازیت کوههـا و یا بغصهٔ قفر و یا بشدت
تشنکی ویا بحلاوت وطراوت سبزها وآب ودرختها وموانست
کردن باساکنان مشغول باشد و بسبب اینها بند بشود
بمقصود نرسیده درراه می ماند وکسی که باینها مشغول نباشد
وازیت راهرا تحمل واز لذائذش بکذرد بمقصود واصل کردد
سالك راه خدا همچنین است اکر کسی بصعوبت احوال ازمحول
الاحوال بر کردد ومستی اقبال ورو کردن مخلوق باو از خدای
مقلب القلوب منقلب باشد غرض ومقصودش ازان فوت خواهد
شد وبمقصد نرسیده می ماند بی شبهه ازخدا منقطع می شود واکر
عقبهٔ راهرا وتلخی وشیرینیش را بر پشت خود بکررد و برود
بنجات بزرك خواهد رسید (ای بزرکان) مابرکوه عرفات بترك
غرض ونفس ومال باخـدا بعت کردیم بعض مردان باخـدا
مناجاتی کردند وکفتند ای خـدا راه واصل بودنی بشما بمن بنما
جواب آمدکه نفس خودرا بکذار و بطرف من بیاموسی علیه

السلام بطلب قابلهٔ زن خودرا میرفت زنش را درد از
کرفته بود پس ازان باهلش کفت (انی آنست نارا لعلی آتیکم
نها بقبس اواجد علی النار هدی) یعنی خبری ازصاحب هوش
یارم که رهبری بما بکند درخصوص جلب قابله چه کاری بکنیم
(فلما اتیها نودی یاموسی انی انا ربك فاخلع نعلیك انك بالواد المقدس
طوی)یعنی ازدیدن نفس وزن خود بکزار (ای بذرکان) وادی ش
سجد است وقتی بمسجد داخل شدید نعلهای ماسوارا بکزارید
نکاه بکنید چه طور مناجاتی بخداوند می‌شود وچه طو
رحضور سخن کفتن وخطاب کردن میشود آن نعلها حضرت
حسانیست که اوخامه های تقدیسی است بحدیث (اعبدالله
کانك تراه فلم تکن تراه فانه یراك) علامت جهل شما انیست ک
نفس واهلت مشغول شدی من نمیکویم اهل خودرا درکوشه
همال بکزارید وترك بکنید ودر بالای کوه معبد خانهٔ برای خود
سازید بلکه بشما میکویم بخذمت عیال وبراحت نفس خود
خذمت بکن ودلت رابخدای خود خوش بکن زیرا آن زمان
بوبیت درهمه حال از وصف متارکت مقدس خوا هدشد
ندم عملهای شرکرا بمشرکان ردکردی واعمال توحیدر
زموحدان قبول کردی (الالله الدین الخالص) وخدای تعالی
رموده (فمن کان یرجولقاء ربه فلیعمل عملاصالحا ولایشرك بعباد
به احدا) (ای بزرکان) هروقتی ببندکان واولیای خد
للب اعانه بکنی امدادی که ازاولیا می‌آید ازآنان مدان زیرا ایز

شرك ميشـود ولى ازخدا طلب حاجت بكن بواسـطه محبت
خدا كه باتان هست وبعض مرد پژمرده وسياه در درها افتاده است
آن مردا كر بخدا سوكند بخورد در يمنش خدا آنرا حانث نخوا
هد كرد خدا تصرف بان داده است خدا برايشان قلب اعيـان
ميكند باذن خـدا اكر بكونيـد بچيزى كه بشو ميشـود عيسى
عليه السلام مرغرا ازكل درست كرد باذن خدا خلق شد مرده
راباذن خـدا احيا كرد پيغمـبر و حبيب ماسـيد سـادات انبيا
محمد عليه افضل الصلوة والسـلام درخت خرما بر ايش ناله
كرد سنكها باوسلام كرد همـهٔ معجزات پيغمـبران ومرسـلين
براى او خـدا جمـع نمـود اسرار معجزات پيغمـبردر اولياى
امتش كه جارى ميشـود آن كرا ماتيست زائل مى‌شود وبراى
پيغمبر عليه الصلوة والسلام معجزهٔ مستمره ايست (اى فرزندمن)
اى برادرمن وقتى‌كه بكويى اى خداوند برحمت توچيزى ازشمـا
طلب ميكنم كانه بسبب ولايت بندهٔ شما شيخ منصور و با اولياى
ديكر اين چيزرا ازشما طلب ميكنم زيراولايت اختصاصى بخدا
دارد (يختص برحمته من يشاء) پس دراين زمان هشـيار باشيد
قدرت خداى راچرا ببنـدهٔ ولى مرحوم مدهيد زيرا حول
وقوت وكاركردن همه براى خداست سبحانه وتعـالى سببش
رحمت خداست‌كه ببندهٔ ولى خودش اختصاص فرموده اسـت
و برحمت ومحبت وعنـايت خداى‌كه بخواص بنـدكان خودش
مخصوصت نزديكش بشو ودرهركار توحيد خدارا بكن زيرا خدا

غیور است (ای بزرگان) کسی در را بخشوع بزند بقبولیت فتح الباب خواهد شد و کسی بانکسار داخل حول خانه باشد در خانهٔ عزت مینشنید (ای برادر من) ظاهر و باطن ملازمت امر شریعت برشما لازمست و از فراموش کردن ذکر خدا دلت را محافظه کن و خذمت فقرا و غریبانرا برخود لازم بدان دائما بعمل صالح بی سستی و بی ملولی سرعت کن و در رضای خدا برپاشو و در درگاه خداوند بایست و برخواستن شبها بنفست عادت کن و از ریا کردن سالم شو و در خلوت و غیر خلوت بر گناه پیشین گریه کن (ای فرزند من) دنیا خیال و انچه در دنیاهست در زوالست ای فرزند من همت فرزندان دنیا دنیا است و همت فرزندان آخرت آخرتست از دعوای دروغ در احتراز باش و در دریای وحدانیت غوطه ذدن را ترك کن اعتقاد خودت بنوعی ثابت بکن که تغییر نخواهد شد و بوسوسهٔ شیطانیه مشغول مشو نفس خودرا از رفاقت صدیق بد محافظه کن زیرا نهایت مصاحبتش پشیمانی و در روز قیامت باعث تأسف خواهد شد بطوری که خداوند تعالی فرموده است (یالیتنی لم اتخذ فلانا خليلا) و خدای تعالی فرموده (یالیت بینی و بینك بعد المشرقين فبئس القرین) نفس خودترا از همنشین بد حفظ کن تا که باین هردو آیت درپیش خدا مخاطب متأسف نشوی زیرا درانجا پشیمانی سودی ندارد وسخنت مسموع نخواهد شد (ای فرزند من) هرچه میخوری محو میشود و هرلباس که میپوشی کهنه میکردد و هرعملی که میکنی

با آن ملاقی میشوی وبطرف خدا توجه کردن ورفتن امریست
وحوبی فراق دوستان وعدیست که می‌آید ودنیا اولش ضعیفی
وسستی وآخرش مردن وبکور رفتن است اکر ساکنان روی
زمین مانده بود مسکنها بش خراب نخواهد شد بخدا دل خودرا
ببند وازغیر خدا اعراض بکن وجیع احوال خودرا بخدا تسلیم
کن ودر راه فقر بتواضع سالك شو ودر قدم شریعت مستقیم
خذمت باش ونیت خودت ازچرکی وسوسه حفظ کن ودلت را
از میل مردمان بکیر ونان خشك وآب تلخی که ازدرخدا باشد
بخور وکوشت تازه وانکبین را ازدر غیرخدا مخور وسببی برای
معیشت موافق شریعت باشد بکسب حلال تمسك بکن وحیله و
سبب را ترك بکن واز شکستن دل فقیران دراحتراز باش وصله
رحم کن وبخویشان مکرم باش وکسی بشما ظلم کرده باشد عفو کن
وکسی برشما تکبر بکند او را تواضع بکن و بردرهای وزیران
وحاکمان مکرد بسیار بزیارت فقیران برو وکورستانرا بسیار
زیارت کن باخلق حرف درشت مزن وبمقدار عقلشان سخن بکو
اخلاقت خوب کن وبمزاح خوب بامردمان امتزاح کن وباجاهلان
دراعراض باش وحاجت یتیمان بجا برسان واکر امشان بکن
ومقبره‌ای که اززیارت متروك شده اورابسیار زیارت بکن وبیوزنان را
بسرعت درخدمتشان باش ومرحمت کن تاکه بشما مرحمت بکنند
وبخدا باش تاکه خدا باتو باشد واخلاصرا درهمه کفتار وکردار
رفیق خود کن وبهدایت خلق بطریق حق درجد وجهدی باش

وکرامات وخرق عاداترا رغبت مکن زیرا اولیا مانند زنی هستند که
خودرا ازحیض ستر میکند آنان خودشان ازکرامات ستر خواهند
کرد لازم درگاه خدا باش دلترا بطرف رسول خدا بگردان
وامدادرا ازدرگاه عالی پیغمبر بواسطهٔ شیخ ومرشدت بخواه
وباخلاص بی طلب شیخ درخدمت شیخت قائم باش وبراه ادب
بااو رفتاری کن ودرمنزلش بسیار خدمت کن ودرحضورش
کم حرفی بزن بتعظیم وقار نه بروی تصغیر واحتقار نگاهش کن
ونصیحت برادران ودر تألیف دلهاشان ودر اصلاح مردمان
باش مردمانرا مهما امکن براه خدا جمع و بصداقت دخول
وسلوکشان بطریقت صوفیه ترغیب کن قلبت بذکر وقالبت
بفکر ونیت خودرا باخلاص منور کن وبخدا استعانه وبرمصیبتش
صبرکن وازخداراضی شوودرهمه حال حمدخدا بکن وبرسول اکرم
صلی الله علیه وسلم صلوة زابسیار برسان اگر نفست بشهوت وکبر
حرکتی بکند روزه بگیر وبریسمان خدا معتصم باش ودر خانه ات
بنشین بیرون وبجای تفرج خیلی مرو زیرا کسی ترك تفرج بکند
نائل فرج میشود وبمهمانت اکرام وباهل وفرزند وزن وخادمترا
مرحمت کن ودر هرچیزی ذکر خدا وبظاهر وباطن دراخلاص
باش وعمل خوب را برای آخرت کن وعمل دنیارا بعمل آخرت
بگردان (وقل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون) اینکه گفتم
نصیحتیست برای توکردم وبرای همه سالکی بطریقت من وبرای
برادران ومسلمانان ودوستان را گفتم خدا آنان را بسیار بکند

بهمه نصیحت کردم وازخـداى بزرك ازهمه كنـاه خفى وجلى
وبزرك کوچك باطلب مغفرت توبه میکنیم انه هوالتواب الرحیم
(اى فرزند من) سيد انام صلى الله علیـه وسلم فرموده (ماسر
عبد سريرة الا البسـه الله ردائها ان خيرا فخير وان شرا فشر)
خلاصه لباس خير وشررا برعبد خدا پوشیده است اكر ظاهرش
خير باشد باطنش خيراست اكر شر باشد شراست (اى فرزند من)
سيد انام صلى الله عليه وسلم فرموده است (ان الله يحب العبد التقى
الغنى الخفى) اى فرزند من اكر صاحب عقل حقيقى شوى اكرچه
دنيا بشما ميل كرده باشد شما بدنيا مايل نمى شوى زيرا دنيا دروغ
کو وخائنسـت وباهلش خنده میکند وکسی ازان اعراض بكند
درسلامت خواهد شد وکسی بان میلی بکند دربلامی افتد درحديث
آمده (حب الدنيـا راس كل خطيئة) چه طور محبت دنيا سر
همه بلاسـت بغض واعراضش سرچشمه خوبیسـت دنيا مانند
ماراست لمس كردنش نرم وزهرش قاتلست لذت دنيا بزودى زائل
میشـود وروزهایش چون خيالى ميرود و بانفس خود بتقواى
خدا مشغول باش يك زره از ذكر خداوند تعالى غافل مشو اكر
زرهٔ غفلت بشما برسـد ازخدا طلب مغفرتى كن و بدر ملاحظهٔ
خدارجوع كن وبذكر خدامشغول شو وازخداحيا كن ودرخلوت
وجلوت درمراقبه باش ودرحالت فقر وغنـا حمد وشكرى خدا
بكن و بنوعى اغيـاررا ترك بكن كه كو يا درخانه دیاری بغير از
خدانیسـت (اى فرزند من) صوفى صافى باش صوفى منـافق

مشو تاهلاك نشوی تصوف عبارت ازانیست که ازغیر خدا اعراض
کردن ودرذات خـدا بفکر مشـغول نبودن وبرخدا زمام حال
خودرا بدرکه او تفویض کردن وفتح باب کرمرا منتظر شـدن
وبر فضل خدا اعتمادنمودن ودرهمه وقت ازخدا ترسیدن ودرهمه
حال حسـن ظن بخدا کردنست (ای فرزندمن) وقتی که علمرا
آموختی ونقل چیز خوبرا شنیدی باوعمل کن از انکسانی مشوکه
عمل نمی کنند ای فرزند من نجـات عالم بعمل کردن علم
میشودوهلاکش بترك عمل خواهدشدودرحدیث آمده (ان
الناس عذابا یوم القیمة عالم لم ینفعه الله بعلمه) زمان خودرا بلهو
وطرب ضایع مکردانو باآلات طرب ووحرفهای خنده کننده را
کوش مکن فرح وسروررا ترك بکن زیرا سروری دردنیا جنون
وحزنی درآن عقل اسـت ودردنیا بقا محال وبردنیا همت نهادن
جهل وضلالتست ای فرزند من فکر خودرا بآن کسانی که پیش
رفتند مانند انبیا ومرسلین وپادشاهان ظالم مشغول کن ببین آنان
مردند کویا نه آمده اند آنان پیش ماومابس آنان آمده ایم پس براه
صالحان برو تاکه درجماعتی آنان محشور وازفرقه شان محسوب
بشـوی (اولئك حزب الله الاان حزب الله هم المفلحون) (ای
بزرکان) سرحقیقت ظاهر وعلم معرفت نصب شده ودرکاه وصول
واز است از دیدن این معانی شریفه محبت دنیا وفراموشی مرك
شمارا منع کرده عجبم ازکسیسـت که مرك را میـداند وفراموشش
می کند وعجبم ازانکسیست که میفهمد که ازدنیا مفارقت میکنند

چه طور بدنیا انیقدر اهمیتی می دهد عجبم ازان کسیست که میداند بخدا راجع میشود چه طور ازخدا منحرف وبغیرازخدا ملتفت خواهد شد قسم بخدا این چیزیست بزرك که شمارا غافل کرده است لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم بدروغ دل خوش ودر بستانهای نادانی می کردی ودرامر رزقت حیله میکنی واز عذاب درامان هستی کو یا شما نخواندی (افحسبتم انما خلقنا کم عبثا وانکم الینا لاترجعون) وکاه نشنیدی (وماخلقت الجن والانس الا لیعبدون مااريد منهم من رزق وما ارید ان یطعمون) خدا برزق شما متکفل شده وحال انکه درتحصیلش بحیله مشغول هستید وبرای هیچ کسی کفالت جنت نکرده است شما مانند کسی عمل میکنی که کویا بجنت بشارت شدیواوقات خودرا بلهو وفراموش ضایع کردی وروزهارا بغفلت و عصیان بسر بردی شوخی شما مانند شوخی کسیست که از پشیمانی امین شده وبازی شما مانند لهو کسیست که روز قیامترا نشنیده است کانه کدرهارا نمی بنید وازاهلش عبرت نمی کیرید کجاست پدر شما واجداد شما که رفتند وکجااست انکسانیکه از شما زیادتر مالرا جمع کرده وبار جهلشان ازنادانی شما زیادتر بود ایاخدارا انکار ویاخود بر خدا بزرکی می نمایی (برادران من) کسی فناء نفس خودش و بقای خدا بداند نفسش از دنیا اعراض می کند خدای تعالی فرموده است (واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی) یاحبیب خدا که معدن کوهر سر مکنون

اوست باو خدا خطاب کرد وکفت (انك میت وانهم میتون)
برای وصول مراتب سلف همت خودرا جمع بکن تاکه داخل
زیر کلام خدای تعالی باشی (فخلف من بعدهم خلف الایة)
و بدست فقر واضطرار درکاه کریمرا بزنید وازدر ذلت وانکسار
بحضور خدا داخل بشوید بدانیدکه من وشما بدارآخرت نقل
خواهیم کرد ومن وشمارا لابد بکورتنك می نهند (فمن یعمل مثقال
ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذره شرا یره) نجات یابنده کسیت که
باخدا معامله بتقوی بکند ودرحیاتش ازخدا بترسد (برادران من)
بدترین همه چیز جداشدن احبا و نزدیك شدن دشمنانست
وازهمه چیز شیرینتر وخو بتر جداشدن دشمنان ونزدیکی دوستا
نست لهذا ازعملهای بدمفارقت لازمست تاکه درکور خود باعمال
صالحه مقارنت بکنید بخدا قسم میخورم کسی از رفیقان بامرده
مقارنت نمیکند بغیر ازعمل صالح خودش ای برادران من اکر
لباس حکام و بزرکان وزینت وسلاحشان شمارا مغرور بکند
ودلهای شما باین چیزها تنك باشد بکورستان بروید بپدر بزرکان
و بپدر خودتان نکاهی بکنید وبینیدکه همه درخاك برابر هستند
شما هم باآنان مساوی میشوید (وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون) (ای فرزند من) ازکفتار وکردار مالایعنی مشغول
مشوید وازراه غفلت خود بخود رجوع کن و بدر هشیاری
داخل شو ودرمیدان ذلت وانکسار بایست وازمقام عظمت

وتکبر خارج شو زیرا اول شمایك پارۀ کوشت ونهایت شما جیفه ایست ودر مابین ابتدا وانتها درمقـام لایق بایست ای‌فرزندمن ازحسد احترازکن زیرا حسد مادر همه خطـاهاست جونکه شـیطان وقتی‌که باآدم حسـد کرد تکبر نمود وبادم سجده نکرد وزمانی‌که برای آدم وحوا سـوکند خورد دروغ کفت (انی لکما لمن النـاصحین) کفت پس ازان ازرحمت خدای تعـالی مطرودشد دروغ وتکبر وحسـد سبب مطرود بودنی عبد است ازدرکه خدا نفسترا براین خصلتها اصلا اعتیاد مکن و بطرف خدا نفس خودرا ارجاع کن و بدان که رزق قسمت شده است وقتی‌که اینرا تحقیق کردی اصلا حسـد نخواهی کرد بدانکه مرده هستی اینراکه دانستی تکبر نمی‌کنی و بدان که باتو محاسبه میکنند اینراکه تحقیق کردی دروغ نمی کویی وچشم خودرا ازنکاهی بعرض مردمان بپوش بی انیکـه کاربد بکی زیرا باخلق‌چه طورمعامله بکنی جزای هم جنین می‌بینی چه طورشما چشم داری دیکران همچنین چشم دارند شما بادیکران چه نوع هستی باین طور برسرت مسلط خواهندشد وزبان خوددرا از مذمت مردمان منع کن زیرا مردمان هم زبان دارند بخود نکاه کردن کافیست شماچه طور بامردمان‌سخن بکویی همین نوع در حق‌شما می کونید وهمه روز محاسبۀ نفس خودرا بکن استغفا ربسیا ربجابرسان وطبیب ومرشدنفس خودت‌باش وازحساب نفس خودت غافل مشـو وازاشتغـال حظ نفس احترازکن

(ای بذرکان) باخدا انس کرفتن نمی شــود مکر برای عبدی که طهارتش کامل وذکرش صــافی وازهر چیزی که باعث غفلت خداعزوجل باشد توحش خواهدکرد (توحید) بدل تعظیم کردن خداست بطوری که تعطیل وتشبیه‌را منع کرده باشد (کشف) یك قوت جاذبه ایســت که بخــاصیت آن‌قوت چشم بصیرترا ناصحرای غیب منور می سـازد پس ازان نور بصــیرت بغیب متصل کردد ولی مانند اتصال شعلهٔ شیشه صافی درحال مقابلهٔ آن‌شیشه بفیضان آن‌نور پس ازان نورش بشعاع منعکس شــده بردل صافی متصرف کرد دو پس‌ازان شعاعش تا عالمٓ عقل ترقی میکند پس باتصــال معنوی بعقل متصل میشــود ودر استفاضهٔ نورعقل برساحهٔ دل برای‌آن‌نور اثری دارد پس‌ازان برانسانی که عین سراست دل اشراق میکند پس‌ازان انکه ازچشم خفیست وانکه تصورش ازافهــام دقتی‌دارد وموضعش ازاغیار مستور است دل انهــارا همه‌می بنید (ای بذرکان) هرزمانی که دل صلاحت‌یافت منزل‌وحی‌واسراروانواورونزول‌ملائکه‌خواهد شد وقتی که دل بفساد رفت منزل ظلم وشیاطین میشود وقتی کـــه صلاحت قلب شــد پیش و پسی‌را بصــاحبش هرچه هست خبرمید هد وچیزهای که علمش بان نرسیده باشد تنبیه اش میکند ووقتی که دل بفســاد رفت نوع چیزهای بیهوده پــیدا میکندکه هرکز رشدرا نمی‌یابد وسعادتش منتفی خواهدشد وبسبب انیست که درنزد من شرط فقیرا انیست که هرنفس ازنفسهایش مانــد

کبریت احمر بداند بلکه ازان عزیز ترو بجـای هرنفس چیزی عزیز تر ازنفس ودیعه بکندکه آن چیز صلاحیت ودیعه داشته باشدکه بجایش بنهد هیچ نفسی برای آن ضایع مکردان کار ازین بلندتراست که کمان می بری وتوهم می کنی (افضل عبادات وطاعات) بدوام اوقات مراقبهٔ حقست (علامت انس) پردهـای که در مابین دلها وعلام الغیوب هست آنهارا برداشتن است

(محبت) شاخساریست که دردلها کاشته میوه اش بمقدار عقلها است شهرت را کسی دوست نمیدارد مگرکه شقی باشد مرادوست بدارید زیارتم بکنید این کفتار ازتصوف محسوب نخواهدشد مردی که کمال معرفتی داشته باشد بردر اهل دنیا نمی ایستد انسیت باخلق ازحق منقطع بودنست وکسی را خدا عزیز نکند ذلیل میشود وکسی ازدرجهٔ یقین محروم باشد ازمراتب متقین ساقط میشـود وکسی برای خدا انقطـاعی بکند انقطاعش بخدا واصل میکند صاحب حال حالش باخداست بکس نمی کوید واکر بخـواهم بزبان حال بشما سخنی بکویم باذن خدا شصت اشـترامی کشم ولی بشمـامی کویم اکر سخن کو اینقدر حرفی بزندکه کوشهارا کر بکنـد درحالتی که سخنش درنزد اهل ظاهر مردود باشـد نه کفتنش بهتراست اکر متکلم سکوت بکند حتی همنشین اوکمان ببرد که این مرد متکلم نیست پس ازان حرفی ازسانحات باطنیه بزند موافق ظاهر ودرنزد شریعت مقبول باشد خدادلهارا برای کوش دادن حرفش وازمیکند سـامع باذعان ویقین انرا قبـول

خواهـد کرد هرحقیقتی که شریعت آنرا رد بکند زندقه است
اکر شخصی را دید که درهوا میجرد ومیپرد باوالتفـاتی مکنید
تاکه حالشرا درخصوص امرو نهی چه طـوراست ببنید (ای
بزرکان) همه حال طائفهٔ صوفیه ازاول تااخرش چهـار درجه
ایست وهمه حال علما وفقهـا همچنین چهار درجه دارد (اما
درجهٔ اولی) ازحال صوفیه انیستکه درجهٔ مردیکه مرشدرا
طلب می کند برای انیکه می بینید عامه براین طائفهٔ درویشـان
جمع شده اند این حالرا دوست دارد درکاه وتکیه وجمعیت ودر
سیمای صوفیان بودنش خوشش میآیدلهذاصوفی میشود (ودرجهٔ
دوم) درجهٔ مردیستکه ازحسن ظنش باین طائفه مرشـدی
طلب می کندآنان وحال آنانرادوستداردو هرچه ازانهانقل میکنند
دلش براستی کوش می دهد وباعتقاد پاك ودرست ازآنان میکیرد
(درجهٔ سیم) درجهٔ مردیستکه سلوك مقدمات وقطع عقباتی
میکند ودر طریق بدرجهای بلند میرسد ولی بعض وقت درنزد
کلام خداوند تعالی (سنریهم آیاتناالایه) می ایستد سـاعتی دیکر
دنیارا بمشهد آن علامتیکه باوارائتی کردند می بیندپس بواسطهٔآن
آیت وعلامت ازا رائت کننده غیب میشود وساعتی دیکر نفس
خود شرا بمشهد علامت دیکرمی بیندکه درنفس خود باونشـان
دادند پس باآن آیت ازخود غیب میشـود این مشهـد مشهد ناز
ونیاز است وازین مقام شطحات وتجاوز واظهار بلندی بربزرکان
وبحال بروز سلطنت وظهور کفتار وکردار وحول وقوت ازین

حاصل خواهدشد (درجه جهارم) درجهٔ مودیست طریقرا سالك میشود وتبعیت آثار پیغمبر صلی الله علیه وسلم درهمه کفتار وکرد اروحال وخلق که دارد رأیت بنده کی راحامل میشود وجبین ذلت درحضور حضرت ربانیت فرش کرده حالت (کل شی هالك الا وجهه) را مشاهده میکند ودر صحیفهٔ جبهٔ همه زرهٔ مخلوقه آیت (الا له الخلق والامر) میخواند ودرنزد حد خودش می ایستد وبرخاك ادب رویشرا فرش وبسط کرده ودراثناء سیرش برعقبهای علامانهانمی ایستدو میرود وپس ازان بطرف معبود منصرف خواهدشد (ولایشرك بعبادت ربه احدا) صاحب درجهٔ اولی محجوب وصاحب درجهٔ دوم محب وصاحب درجهٔ سیم مشغول وصاحب درجهٔ چهارم کاملست ودرهر درجهٔ ازدرجات که ذکر کردیم درجات بسیارهست که حال مردم برای عارف هویداخواهد شدواما درجات علما وفقها (درجهٔ اولی) درجهٔ مردیست که برای ریا وجدل وتفاخر وجمع مال وبسیاری کفتکو علمرا تحصیل خواهد کرد (درجهٔ دوم) درجهٔ مردیست که طلب علم می کند اما نه برای مناظره وریاست بلکه برای انیست که از زمرهٔ علما محسوب بشود ودربین اهل وعشیرت واهل بلدش مدح بکنند وباین قدر کفایت میکند وتنها بظاهری تمسك می نماید (درجهٔ سیم) درجهٔ مردیست مسائل مشکله را حل ودقایق منقولات ومعقولاترا کشف می کند ودردریای جدل غوطه میزند نیت وهمتش درهمه احوال نصرت شریعتیست مکرانیقدر فرقی هست

عزت علم اورا برمادونش گرفته خواهد شد وقتی که شریعت را
نصرت می دهد وبدلیل معارضه میکند آندم نصرت نفس
خودش اورا می گیرد وافراطی می کنند وبرخصمش اقامهٔ دلیل
وتشنیع خواهد کرد وبعض وقت او راتکفیر میکند وطعنی در
او میزند وماند حیوان درنده برا وهجوم میکند بی اینکه رعایت
حالی ازاحوال خود ویا احوال خصمش بحدود شرعیه ملاحظه
بکند (درجهٔ چهارم) درجهٔ مردیست که خدا اورا علمی میدهد
برای تنبیهٔ غافل وارشاد جاهل ورد معاند ونشر فوائد ونصیحت
وانکار چیزهای که شرعا مقبول است نفس آن عالمرا برای اینها
خدا نصب فرموده است وهر حسن وقبحی که هست همه را
بتحسین وتقبیح شریعت می بیند امر بمعروف کردنش ماند امر
حکیمیست که بی تندی وخشونت امری میکنند ونهی کردنش
ازمنکرماند نهی مردمشفقیست که بی ظلم وعداوت باشد پس درجهٔ
خو وصاحب درجهٔ دوم محروم وصاحب درجهٔ سیم مغرور
ب درجهٔ چهارم عارفست ودرهمهٔ این درجات مذکوره
، دیگر هم دارد انها ازحال آن مرد بیان خواهد شد
کیست که خدا اورا عصمت بدهد اینها برشما ظاهر شد
ـ ـ ـ رکان) نهایت طریق صوفیه نهایت راه فقها است ونهایت
طریق فقها نهایت طریق صوفیه ایست وبریدن عقباتی که
درطلبش فقها مبتلا شدند همان عقباتیست که صوفیه درسلوکشان
مبتلا گشتند وفرقی درمابین اینها لفظیست مادی ومعنوی نتیجه

یکیست صوفی که انکارحال عالمی میکند بغیر ازمکری در او نمی بینم وعالمی که انکارحال صوفی میکند بغیر ازدوریش چیزی دیکر نمی بینم مکرآن زمانی که عالم بزبان خود آمر باشد نه بزبان شریعت ومکرآنوقتی صوفی بنفس خود سالك باشد نه بسلوك شرعی ماحرفی باآنان ندرایم دراین سخن شرط انیست که صوفی کامل وفقیه عارف باشد وقتی که صوفی کامل بعالم عارف بکوید آیاشمابشاکردان خود کفتی که نماز وروزه مکیرید ودرنزد حدود شرعیه مایستید وهرچه خواهی بکنید قسم میدهم بشما آن عالم درجواب صوفی بغیر از حاشا لله جوابی دیکرمی تواند بکوید وصوفی چه جوابی میدهد وقتی که عالم عارف بصوفی کامل بکوید آیاشما بشاکردان خود کفتهٔ بسیار ذکر خدامکن وبمجاهده محاربهٔ بانفس مما وبا خلاص صحیح برای خدا عمل مکنید قسم بشما میدهم صوفی کامل درجواب عالم عارف بغیر از حاشالله بجوابی دیکر میتواند بکوید پس ازین معلوم شدکه نتیجهٔ معنویه ومادیه یکیست اختلافی که در بینشان هست لفظیست اکر حجاب لفظی ازثمرهٔ مادی ومعنوی ونتیجهٔ دینی صوفیرا مانع باشداوجاهلست نه صوفی (مااتخذالله ولیاجاهلا) واکر حجاب لفظی ازثمرهٔ مذکوره عالمرا منع بکنند اومحرومست نه عالم (اللهم انی اعوذ بك من علم لاینفع) (ای برادر من) بمساکین محجوب صوفیه بکو یدچه می خواهید ازان عالمی که دردیار شما است دفع شبهٔ ملحدان مینماید واهل بدعت وباطلانرا رد میکند بغیر ازفائده ضرری ندارد (ای برادرمن) بمساکین

محجوب فقها بکو چه میخوهید ازان صوفی که در دیار شما است آن مرد اهل انکار وضلال وعنادرا بکرامات باهره قهر وتدمیری می کند آیا دل شما میخواهدکه سرلسان محمّدی منقطع کردد ونفس شما میخواهدکه سلطان معجزهٔ نبویه درخذلان باشد آیت (یوم لایخزی الله النبی والذین آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم) ببقاء لسان نبوی وسلطان محمدی را شهادت می کند وآیت (نحن اولیائکم فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة) دوام این حقایق را اثبات خواهد کرد برای قطع ومحو بودن خودتان بدستهای خود چاهها می کنید وحفر میکنید (ای خواص) (ای عوام) (ای مردان) هردو طائفه یك طائفه هستید (ان الدین عندالله الاسلام) درزیر کلام خداوند تعالی (یریدون ان یطفئوا نورالله بافواههم) داخل مشوید نصیحت صوفی فقیر جاهلرا ودست کرفتن کاملان ناقصانرا بر شما لازمست وبکلام خدای تعالی (وتعاونوا علی البر والتقوی) عمل باید کرد ولیّ نه بقهر وغدر وظلم وکبر وبلندی کردن تعاون باین طور نمیشود وبان چیزی که امر میکنی برزبان پیغمبر صلی الله علیه وسلم اکر تصدیع وازیتی بدهی اینقدر ضرری ندارد ولی پیش از تصدیع بخوبی حرفی بزن که آن خوبی مانند مقناطیس جذب کننده ایست (ای صوفی) (ای فقه) (ای کسانی) که هردوشانرا جامع هستی چه میخواهی فحش دادن بندکان وظلم کردنشان وتفوق بر بندکان خدا میخواهی قسم بخدا این راه طریق پیغمبر وسنت ولی شما صلی الله علیه وسلم نیست وقتی که

پیغمبر ازخلق بدی نهی می کرد نام فاعلشرا نمی کفت و می کفت حال این قوم چه طوراست کار همچنین می کنند ویاخود حال مردی چه نوع است که هم چنین می کوید ویا کفته است ویاخود اولا هم چنین کفته بود (ای اهل ام عبیده) چه طور است اکر من بشما هم چنین هستید وهم چنین بودید بکویم وفحش وحرفهای غلیظ وچیزهای بد بشما اسناد بکنم پس ازان در این مجلس بهوا پریده شوم وپس رجوعی بکنم آیا دردلهای شما تلخی سب وشتم من میرود وقتی که سلطنت پریدنم وهیبت حال مراد یدید تلخی میرود بلی نمی رود قسم بخدا انیکه کفتم همهٔ طبیعت براین منوالست بلکه ابوشجاع فقیه درنفس خودش می کویدکه رسول الله صلی الله علیه وسلم درموا عظش بشتم وسب غلطت ننموده ویاسم کسی تصریح نکرده وبقوت معجزه تسلط برطبیعتی نکرده است وبلکه شیخ فقیه عمرالفاروثی می کویدکه خدا فرموده (ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولك) چه طوراست اکر واعظی درمسجد شط برحصیر پارهٔ بلباس پژمرده نشسته باشد بکوید (ای محبان) (ای برادران) کسی شرابی بخورد ملعون وکسی دروغ کو وظالم باشد ملعونست وحال انیکه مبتلای این اوصاف ازمردمان درمجلسش باشند آیا نفس آن مردمان بنفرت استعظام ازواعظ متنفر نمیشود و یاخود حالت فقر وانکسار واعظ آنانرا بتوبه میکشد اکرچه نفس با و بازی کرده باشد فائده نمیدهد کدام حال نزد یکتراست بلی سوکند میخورم کسی درحال وعظ

ازنفس خود بری وازحول وقوتش مجرد باشد آن نزدیکتر وتأثیرش درنفسها بیشتر است ازتأثیر غلبهٔ قاهره زیرا غلبهٔ قاهره بقیه‌اش هرطوری باشد درنفس مستور می‌ماند اماحالت انکسار درنفس اصلا نمی‌ماند وقتی‌که بدائرهٔ نفس داخل شد نفسرا تطهیر میکند وبدائرهٔ دل داخل بشود دراوثابت می‌شود وضدش درآن ابدا نمی ماند وقتی‌که وعظ می کنی ازتصریح نام احتراز بکن وتلمیح ضرری ندارد زیرا درتلمیح بوی سنت سنیه وشمهٔ نفحهٔ نبویه دراوهست قسم بخدا دلهااین صلاحتی باید پس ابداحاجت باحوال‌شما ندارد ماچه بکویم درحق آنکسی‌که برمردمان بزرکی‌می‌خواهد واطاعتشانرادوست داشته باشد اورا بکذار ای‌مسکین کردنها مطیع شما است ولی دلها مطیع شما نیست وقتی‌که ازآن‌حالی‌که داری ساقط شدی دلها ازشما برمی کردد ودرزیر پایها روسیاه می‌مانی (حسین) علیه‌السلام بشرتیس حق شرعی خودشرا که درآن نزاعی نیست طلب کرد ربوبیب غیرت کرد روحش تامقعد صدق را بلند کرد وقتی‌که روحش درمقام خود قرار یافت برای قالب مبارکش ناله کرد (فقطع دابرالقوم الذین ظلموا) شیرعدالت درهردو طرف حکمی نمود شهادت امام برای اوبلندی بودظفر اعدایش خذلان دشمنان شد غیرت الهیه در بشریت‌امام انچه‌کردکردکویا غیرت الهیه ببشریت امام همچنین کفت‌که شما ضبط کردنها برای‌من طلب کردی ومن بالکلیه شمارا برای خودم ضبط کردم آن‌طلبی‌که برای‌من کردی درنزد ارادهٔ ما

محو ومضمحل شد اراده من بدست انکسانی که ازخودم قطع
ودور کرده بودم باشما مبارزه ومحاربه کردمن بواسطه آن مقطوعان
شمارا بخود نزدیك کردم وبشما معرفتی این دادم وقتی که اراده
چیزی بکنم آنکاه کاری بجامی آرم و برای من اکر چیزی اراده
بکنند پیش ازتعلق اراده من کاری نمی کنم برای شما اجزی طلب
کردن هست زیرا شما ضبط کردنها برای من طلب کردی نه برای
خود اکر شما ضبط کردنها برای خود نه برای من طلب کرده بودی
شمارای برای خودم ضبط نمی کردم زیرا کسی ضبط کردنها تنها
برای خود طلب بکند انکسی درخطر قهر واستدراجست پس
اکراورا قهر کرده بودم بدست بنده کانی واصلین قهر می کردم
پس آن را ازخودم قطع می کردم واکرباو وبنفسش وبمرادش
لشکر (سنستدرجهم من حیث لایعلمون) غلبهٔ بطتی بکند آندم
آن مرد بضلالت خواهد رفت (ای بزرکان) طلب ضبط کردنها
پیش ازتعلق اراده خدا دشمنان را جرأت داده است که برفرزند
ولی خدا وسبط رسول خدا ومحبوب خدا وپسر دوستان خدا حمله
کردند بسبب اینکه علامت بشریت کریمش بخدا دعوت کرد ولهذا
مرغ روح نورانیش بحضور مقدس رب العزه پرواز کردورفت پس
چه طور میشود کسی که بنفس خودنفسش را دعوت بکندو بشریتش
مقتول وروحش دور حالتش برا وشاهد باشد عجبا حال او چه طور
خواهدشد بخدبخدا سوکند میدهم باخدا بادب شو زیرا خلق خدا
حاجب ودرهای خداوند هستند اکر باخلق خدا سر ادب را بجا

رسانیدی در نزد خدا درهای قبول واز است واکر باخلق خدا احوال ادبرا تفهمیدی بواسطهٔ مخلوق ازخدا دورو محجوب میشوی ازین جهت اهل عرفان وذوق خالص بجبر دلهـا مشغول می شـوند وروپشان در راهها درزیر پایهامی نهند وروحشان درحضرت قبول ببال بری معنوی طواف می کنند پس حقرا بخلق می فهمند وحقرا ازخلق تنزیه وتقدیس می کنند (انا عندالمنکسرة قلوبهم لاجلی) نص حدیث قدسی شمارا هدایت می دهد بسـبب این پیغمبر صلی الله علیه وسـلم فرمود (تفکروا فی خلق الله ولاتفکروا فی الله) این فکری که بان مأموریم فکری ادیبسـت باصـانع درمصنوعاتش جل وعلا (ای بزرکان) عالم نبوت عالم بزرك وبجمیع عالمها شاملست پیغمبران علیهم الصلوة والسلام در زمین بحقیقت خلفای خدا هستند واصحاب همم سماویه ودلهای عرشیه واسرار ربانیه واز اغیار بتمامی مجردشدند انبیا خلقرا بطرف حق میکشند در بین ابتداء مراتب انبیا وانتهاء مراتب صدیقان سی صدهزار وشصت وهشت مرتبهاهست که صدیقان بآنهامی رسند ودرمابین مراتب انبیا بامرتبهٔ سید المخلوقات صلی الله علیه وسلم در مرتبهٔ محبوبیت مراتب ودرجه های هست که حدوحسابی نداردوبرای اوعلیه الصلوة والسلام هیچ زمانی نیست مکردر آن زمان مرتبهٔ بلند ودرجهٔ بالا ومقام قربیت خدا هویدا نباشـد بطوریکه نه اسرار بان احاطه میکند ونه کیفیت اوهـام وافکار اورا ادراك خواهدکرد این حالات برای تتمیم نعمت وتکمیل شرف محبتست

ودر بین ابتدای مراتب صدیقان بانتهای مراتب اولیای مقربین
هزار وصد وپنجاه دو مرتبه هست برای اولیا راه آن مرتبها
واز است ولی بنهایت مراتب صدیقان نمی رسد و برای قطبیت
جامعهٔ هشتاد وهشت هذار وشانزده مرتبهٔ هست که هرمرتبهٔ
ازآنها بعالی ازعالها متوجه شده وهر مرتبهای اولیای عصر
بنسبت مرتبهٔ قطب جامع انیستکه مرتبهٔ اولیادر زمین ایستاده
است ومرتبهٔ قطب تادرهای آسمان بلندشده ومابین ابتداء مراتب
اولیا بامراتب صلحای امتکه ازاولیا محسوب نشدند مانندتفاوت
زمین وآسمانست ودر مابین مراتب صلحاء امت باعوام امت
اجدیه دومرتبهٔ هست یکی توبه ودیکر عمل صالحست (رؤیای
صالحه) جزئیست ازچهل وشش اجزای نبوت رؤیای پیغمبر
مااست صلی‌الله علیه وسلم مقدار شش ماه وحیش بارؤیابود
هروقتی بیست وسی سال زمان نبوترا دوقسمتکردی چهل‌وشش
دفعه شش ماهی شود آندم میفهمی که رؤیایش علیه‌السلام
والنتیجه جزئی ازنبوتش می شود مقام نبوت جلیله اش درحالت
خواب وبیداری محفوظست امارؤیا بنازل‌شدن ملائکهٔ میشود که
آن وحی مؤمنست ونزول ملائکه صحیح وثابت نیست مکر برای
کسی که ایمان بخدا آورده و بذکرش مشغول و بررضای خدا
استقامت کرده باشدپس ازان نزول‌ملائکه برای‌امن وبشارت‌اوست
(الذین قالوا ربنا‌الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ان‌لا تخافوا
وابشروابالجنه) الایه‌این‌آیت‌شاهدء‌دلیست‌بکفتارمادلالت‌خواهد

کرد (ای بزرکان) مراتب خودرا بدانید والاسواران بانیزها شما
میکیردولی بمرتبهٔ نهایت صدیقان واصحاب نخواهد رسید زیرا آنان
بیك نظر پاك محمدی صحابه وصدیقانرا بلند کرده بان مرتبهارسیدند
ومحبوب پیغمبر علیه الصلاة والسلام شدند پیغمبر آنانراو آنان با پیغمبر
محبت کرده یکدیکررا دوست دارند (رضی الله عنهم ورضوا عنه ذلك
الفوز العظیم) وقتی که ارادهٔ نزدیکی خدا خواستید بمحبت پیغمبر
و باقتدای آنان قربیت ونزدیکی خدا میسر خواهد شد (اولئك
الذین هدی الله فبهداهم اقتده) رسول خدا صلی الله علیه وسلم
درحق آنان بما کفته است (اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم)
(ای برادرمن) اهل حال بشما کفته خدا موجد شما است وپس
ازان افنا وپس ازافنا شمارا می بیند وپس ازدیدن قصد شما می کند
پس بی اینکه توبی درمجلسش برفراش اصطفا می نهد وبرای حرف
زدن درمقـام انسـیت شمارا اقامت فرموده وپس ازان بظهور
وسطوت واجلال وتعظیمی که اظهار میکند شمارا بمقام فنا میرساند
پس ازان خلعت توقیر وتکریمرا بشما میپوشاند وبملاحظهٔ تکلیم
شمارا محظوظ میکند پس درتو شاهد توفیق وتصمیم ثابت میشود
وبشما میکوید آنچه بشما احسان کردم ازقوت تثبیت درحالتی که
ازحول وقوت بشری وآدمی بری شوی وباحساناتِ الهیه وبمواهب
ربانیه شاکر باشی ودرهرکار خود بجای امن ورضا وتسلیم داخل
شوی (فخذ ماآتیك وکن من الشـاکرین) این مقـامات بفضل
خداست نه بکسب شما وبعطای اواست نه بسعی شما وباختصاص

اواست نه بحرص شما وبالهام اوست نه بعلم شما وباختیار اوست
نه باستحقاق شما خلقت بشریه درظاهر صورت همه مساویست
امادرخصوص تفضیلی که دربعض بشریت ظاهر میشود مختلفست
وهر فضیلتی که ظاهر میشود بقضا وقدراست وقتی که روشنی
صباح ازابرش هویدا شد ونورش براوزد واشراقی نمودپس ازان
ظاهرشدوازان بماسوایش ممتد کشت سلطان صبح منتشر شد وهمه را
کرفت وشاهد صباح تمکن وقرار کرفت واشارات ومعانی بر
صورتها ظاهر کشت پس درانوقت نفخ صور خواهد شد وکتاب
مسطور نهاده میشود وغایب زیر برده هما ندم ظاهر ومشهود
ومنظور خواهد بود ودرآن زمان هر چه در قبور است مبعوث
وهرچه درسنیها هست حاصل میشود غرور نمی ماند متقیان بحبور
محظوظ ومحبوبان بغایت سرور خواهد رسید ودر ورای این
اسرار حقیقتیست که اکثر خلق ازان حقیقت کور ونابینا هستند
هیچ کس ادراك آن حقیقت نمی کند مکر کسی که (دراو)(ازاو)
(براو) ظاهر باشد وبرای هیچ احدی تجلی نمیکند مکر برای
کسی که شواهد حقیقت (ازاو)(براو) تجلی بکند وآثار حقیقت
از بودن آنکسی براو بروز خواهد کر (ذالك من آیات الله من
یهدی الله فهو المهتد) (ای مرد بخدا سوکند می خورم دارنجا
اتصال وجدای حلول وانتقال وحرکت وزوال و یکدیکر مس
کردن وهما یکی وبرابر ومقابله ومساوات ومانندی ومماثله واز جنس
یکدیکر بودن ومشاکله وتجسد وتصور وانفعال وتکون وتغیر

نیست وندارد همهٔ این صفتها شما احداث کردی حق سبحانه وراء پردهٔ صفتها است زیرا آن صفتها ایجاد واختراع اوست چه طور دران ویاخود ازان ظاهر میشود اینها باو ظاهر نه او باینها هویدا شده است حق سبحانه وراء اشکال ومعانی وصورتهاست نه در این اشکال ومعانی وصور باطن ونه ازاینها ظاهراست ونه فکر اورا ادراك میکند ونه نظر اورا حصر خواهد کرد والله نطق ازبیان کردن حقیقت این خبر ضیقتی داردکه نتواند حرفی بزند وبنا بضرورت تفهیم بشر مسامحهٔ لفظی باید کرد زیرا هر صفتی قابل تصور تو نباشد باید بمقایسهٔ صفات شما بیان نمود وذکر شما بسبب ضروت تفهیم شما است بمعنی اینکه بنسبت طاقت شما وجودش محقق وثابتست نه از حیثیت حقیقت آن صفتهای که برای شما گفتیم ازدلالت ظاهر این صفتها هم مقدسست والا دلالت نعت ظاهر از حیثیتی که اینها بنفس خودشان برقیاس وصف محدث دلالت میکنند حق سبحانه ازین هم منزه وبالاتر است زیرا دلالت کردن صفتها ازقیاس محدث منفك نخواهد شد وبرای اثبات حق سبحانه تعریف ونعتهای دیگری که استحقاق اوداشته باشدهست ولی آنکه اثباتش باستحقاق اوباشد وراء احاطهٔ علم ماست وبالای حصر کردن فهم ما واحصا نمودن عقل ماست (ولا یحیطون به علماً) (لااحصی ثناء علیك انت کما اثنیت علی نفسك) (ای قوم) چه بگویم وچه حرفی بزنیم بخدا قسم زبانها لال شد

عقلها ریخته ازهوش رفت لبها درذهول ونادانی دلهاهمه سوخت بغیراز دهشت وحیرت نماند (ذدنی فیك تحیرا) (ای مرد) تنها برظاهر توحید تما برای تو معرفت سلامتی بیان کردم تاکه وقت داخل شدن زیر قهر دعوت سلامتی یابی وبمسالمت وتسلیم بی نزاع بطاعت ودعوت ازشما قانع شده وکفایت کرده تاکه پس نکردی وپس ازاسلام مرتد نشوی بنار ین بشما مسلمان کفتند وازشما حقیقت این طلب نکردند زیرا شما طاقت این نداری سوکند بخدا (لایکلف الله نفسا الاوسعها) بالای طاقت چیزی حمل نخواهد کرد آن چیزی را که مجرد شهادت توحیداست بیان کردم حظ ونصیب اسلامینی شما است که بسبب آن از زمرهٔ منکران بیرون شدی اکرچه بواسطهٔ آن چیز درزمرهٔ مؤمنان نابت نشدی باوجود برتبهٔ عارفان واصل نکشتی وبمرتبهٔ اهل مکاشفه هم ترقی نکردی (قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا) آن علم ومعرفتی که درنزدشما است بنسبت معرفت انبیا وصدیقان مانند نسبت علم انبیا است باعلم آن ذاتی که موجد علم انبیاشده است بلکه اغلب علم شما جزئیست ازعلم انبیاوعلم انبیاازعلم آن ذات مبدی جزءهم نیست کمان مبرکه حقیقت توحیدرا ادراك بکنند بلکه آن ادرك توحید همین شخصیست یعنی نصیبش ازکشف آن انیقدر است چیزی که نهایتش باشد غیرمتناهیرا حصر نخواهد کرد وحادث ادراك قدیم نمی تواندکرد انیقدر هست که آن ازعطایای کشف اوست اکر برحقیقتی نابت می شدند بغایت ترقی مطالب می رسیدند پس ازغایت ترقی نیست وبس ازکمال

معرفت زیادی میسر نخواهد شد اگر این سخن صحیح بود نمی کفتند فلان ازجهت علم کاملتر وازخصوص کشف بزرکتر واز جهت منزل بالاتر وحالش بلندتراست (وقل ربی زدنی علما) ازپیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت شده فرموده است (کل یوم لاازداد فیه علما یقربنی الی حالق فلا بارك الله فی صحبة ذلك الیوم) وقتی که مانند آن ذات صاحب حسمت طلب زیادی بکنند نهایت آن نمی شود اکرد رانجا غایت بود نهایتی میشد واکر نهایت داشت منحصر میشد واکر منحصر شده بود تجزیش لازم بود وقتی که بجزی شد بفنای رفت واکر ماسوا اورا حصر کرده بود ماسوی ازاو شاملتر خواهد بود وحال انیکه حادث از قدیم عامتر نخواهد شد همهٔ این تقدیرات مسامحهٔ لفظیه وتعبیرات کلامیه وسوء عادات جدلیهٔ ایست والا درنزد کدام کسی خبرذوق حقایق هست تاکه از مسامحات لفظیه مستغنی باشد و بواسطهٔ آن شواهد برهانیه ودلیلهای قطعیهٔ که دارد استغنا حاصل کردد وحقیقت حال خودش را بداندکه نهایت متاع او عجز وقصور است وکسی دستش درآبی باشد کرمی وسردیشرا میداند هرزبانیکه اورا ترجمان باشد ویاخود فصاحت وبیان ورا کشف بکند ویاخود دل اورا احاطه بدهد نهایت اومحصور غایتش معلوم خواهد شد تاکه کار ها باربابش واصل وپس زان بعجز وتقصیر خواهد رسید بس ازان سید شان میکوید لااحص ثناء علیك انت کما اثنیت علی نفسك) ویکی دیکر میکوید

(العجز عن درك الادراك ادراك) این کفتارها بنبودن حاصلش اشعار میکند واز جنس شاهد وحاضر بودنش محققست با اثبات وجودش که اومنزه ازان چیز بستکه درشاهد قائم و ثابت باشد زیرا دراین حدیث کاف خطاب ومخاطب دارد یعنی وجود شما دانستم ولی شمردن صفات و ادراك ذاترا قدرتی ندارم ازبداهت وجود خودم شمار افهمیدم زیرا من معلوم شماهستم وتو با من هستی بشما اعتراف کردن بطوری بر من لازمستکه مجال انکارم نیست وتجلی شما در من بسبب من باعث نقصانی خود مست بنا بداهت فقرو احتیاجی وشاهد نقصانی من ولزوم قصور وعجز من نقصانی ازمنست پس ازان صفات کمال شما که نهایتی ندارد صفات نقص متناهی من اورا طلب کرد پس من طاقت وقدرت این نداشتم وجلال پاك منزهت از ورای پردهای. عظمت ندا کرد وفرمود ای محدث متناهی بمحل حدوث خود رجوع بایدکرد پس من امر بذرکرا طلب کردم تعجبم آمد چه طور طلب شما بکنم توبا من هستی وچه طور ترانمی بینم که تودرنزد من هستی ازاین عجیب ترانیست چه‌طور شمارا بدانم که تو ارجنس من نیستی وشکلیکه با والفت درایم مشاکل ومائل اونیستی وتناهی نداریکه محصور شوی جسم نداریکه ترا تصور بکنم صورت نداریکه ترا بینم ازکجاترا بفهمم وتقدیری بکنم شما غایب نیستیکه درطلبت باشم وحاضر نیستیکه ادراك شما بکنم ظاهر نیستیکه نائل باشم باطن نیستیکه ترا انکار بکنم

ومحال بکویم هیچ قیاس ممکن نیست که بهیئت وامثالی تصور شما بکنم (فیا غایبا حاضر فی الفؤاد) فدتیك من غایب حاضر) ازجهت بداهت وجود اشیا که بتو موجود است قریب هستی وازشما قریبتر نیست واز جهت آنکه در بین تو واشیا مناسبتی ندارد بعید هستی وازشما بعیدتر نیست (فقلت لاصحابی هی الشمس ضوئها (قریب ولکن فی تناولها بعد) (ای قوم) خیلی تعجبی میکنم ازانکسی که انکار کفتار مامیکنند وهمت خودشرا بفهم کوتاه خود ومیفروشد آفتاب عقلش دائما در زوالست آیا درنزدش هیچ برهانی نیست که باطن ظاهری دارد وظاهر را باطن لازمست آیا نور آفتاب وقتی که برروی زمین منتشر کردد بواسطهٔ آن نور الوان واشکال ظاهر وهرچه مخفی باشد هویدا خواهدشد وهرچه درحجاب مخفی باشد بروزی میکند وقتی که صور اشیا واشکال بآن نور ظاهر کشت وجود مخفی ازشدت ظهورش برناظران مخفی میکردد قومی که بحقایق اشیا علمی ندارند کمان بردندکه باالوان واشکال چیزی زیادی برآنها نیست وآنها بذات خودشان ظاهر هستند تاکه سایه برایشان آمدوزد وبدامنش انهارا پوشیده وهیبتش برایشان کشیده وانداخته شد پس ازان فرقی در بین نور وظلمت ادراك کردند وپس ازو کفتند اکر اینها درنفس خودشان واضح میبود کاه مخفی وکاه ظاهر نمیشدند ازاین حال محقق شدکه ایضاح کنندهٔ اینها غیراینهاست ومخفی شدن او بسبب شدت ظهورش شده است

ومحتجب بودنش بواسطهٔ کثرت اشراق نور خودش هست
پس محقق شدکه درظهور خودش ازشدت ظهورش باطن کشت
وبسبب افراط نزدیکی دورشد وبذات خودش درباطن ظاهر
کشت چه‌طور ظاهر نمیشود همهٔ الوان واشکال باوظاهر است
وبادوریش ادراکش نزدیکست چه‌طور نزدیك نمیشود زیرا
ادراك اوپیش ازادراك آنچیزیستکه باآن معلوم خواهدشد
ومرد لبیب میداندکه نورآفتاب درنفس خودش واضح است
ودیکر انرا ایضاح میکند وهم‌میداندکه الوان واشکال بتجلی
اوظاهر و بشعاع آن نور باهر ومنور شده است وحال اینکه
آنها درنفس خود ظلمتی دارد زیرا اجسام صلبه وکثیفه بطبع
وجبلت خودش مظلم است نورشان ازغیرشان بعاریت کرفته
است اینکه کفتیم برای فهمیدن قول پیغمبرصلی‌الله علیه وسلم
(ان‌الله خلق‌الخلق فی‌ظلمة‌ثم‌رش علیهم من‌نوره) شمارامی‌جنباند
(یعنی بواسطهٔ تفصیلات که‌کردیم حدیث‌را می فهمی) پس
ظهور حقیقی اظهارکننده ایست نه‌مظهر واول معرفتی‌که درآنان
ثابت میشود معرفت اظهارکننده ایست نه‌مظهر و بعض وقت
دیدن اشکال والوان‌را غیب میکنند ومیکویدکه بغیر ازنور چیزی
دیکر نیست اعتقاد جاهل بخلاف انیست این‌سخن برای فهم
کردن قول ابراهیم‌خلیل‌را هم‌می‌جنباند صلوات‌الله وسلامه‌علیه
وقتیکه ستارها وآفتاب وماهرا که دیدکفت (هذاربی)
(هذاربی) (هذا ربی) این‌را ردکرد وازمخلوق کذشت

و بخالق عبور کرد وبقول صدیق هم تحریك میکند (مارایت شیئا حتی رایت الله قبله) وبرقول خدا هم تحریك میکند (اولم یکف بربك انه علی کل شیٔ شهید) مردم غبی ونازیرك بضدانیست غیرالوان واشکالی نمی بیند وباینها می ایستد ومظهر شان نمی فهمد آن غبی سرنکون وبرویش افتاده وبر پس خود بازکشته زیرا آن دراول نظری که عین حقیقترا مشاهده میکند بضد نکاه کرده است اینکه کفتیم ترا بفهمیدن کلام خدای تعالی می جنباند (افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سو یا علی صراط مستقیم) واکر عامی وجاهل وغافل که درغفلتش متوغل باشد وازرتبهٔ که باصورتها واشکال ایستاده است ازان ترقی بکند وبطرف فکر واستدلالی بروددوایزا تفریق بکند که مابین آن چیزیکه بذات خودش ظاهر وبین آن چیزی که بغیرش هویدا میشود مغایر یکدیکرهستند ودرنزد حلول حجاب وظهورچند روشنی که تاریکیست بداند وآن چیزی که بذات خودش ظاهراست نه بغیر اینها اکر برای وتجلی بکند وازصورت واجسام صرف نظری بنماید آنوقت درنزدآن عامی برهان حقیق قائم و ثابت میشود که آن اجسام وصورتها نه ذاتشان ونه غیرشان مرئی نخواهد شد محقق وجود چیزیکه نامش نوراست اکر خارج از ین اجسام نباشد اینها دروجود ظاهر نمی شود وصورتها والوان ومقادیر واشکال ازیکدیکر فرق وتمیز نخواهد شد وآن نور درآنها حلول نکرده وازانها دور نیست اینقدر هست که برآنها پرتوی زده

عالمرا اظهار نموده است درا نوقت آن مرد از ارباب ارادهٔ که
نظر شان درآفاق واقطارمحصور است ازان میشود زیرا معرفت
نفس نوررا نداشته بلکه بنسبت ان نوررا فهمیده است فهمیدن
این بکلام خداوند تعالی شمارا تحریك میکند (سنریهم آیاتنـا
فی الافاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق) اینان دررتبهٔ دوم
هستند کسی بنور اشیارا ببنید نه نوررا باشیا آنکس از زیر نابالا
ترقی میکند وآن دیگر از بالا بذیر می افتد مرد اول بنور می بنید
وپس ازان آن صورتها واشکالی که بنور ظاهر شده است می فهمد
این مرد درخصوص تعلیم وتفهیم سر بر ارباب استدلال حق
تقدمی دارد تاکه آنچه مخفی ومستور است ازآنان رایشان ایضاح
وبیانی بکند وبنابراین پیغمبر صلی الله علیه وسلم (ذکرارسولا یتلو
علیهم آیات الله مبینات) را مسمی شـد تاتنبیهشـان بکند که همه
موجود از حیثیت ذات عدمست مانند جسمهای که بنسـبت ذات
خودش ظلمتست مگر بپرتو نورش ظاهر کشت تمـام این عالم
حادث وهمه ظلمتست خدا مخلوقاترا درظلمت خلق کرده وجود
احداث کننده بابجا دخلق درمخلق برای خلق تجلی نوری کرد
پس اکر نور وجودش درهمه عالم سریان نمی کرد یك ظاهری
دراین عالم بظهور نمی آمد وآنکه از نورش ظاهر شـده است
بمنزلت رش است نه بمنزلت فیض واستتار است پس ازان از
نورش برسرشان رشی فرمود وبهر چیزی ازان نور اصابت کرد
ودرحیات آمد وموجود شد وهرچه درظلمات طبعش ودرسایه

قالب جسمش مانده شد ماندان چیزی که از اوکذشته (الی ظل ذی ثلث شعب لاظلیـل ولایغنی من اللهب) جسم سی شعبه دارد طول وعرض عمق است بخدا پنـاه اوردیم ازرد کردن ما با آن سجن زیرا سجن د نیای انسانست.

وآنجه ازعالم شهادت وملکی که ظاهر وعینست آن دنیـااست وآنجـه ازعالم غیب وملکوتست آن باطن واخرتست که پس ازمردن عبد بانجا رجوع خواهد کرد وظاهرترین اشیا درنزد انسان جسم خودشست زیرا جسمش ازهمهٔ اجسام عالم باونذدیکتر است وآنجه نزدیکتر باشد ادنی واقربست تسمیهٔ دنیا بدنیا بسبب نزدیکیست ونزدیکترین احوال انسـان بانسان دنیـای اوست ودورترین احوالش باو آخرتست زیرا دور است و بلند وتأخیر شده است مکر پس ازمردن کشف خواهد شدوقتی که میکویندش (فکشفنا عنك غطـائك فبصرك الیوم حدید) اوهم میکوید (ربنا ابصرنا وسمعنا فرجعنا نعمل صالحاً غیر الذی کنا نعمل) پس باوکفته میشود (لقد کنت فی غفلته من هذا فکشفنا عنك غطائك) پس ظاهر احوال شما مشاهدهٔ حقیقت دنیاست ودرنزد شما ازآن ظاهرتر آن چیزیست که بلذت طبیعیه وبشهوت حسیه تعلق دارد اینها شمارا ازسفر حضرت ربوبیت منع کرده وپای شمارا ازرفتن بطرف حضرت قدسیه بسته است زیرا دنیا سجن مسلمن وجنت کافراسـت آن مؤمن که ایمانش ثابت ومحقق است آن نعمت دائمه ومقام کریمی که باعث روکردانیست ازنعمت ومقامی که دردنیااست

البتة آن مقام خوبتر و بهتر است از انجیری که مفارقت کرده است وجنت کافری که پرده و حجابی عقلشرا پوشیده است ملاحظهٔ جمال قدس لاهوت اکبررا نکرده و برای انسان اطلاع خالص از نقصانی ممکن و میسر نیست ودر مابین او و اجسام مظلمه البتة علاقهٔ هست چه لذتی دارد کسی را که در سجن وحبس باشد یا تصرف و یا خود کشفی داشته درحالتی که آن دلها باملاحظهٔ اجسام ایستاده و از عبدهٔ اصنام شده باشد جسم دنیااست وایمان صفت دلست ودل مؤمن است دنیا بحقیقت حبسخانهٔ مسلمان وجنت کافرانست جسم سجن دلیست که آن دل مؤمنست هروقتی ازعلایق خلاص وازآفات ومصیبتها نجات یافت از همهٔ آفات سلامتی یافته باشد وازهمهٔ مخافات خلاص میشود واز ظلمت خارج ونبور واصل خواهد شد (الا) (من اتی الله بقلب سلیم) (وما کل جسم غیر سجن لاهله) وآخر آفات النفوس وفاتها) (ولو علم الانسان ماالموت ایقنت) نفوس الوری ان الممات حیاتها) این قالب درنزد ارباب خودش چه عجب وچه قدر ظلمتی دارد وچه قدر نوررامانع شده است آنکسی که باقالب خود برابر ایستاده است درهمه جوانب واقطار محصور ودرمابین دیوار های مساحه ومقدار محبوس مانده است که طول وعرض عمق است واینها سی شعبهٔ مظلمهٔ که منع وحصری میکنند واین شعبه ها ازنفس خودش ظلمتی داردکه ارضیه وناسوتیه ایست نصاری درتثلیت بضلالات رفتندزیرا آنان ازعالم اجسام تجاوزنکردند وازرش نورمذکورکه

قسمت شده‌است درین اقسام نصیبشان نبوده پس بی‌شبهه بظاهر صورتها درحجاب ماندند وبظهور اثر مغرور شدند بسبب ظاهر ازباطن کور گشتند مانندکسانی‌که نظرشان برالوان واشکال حصر کردند ونوری‌که ایضاح آنهامی کنـد ندیدند (کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون ثم انهم لصالوا الجحیم ثم یقـال هذاالذی کنتم به تکذبون) آنانکه روز قیامت درحجابند سببش در دنیا قصوری درنظر وفکری کردند (من‌کان فی هـذه اعمی فهـو فی الآخرة اعمی واضل سـبیلا) سبب کم کردن راهشـان اینست‌که دردنیا نظر وفکر کردن ممکن بود نکردند ودرآخرت هرچه قسمتشـان اسـت ازان مقـدار زیاده نخواهد شـد وبرحقیقت نام خودش ایستاده است (فمنهم شقی وسعید) حقیقت نامش شـقاوت است نه‌سعادت زیرا طریق استفاده بسته است ودرحوالتش کم وزیادی نخواهد شـد باین وجه اوزاهرا کم کرده اسـت وهم مستحق ان چیزیست‌که باومتصف شده ودرجای تنك وبدتر مانده است آتش حسرت وعذاب درباطنش جوش وخروش کرفته بسـبب اینکه روحش از معرفت محروم شـده وسـعت علم ولذت مشـاهده‌را بواسـطهٔ اعتماد کردنش بعالم صورتهای مجسمهٔ ظلمانی فوت کرده است وقت‌التهـاب آتش‌حسرت اکرچه فتنهٔ زکرمی‌آن آتش حاصل نمیشود درخیال عالم صورت استراحتی پیدا می‌کند بلکه بطرف وسعت علم رفتن وازتمامی فضائل ومعرفت آن اسـتراحت اورا منـع خواهد کرد ازاین طور آتش حذر باید وبراین آتش

انذار وتخویف ازخدا آمده است (فانذرتکم ناراً تلظی لایصلیها الا الاشقی الذی کذب وتولی) تکذیب نمی‌شود مکر باحجاب وروکردانیدن ممکن نیست مکر باغفلت واکر مکذبان ندای حقرا ازباطنشان شنیده باشند این تکذیب بایمان حق دعوت میکند محقق ایمان آورده بودند مانند کسانی که ایمان آورده وکفته اند (ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم فآمنا) این ندا ازدل هرموحدمؤمنی که بخدا ورسول ایمان آورده زائل نخواهدشد اکر حقیقتشرا فهمیده بودند اندم شنیده بودند لکن ازجهل انکار کردند روز قیامت که پرده‌را برداشتند وبآتش حسرت وندامت سوختند آنوقت میدانندکه درجهٔ این صدر محتشمی که درکلام خدای تعالی است (لنریه من آیاتنا انه هو السمیع البصیر) وقتی دیدن وشنیدن‌را تحقیق کردند چه طوراست واومستغنیست ازقوالب جسمانیه که کوشها وچشمها است (قالو لوکنا نسمع اونعقل ما کنا فی اصحاب السعیر) دردنیا نبودن چشم وکوش آنان‌را بجای عذرشان قبول نخاهدکرد واکرعذری درقیامت باین طور بیارند ازهمه عذرها بدتراست چه طور عذرشان مقبول میشود دردنیا انذار وتخویف شدند واکر قبول میکردند پیغمبرانکه مرد مانرا از ظلمت بنور رهبری میکردند آمده وخبردادند زیرا همه پیغمبران ازدرجهٔ خودشان پاین آمدندکه باجاهلان وکافران خطاب بکنند وپیغمبر مختار باین امت براه ابرار خبرداد واز طریق اشرار تخویف کرد واومظهر باطنهای اسرار است (قدانزل الله الیکم

زکرا رسولا یتلو علیکم آیات الله مبینات لیخرج الذین آمنوا وعملوا الصالحات من الظلمات الی النور) آماظلمتی که باتقلید پدرهای ضاله ایستاده اند ومی کویند بعلمان اهل بدعت هستند دران وقت مردمان (انا وجدنا آبائنا علی امته وانا علی آثارهم مقتدرون) خداوند تعالی می فرماید یا محمد (قل اولو جئتکم باهدی مما وجدتکم علیه آبائکم) پدرشان بچه حالی دیدند قومی بودندکه صنمهای جسمانی کثیف وخالی از همه معانی حیوانیه که بودند عبادت کردند بر عبادت مسیح ایستاده بودند بسبب آن معجزهٔ که بردستش ظاهر شده بود بچشم ربوبیت باو نظرمی کردندو بغیر از خاکی وناسوتی که برحرکت مسخرشده است چیزی دیکراز او تفهمیده بودند ومسخر بو دنش رای اظهار آن چیزیست که روح القدس بباطنش وحی آلهی والهام ربانی را القا کرده تا که قدرت آلهیه بردست او ظاهر وعجایبات معجزهٔ روحانیهٔ که بیرون ازعادتیست حاصل کرددو آن معلوماتی که بعلل طبیعیة وانفعالاتی که بخاصهٔ آلهیه ایست بردستش ظاهر وهویدا باشد آن بکلمة الله است آن هم کلمهٔ تامه ایست(وتمت کلمة ربك صدقا وعدلا) هرچه ظاهر میشد بکلمة ظاهر میشد وکلمة امدادش کرده وروح القدس تأییدش نموده (اذا یدتك بروح القدس) ومسیح وافعالش آن کلمه ایست که بمریم القاشد مسیح کلمة ایست وبکلمة موجود شد و بردستش کلمة ظاهر شد بچیزی که کن میکفت موجود میشد زیرا قوت روحانیه باشیا میداد نه ازناسوتیهٔ ارضیه میداد بلکه از تأیید روح

والقاء آن امری که بجمیع مکونات وموجودات اعطا شده است
وآن کلمه‌را مسیح می‌خواند (فینفخ فیه فیکون طیراً باذن‌الله)
زیرا سراول از خداست و بخدا راجعست و برای خداست
(فاذا سویته ونفخت فیه من روحی) این نفخ ابتدا وبلا واسطه
ایست آن هم اعطای اصل نوع انسانیست که انسان کاینست
وقوتیست که از وجودش قائم شده وبسبب ظهور آثار ربوبیت
وشواهد لاهوتیش ازخودش صادر شده پس بان قوت همه
معلوماترا دانست وهمه مخترعات‌را بآن اظهار کرد این همان
قوتیست که بآدم نفخ شد ودر ذریتش سرایت کرده وتاابد
بدعومیت جاری شده وبان قوت تصریفات روزوشب وتغیرش
ظاهر میشود وبآن‌قوت ظهور صناعات مخترعه‌وعلوم ومصنفات
جزئیه وکلیه میسر گردد اینها همه اثر نفخه ایست که بادم
اعطا شده است واو باین قوت بزمین وآسمان وبرهمه اشیا مطلع
ومشرف شده واین قوت درهمه ذریتش ثابت‌ودرعقبش باقیست
انبیا علیهم‌السلام حظ ونصیبی زیاده ازان قوت گرفتند وبر
دستشان علوم وحکم وعجیبهای‌که بمجرد آن قوت نفخه حاصل
شده نه بواسطهٔ علل‌طبیعیه‌ونه‌خصوص یك‌کارفعلی‌بلکه‌این‌فائده
ازلیه ایست وبقدر نصیبش ازان نفخه ورشی نوری‌که باورسیده
چیزها بردستش هویدا خواهد شد وازین زیادی ممکن نیست
آن هم قسم ازلیست ولی هربنده بمقدار آن نورکه باو ترشح کرده
وبرای قبولش مهیا شده همان قدر نصیبی دارد (ومن لم یجعل

الله له نورا فماله من نور) استکمال خلق که خدا دران خلق نکرده وازان نصیبش نداده باشد کمالی نمی یابد تا که واصل غایت کمالی نباشد که باو لایق باشد البته میسر نمی شود مگر روز قیامت درجنت آن کمال میسر بشود واهل جنت علی الاطلاق بهر چیزی که (کن) کفتند درآمدم میشود عیسی پیغمبر است و بنسبت وقت خودش نصیبی زیادترا زان قوت کرفته هرچیزی که میخواست باذن خدا میکرد نه بذات خود زیرا درنفس عیسی آن اذن بود وخداوند تعالی از روح القدس نفخی میکرد عیسی که نفخ اشیا میکرد بروح القدس میکرد وازان جای که مؤید بود میکرد نه درنزد خود وازذات خودش بودهمه وقت کارش باذن بسته بود چونکه بروح مؤید بود اکر اطلاع کسی بورای ظاهر قدرتی که ازباطن حکمتست میشد نور امداد بر سرتش می تافت ازنسیم تأیید نفخه باوی رسید وازنفخه حظش میکرفت مانند کرفتن حواریون علیهم السلام (ولکن کره الله انبعاثهم فثبطهم) دیکران لال وکوروکر ماندند (ومن یضلل الله فما له من هاد) (فلاتأس علی القوم الفاسقین) وطائفهٔ ازیهود پرستش عزیر میکنند مانند نصاری ودرزیر پرده مانده اند اینها همه ظلمتیست وطائفهٔ ازیهود موحد هستند ودرزعم خودشان پرستش عزیر نمی کنند بنبوت موسی علیه السلام تقلیدکرده ویاخودسماعا ایمان آورده نه بکشف ودید نیست وآنان بظلمت تقلید وبسخنهای مردمان ایمان آورده اند بچشم یقین مشاهدهٔ حقرا نکرده اند واکر آنان حقرا

مشاهده میکردند وفهمیده بودند اهل حقرا دانسته بودنده
زیرا مردان بحق معلوم میشود نه حق بمردان واکر نبوت
ورسالت وایمان چه چیز است تحقیق کرده بودند موسی را
پس از حقیقت نبوت دانسته بودند نه نبوترا پس ازمعرفت موسی
نبوت محمدرا صلی الله علیه وسلم انکار نمیکردند مانند موسی
علیه السلام اورا می دیدند زیرا حق واهل حقرا فهمیده بودند
لکن آن حرفهای که ازاخبار موسی شنیده بودند اکتفا کردند
وایستاد اند ظهور قدرتش درنزد ایشان ثابت شد وآیات ومعجزهٔ
عجیبه درزمان طلبشان بروز کرده لهذا بظلمت صورتهای مظلمه
ومجسمه درحجاب ماندند وآنها صورتهای معجز آنش بود وکمان
بردندکه این معجزها ازقدرت وحول قوت موسی بود اینرا
ندانستندکه آنکسی بردست موسی اظهار قدرت کرده همان
کسیستکه بردست محمد صلی الله علیه وسلم اظهار قدرت کرده
است خدا یکیست ودین وانبیا ودعوتشان یکیست قدرت خدا
بردستشان ظاهرشده وباشارت اوحاصل کشته وهرکسی که قدرت
خدا بردست آنکسی باطلب دیکران ظاهر باشد آن مرد صاحب
وقت وپیغمبرامت واو برهمه محقست وپیغمبران ازحیثیت شخصیت
وهیکلشان اختلافی دارند نه ازحیثیت معنا وحقیقت (شرع لکم
من الدین ماوصی به نوحا والذی اوحینا الیك وماوصینابه ابراهیم
وموسی وعیسی ان اقیموا الدین ولاتتفرقوا فیه کبر علی المشرکین
ماتدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء ویهدی الیه من ینیب) البتة

فرق در بینشان ندارد خدای عزیز ومقتدر یکیست بر شبحهای متفرقه وهیکلهای متباینه اظهار قدرت فرموده ودرذات خودش خـدا یکیست ومکانی ندارد منقسم نیست ودرهیچ چیز حلول نکرده باهیچ چیز متحدنیسـت ولیکن بقدرت وافعـال خودش بندکان خود تجلی فرموده وبا وراهی سـاخته راهها باودلالت میکنند وهر دلیلی عـلامت مخصـوصه وهر راهی درمخصوص دارد و پردهای کشیده دران هست (وما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا اومن وراء حجاب) وپس ازان درراهها حدودی نهاده وعلامتها نصب شده عبور ممکن نیست مکر باذن اکر کسی درتجاوز حد معین مأذون باشـد برای اودروا واز میکنند داخل ورای آن حد میشود ودخول ممکن نیست مکر باشرح شرحرا ازرسول الله صلی الله علیه وسـلم سؤال کردند در جوابش کفت (هو نور یقذفه الله فی القلب) یعنی نوریست خـدا بدل انداخته اسـت کفتند یارسول الله علامتش چیست کفت (التجافی عن دارالغرور والانابة الی دارالخلود والاستعداد للموت قبل حلول الموت) یعنی ازدنیا دور شدن و انابهٔ آخرت و برای مردن مستعد بودن است وبشرح نورانی درهای دلها واز میشود ورحمت دریست ازدرهای خدا سبحـانه بردل هرکسی راکه میخواهد واز میکنند (ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسك لها) الآیه پیغمبر صلی الله علیه وسلم رحمت است (وما ارسلناك الا رحمة للعالمین) چه طور

درهای آسمان برحمتی که بارانست وازشده‌است همین طور درهای وحی برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم که رحمت همه عالمست واز شده‌است واودریست که متقیان داخل میشوند وهروقتی که قدرتی بر ظاهر حجاب مظهر باشد نظر بکن اکر از ورای آن چیز ظاهر باسرار برسد او مکاشف علم ملکوتست که تنزهی دروسط قدس خواهد کرد (اولئك هم الوارثون الذين يرثون الفردوس هم فيها خالدون) مصباح وجود وسراج کونین صلی الله علیه وسلم (بارث فردوس دعوت فرموده واسرار عجیبه ومعانی غریبه ولغت فصیحه واشارات صحیحه وشریفه وتمثیلات مطابقه واشارات موافقه ورموزغامضه وکشوف واضحه واحکام کامله وسیاسات شامله وآداب جامعه واخلاق ظاهره‌را پیغمبرما بطوری آورده است که پیغمبران دیکر نیاورده اند کسی چشم داشته باشد وبجمال باطن صورت محمدیهٔ روحانیه‌را اکر نکاه بکند وانبساط انوارش برصفحات الاء ناسوتیهٔ جسمانیش‌را ببنید آندم بسمت وقار وبهیت سکینه متفکر وباتبسم وبشوشی آن ذاترا میبیند وهم این صفتهای باطنی وظاهری همه برای اظهار کننده می‌بیند تا که ازمنزلت کسانی که باظاهر ایستاده‌اند وازمبداء درحجاب هستند ازان حال بیرون باشند وبفهمندکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم صورت وحرکات وسکناتش درمعنایش متولی کشته نه از جهت انیکه ازخدادرا وچیزی هست حاشا بلکه اومحو اثبات کننده ایست بسبب قیام متولی برای آن رسول نه بواسطهٔ

او نمی بینی خدا باو چه طور فرموده (و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی) درفعل او از فعلش تبری کرد تا که برحرکت ناسوتیه چیزی حایل ومسخر نکردد ویاخود بجسم مقدر ومصور چیزی نسبت نکنند ویاخود برای متولی ومدبر تصرفی ثابت بکنند واکر ناظرش بچشم تصریف نه بچشم تصرف نکاهی بکنند وحقیقت بادی بامبدی علیه بفهمد وهر چیزرا بمنزلتش بهد حق صریح بر ایش واضح وهو یدا خواهد شد وهیچ نزاع وکنایتی نمی ماند سقیمرا از مستقیم تمیز میکند بهدایت خدا نه بهدایت بشر راهی می یابد برسر قدر مطلع واز تقلیدی که مظنهٔ غرور است منزه خواهد شد (قل اولو جئتکم باهدی مما وجدتم علیه آبائکم) از تمثیل بظاهر اثر مشغول واز عیان بواسطهٔ خبر اعراض میکنند انیکه شما بحکمت نقل میکنی ووعظ خوب برای معرفت حق میکویی تا که اهل حقرا بداند ومدلدرا بفهمند که او بغیر از هدایت خدا هیچ چیزی مألوف نخواهد شدو او تابع جهل وهوای خودش است هدایت خدا عز وجل انیست که برای حقایق امور کشف کرده وکشف انست که بخامهٔ عقل بر الواح سنیه‌ها نوشته شده (کتب فی قلوبهم الایمان وایدیهم بروح منه) وکسی بروح موید باشد بروح موید شده‌را می داند عیسی علیه السلام‌را می فهمد که بروح مؤید شده و بمحمد صلی الله علیه وسلم که قرآن بر او نازل شده است میداند که او هم روح است وکسی اینرا بداند وضعمشرا بچشد او از مؤیدان آلهی خواهد شد

آنانکه بهمه کتاب ایمان اورده‌اند ودرحق آنان کفته شده (والذین یؤمنون بما انزل الیك وما انزل من قبلك وبالاخرة هم یوقنون اولئك علی هدی من ربهم واولئك هم المفلحون) هدایت خدا هدایتست وبغیر ازآن همه اتباع هواست (ولئن اتبعت اهوائهم من بعد ماجائك من العلم) یعنی علم لدنی وکشفهای آلهی (انك اذاً لمن الظالمین) آن ظالمانی که نفسشانرا ازرتبهٔ کشف پاین آورده تارتبهٔ ارباب هوا وهوس موافق کشته آن ارباب هوا که درظلمت عقلشان باقی مانده بطوری که آلودهٔ حصار طبیعت شده ودرظلمات حس درجایی مانده‌اند وکسی که باعث تکاثیر سواد قومی باشد آن هم ازآن محسوب میشود وبرابر محشور خواهدشد وهرکسی که موافق قومی باشد ازانها معدوداست (فماذا بعدالحق الاالضلال) وپس ازکشف و بیان بغیر ازحجاب چیزی دیکرنمی ماند (فاعرض عمن تولی عن ذکرنا ولم یرد الا الحیاة الدنیا ذلك مبلغهم من العلم) بتحقیق معلوم شدکه حیات دنیا انسانرا ازحیات آخرت مشغول میکند وکسی ازاستعداد حیات حقیقیه اعراض بکند پس ازانقضای حیات دنیا ازان اعراض نادم میشود وباتش جهنم سوخته خواهدشد وقتی تذکر میکندکه ذکرش فائدهٔ ندارد (فیقول یالیتنی قدمت لحیاتی فیومئذ لایعذب عذابه احد ولایوثق وثاقه احد) حتی می‌فهمدکه حیات عبارت ازدار آخرتست اکر دانسته بود دارآخرت حیات علما است بنابرین تقدیرکلام اینست‌که اکردانسته بود آخرت

درحقشــان دارحیات میشد ولکن ندانســتند بسبب این ممنوع ومحجوب ماندند وبظلمت صورتها داخل شدندودرحبسخانهٔ جسم محصور ماندند ودرسجن ابعاد ثلاثه باقی شدند وبجسمشان رجوع میشود لهذا حشر باجسادلازم شــد این حشر جمع کردن جسدها وردکردن ارواح بجســدها است ولی درنزد آنکه خدا سبحانه ایمانرا احسانش کرده ودلش را برای قبول تصدیق حشر شرح نمــوده وآنکه ابتــدای خلقش جایز وممکن باشــد عدم استحالهٔ اعادهرا اعلام فرموده زیرا انتزاع صورت موجوده ازاخــتراع سهلتر است (قل یحییها الذی انشأها اول مرة) واز معرفت خدا سبحانه وتعالی ومعرفت ملائکه وکتب ورسلش وازروز قیامت درووراء پرده نمی‌ماند مگرکسی که شــیطان وهوایش فریبش بدهد وبر اوغلبه بکند وبضلالت برساند وراه حقرا گم بکند حتی حق سبحانه وتعالی براو غضب بکند وابدی درآتش بنهد وجزایش بدهد (ومن یکفر بالله وملائکته وکتبه ورســله والیوم الآخر فقد ضل ضلالاً بعیدا) (اولئــك الذین لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم)(افلایتدبرون القرأن ام علی قلوب اقفالها)(فاصبحوصما بکما عمیا فهم لایعقلون) چه‌طور قرآنرا تفکر میکند کسی که درك حقیقت قرأن وانزال ومنزل ومنزل علیــه قرأنرا نفهمد زیرا قرأن مانند دریای محیطست ودرســواحلش مســائلی مثل عود وعنبرهست رنك رنك کاهــای خوشبو وانواع معدنها دارد ودر وسطش جزیره‌هست وظهر وبطنی وحد ومطلعی دارد دانستن

قرأن برجهارارکان بنا شده‌است (ظاهرش) تنزیل است روح الامین اورا آورده (باطنش) تاویل اسـت مانـند کفتار پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم (اللهم فقهه فی الدین وعلمه التـأویل) حد عبارت ازینست که درنزد آن‌بایدبایستد آن‌هم‌دربین تشبیه‌وتعطیل حد فاصلست (مطلعش) جای اشرف مکاشـفین که برحقـایق ارادهٔ خدا بالهام‌ملائکه وبفطانت روح واصل بایدشدمعانیشرا مشاهده وحقایقشرا کسی مطلع نمی‌شـود مکرآن کسی که کشف ومشاهده ودل سالمی ومسلمی‌که اسلام‌شده باشد (قال اسلمت لرب العـالمین) (ان‌فی‌ذلك لذکری لمن کان له قلب اوالقی السمع وهو شهید) اول‌مراتب معرفت تنزیل دوم معرفت تأویل‌است معرفت تنزیل بطوری‌که آمده است همین طورلازمست وتحریف وتبدیلی نخواهدشد زیرا تنزیل اساس تأویلستـوتأویل برتنزیل موافقت باید کردوازمطابقت تنزیل باید بیرون نشده باشد معانیش بتعطیل رجوع نکنند وتأویل ازموافقت طریق سنتی‌که از سـیدالمرسلین وارد شده است بیرون نخواهد شد رتبهٔ‌سیم‌که رتبهٔ وسطی است آن‌حـدی مانع وجامعیست‌که دربین ظـاهر تنزیل وباطن تأویلرا جمع وازتشـبیه وتعطیل منعی بکنند رتبهٔ چهارم بنورمبین مطلع شدنست‌که بغیرازمتقی درنزد هیچ‌کس موجود نخواهدشد آن هم تعلیم خدای عزیز ورحیم‌است (یاایهـاالذین آمنوا اتقوالله وآمنو برسـوله یؤتکم کفلین من‌رحمته ویجعـل‌لکم نورا تمشـون‌به) (واتقوالله ویعلمکم‌الله) خدا سبحانه وتعالی معلم فهمست وپیغمبر

معلم حکم وحکمتست وبمعالم فهم اطلاعی دارد و بار شاد مقام موصل مطلع شد نست زیرا در بین بندکان وخداوند واسطه ایست (کما ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلو علیکم آیاتنا ویزکیکم ویعلمکم الکتاب والحکمته ویعلمکم مالم تکونوا تعلمون) پس پیغمبر بواسطه هادیست نه باصالت (وانك لتهدی الی صراط مستقیم) بحقیقت خداوند تعالی هادیست (انك لاتهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء) وپیغمبر ارشادرا تعلیم میکند ولی خدا سبحانه وتعالی معلم اصلیست (یعلمکم مالم تکونوا تعلمون)(علم الانسان مالم یعلم) (وعلمناه من لدنا علما)(خلق الانسان علمه البیان) ودرین علم وخلق فرقی هست علم خدا سبحانه وتعالی معلوم شده که صفت ازلی وغیر مخلوقست وبخامهٔ عقل برلوحهای سنیه‌ها مینوسد (بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم) عقل ازعلم ازلی استمدادی میکند آن هم قرء انیست که برمحمد صلی الله علیه وسلم القا ونازل شده و برای پیغمبر بتعلیم جبرائیل حاصل کشته وتعلیم جبرائیل بتعلیم خدا عز وجل شده وتعلیم پیغمبر صلی الله علیه وسلم عین تعلیم جبرائیل بود پس معلوم شد تعلیم رسول عین تعلیم خدا سبحانه وتعالی است خداوند سبحانه وتعالی ملائکه‌را بلاوسطه تعلیم میکند وملائکه درین پیغمبران خدا سبحانه وتعالی واسطه است خداسبحانه وتعالی معلم همه ایست وبهمه هدایت میکند وبرای همه بیان وشرحی میدهد واکرچه پیغمبر بیان کنده ایست آن دربیان کردن هدایت مانند شیخیست برای

تعریف کردن خلق و برای دعوتی بجانب حق اقامت شده برای
پیغمبر حکم ظاهر ولایت دارد و برای خدا سبحانه وتعالی ولایت
باطنی هست ومتولی همه کارخداست (لیبین للناس مانزل الیهم)
(یریدالله لیبین لکم سنن الذین من قبلکم) هیچ چیزی نیست
برای اثبات احکام درظاهر حالی ازاحوال که بپیغمبر نسبت کرده
اند مکر آن چیز در باطن برای اثبات توحید شده است تا کسی
باظاهر آن چیزی که برای محمّد ظاهر شده است بی نظر کردن
باظهار آن چیز توقفی باید نکند و بی نظروفکر بمعرفت جریانش
برظاهر محمّد صلی الله علیه وسلم ازطرف مبدی که برپیغمبر اظهار
کرده است توقف نخواهد شد و بان مبدء منفرداً امرها همه باو
راجع خواهد شد (وانك لتلقی القرآن من لدن حکیم علیم)
پیغمبر محل تلقی است اوالقا کننده نیست والقا صفت او نیست
(وما کنت ترجو ان یلقی الیك الکتاب الارحمة من ربك)
کاشی فهمیده بودم کتاب ازکتابت چه فرقی دارد مکر این قدر
فرقی هست که کتاب متصفست بانیکه محل وقابل کتابتست نه
بحیثیتی که کتابت درکتاب زائد نخواهد شد وکتابت صفت
کتاب نیست بلکه صفت کاتبست درکتاب ظاهر شده است
واز کتاب پیدا نبوده وبرای وصفیت کاتبست نه برای کتاب
وکتابت صفت کاتبست نه صفت مکتوب آن کتاب دل محمّد
است صلی الله علیه وسلم وآن کتابیست که خدا قرانرا دراو نوشته
است مانند کاتبی که درلوح می نویسد واکرچه کتابت ظاهر

بواسطهٔ قلم درلوحی نوشته می‌شود ولی قرآن بواسطهٔ جبرائیل
درلوح قلب محمّد نوشته شـده است وجبرائیل بمنزلهٔ قلم وانچه
نوشـته است قدیمت آن هم کلام ازلیست کاتب بامکتوب قبه که
جای کتابتست مانند لوح وقلم مخلوقند قلب محمّد صلی‌الله علیه
وسلم وجبریل علیه‌السـلام مخلوقند وآنچه بواسـطهٔ جبرائیل
خدا عز وجل نو شته است آن قدیمست پس قرآن قدیمست آن
علم خـداست دور نیست‌که این در دلهای بنـدکان برای حفظ
وعلم نوشته شد است نوشته شدنش نه بطریق حلول وانتقالست
زیرا خدا سبحانه وتعـالی حافظ اواست نه‌بنده (انا نحن نزلنـا
الذکر وانا له لحافظون) روایت کرداندکه خدا سبحـانه وتعالی
وقتی که قلمرا خلق کرد باو کفت بنـویس قلم کفت چه نویسم
فرمود علمی‌که بخلق خود دارم آنرا بنویس وعلم‌خدا درمخلوق
نوشته شده است وایمان هم نوشته شد (کتب فی‌قلوبهم‌الایمان
بل هوه آیات بینات فی‌صدورالذین اوتوالعلم) از کیفیت نوشـتن
ورسمش دردلها چه طوراست سؤال مکن زیرا این مسئله دری
بزرک از درهـای ملکوت را واز میکند چونکه کتابت لوح
ومرکب وخامه وآنکشـت ودست وقـدرت واراده وعلمی
میخواهد این‌هم‌ازعلوم مکاشفه‌ایست زیرا این علم نهایت‌علم اولیا
وابتدای علم انبیا است پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم اول کشفش سر
قلم بود آول جبرائیلرا که دید در صورت قلم اورا دید وخودش
پوشیده‌وکفت بخوان کفت خوانده نیستم این‌حدیث معروفست

واول کشف وحیش بمعرفت نوشتن وقلم وتعلیم وخلق انسان بود این مجمع علم وخزینهای اسرار است واین بنظر دیکراصلست پس جبرائیل کفت بخوان کفت من خواننده نیستم کفت (اقراء باسم ربك الذی خلق خلق الانسان من علق اقراء وربك الاکرم الذی علم بالقلم علم الانسان مالم یعلم) اکر شما از ارباب بصیرت هستی در تفرقهٔ کلام ماچیزها هست که بمعانی آنچه کفتیم دلالت میکند زیرا کلام ماازاشارت وتنبیه خالی نیست وبرای معرفتش احتمال تصریح کردن ندارد ودرکوشیدنی فهم اسرارش خطری دارد ووازکردن آن اسرار عزیز وقیمتدار است وخلقرا افهام کردن چیزی که ألفت اسرار بامسلکهایش ندارد خیلی زحتست وبحرش انیقدر کودست وعمق داردکه اکثر جهورها دراو غرق خواهد شد مکر خدا عز وجل امدادی بآنکس بکند (وهو یتولی الصالحین) وهدایت بخدا سبحانه وتعالی راجعست بآن طوری که دانستن اورا طلب مکن مکرازدر هدایت (ان علینا للهدی وان لنا للآخرة والاولی) واکر شما درزیرپرده بظلمت جسمیه ازمحجوبان وبقید های عادت ازمقیدان وازمتقلدان پدربودی واز انکسانی که طلب روشنی بنور یقین نکرده اند اکر از اینها هستی ابدا هیچ چیزی نمی دانی بغیر از نیکه لوحرا ازچوب وخامه را ازنی ودست را ازکوشت ورك وکاتب را ازجسم مصور میدانی پس دانستن انچه مااشارت کردیم طمع مدار زیرا شما ازاهلش نیستی چونکه شما در مذهب کسانی هستی که سلوك کرده وبغلبهٔ

ظلمت اجسام محجوب شدند وبغیر از اجسام وتوابعش چیزی
دیگر نفهمیدند ودر زیر سایهٔ جسمی‌که ابعاد ثلثه دارد ماندی آن
هم طول وعرض وعمق است واینهاسی شعب مظلمه است آندم
فائدهٔ نمی بخشد زیرا شما همه معلومات خودش در زیر حس
حصر کردی وبغیر از ظاهری‌که در زیر کمیت ومقدار نمی آید
وبمساحه وقطرها منقسم نخواهد شد آن عالم عالم واسعیست که
همه اجسام در اوماند سایهٔ شخص می‌نماید وآن عالم عالم
شریفست که امر وقدر ازان عالم نازل خواهد شد متنبه باش
ای‌کسی‌که بظاهر صورت مغروری زیرا شما از خدا سبحانه
وتعالی برغرور هستی توچرا بطرف اونرفتی وازظنا هرتشبیه
وجسمانی بازنکشتی ودو باونکردی تاکه درسایهٔ احسانش از
عذاب خدا سبحانه وتعالی درامان باشی وقتی‌که از اعتقاد شما
سؤال بکند ازعذابش رهائی نمی یابی وازکرمی آتشش خلاص
نمی شوی زیرا شما ملکوت خدا سبحانه وتعالی تعطیل کردی
قدرت خدارا عزوجل عاجزنمودی وحکمت خدارا جاهل‌شدی
وبآیات خدا تفکر نکردی بلکه بیهوده پنداشتی وبغیب ایمان
نیاوردی وبلکه احاطهٔ علمترا تکذیب کردی وحقایق اشیارا
باعلم ناقص خودت موافق دانستی (بل کذبوا بمالم یحیطوا بعلمه
ولما یأتهم تأویله کذلك کذب الذین من قبلهم) تواز مبدع اجسام
غافل وبأجسام درحجاب ماندی مانند کسانی‌که اجسامرا دیدند
وجود چیز دیکرکه زائد ازوجود اجسامست ندیدند باوجود

اجسام باو ظاهر شــده والوان واشکال باو تجلی نموده زیرا آنان
علم نوررا احاطه نکردند وتحقیق نمودند که در اجسام از شدت
ظهورش اختفا کرده واز چشمهای بینندکان بسبب لمعان انوارش
محتجب کشته ولیکن ای مسـکین ایا فرقی دربین نور ومظهرنور
وجسم مظهر در وقتیکه نور چشم نمی ماند عجبا در بینشان فرقی
نمی کنند باوجود دران زمانیکه مبصرات در ظلمت می‌ماند وظاهر
نمی شود آندم انکار وتکذیب دروسـعتشان نیسـت وشما هم
چنین هستی درحق روح چه میکویی روح عین جسمـت ویاخود
چیزیست غیرجسم وبرجسم زیاده‌شده ومدبراوست غیرجسم جسم
نمیشود و اکر بکویی روح جسم اسـت اما از جسم لطیف تر
و دیعه ایست درباطن آن جسم آنوقت تداخل اجسام لازم آید
و بحلول حکم کردی وفائدهٔ فرقی که درماین روح وجسمی هست
ابطال نمودی وحـدیث صحیح راتکذیب کردی (ان الله خلق
الا رواح قبل الاجسام بالفی عام) اکرارواح اجسام باشد دراین
حدیث چه فائدهٔ هست اثبات مدعای شما موجب محـال بودن
حدیث و تقیض کلام پیغمبر صادق خواهدشد کانه کفته است
خدا اجسامرا پیش از دوهذا رسال اجسامرا خلق کرده است
چیزی پیش ازخلق بودن خودش خلق بشـود محال ومتصور
نیست زیرا اکر نام اجسام ارواح باشد معنای حدیث همین طور
میشود که اجسام پیش از اجسام خلق شد این هم خلق بودن
چیزیست که پیش از دات خود خلق شده باشـد این نوع حرف

زدن هزیان وفسادی می آرد پس لازمست حدیثرا معنای مدرك و فائدهٔ معقول داشته باشد حاصل کلام انیست در بین ارواح واجسام فرقی هست روح بشهادت شرع معلومست که جسم نیست وقتی که جسم ازدو جوهر و یا ذیادتر ازدو جوهر که یکدیکر پیوسته میشود ازان عبارت باشد روح غیر جسم میشود وقتی که هم چنین شد روح جوهر نیست وقتی که جوهر و جسم نشد عرض بودنش محالست زیرا عرض بی جسم وجوهر ممکن نیست پس بودن جسم وجوهر وعرض باطل شد و پس ازان ترکیب و بیکدیکر تماس کردن ومجاورت و اتصال و انفصال هم باطل شد واکر کفته شود درحیات بدن و صلت ودر مردن انفصالی میکند بوجهی که لایق این مقام باشد صحیح است بمعنی مواصلت تدبیر درحال حیات داردومفارقهٔ تدبیر درحال ممات بسبب عدم مساعدهٔ آلاتست و باین معنی وقتی که جوهریت و جسمیت عرضیت نماند بداهت عقلیه همه صفات اجسام وجواهر و اعراض ازان منتفی خواهدشد صفات اینها همین است بالا وپاین پیش و پس و برابر و راست و چپ و درچیزی و بطرف چیزی و بسرچیزی و درنزد چیزی بودن و حرکت وسکون وظهور وکمیت ومساحه ومقدار وکیفیت ودرمکانی بودنست وهر اوصافی که برجواهر واجسام جاری میشود وقتی که برای ارواح ذکر شد درخصوص فهمیدن آن بتأویل و تصریف احتیاجی دارد

(ای فریفتهٔ غرور) اثبات موجودی که حقیق الوجود باشد

لازم شما است بنوعی که هر چه قابل ادراك از اجسام وجواهر و اعراض باشد ازهمهٔ اینها خارج و دروجود خود ثابت بودن لازمست پس ازان چه طور انکار میتوانی بکنی که ارواح چیزیست غیر جسم و زائد بر جسم و پس ازان اکرخودت را پس ازدیدن کور کردی و مکابره و انکار کردی و خود ترا بخشکی امتناع واستکبار و درتقلید هوا وهوس خشکی نمودی و بر پشت عناد واصرار سوارشدی آندم درحق شما عذرنمی ماند حجت شما بعد رها وتخویف قطع کردی و نزدیك شد که شما از اهل آتش بشوی وقتیکه نورنفس ازظاهر جسم مرتفع شد وبمرك تدبیرش نماند آندم تأویل آن چیزیکه تکذیب کردی معلوم خواهدشد ماهمه را بیان و توضیح کردیم وزمانی می‌آیدکه چیزی را مشاهده میکنی ودرتسلیمش مسامحه ممکن نمی‌شود بلکه شما اورا ثابت میکنی بواسطهٔ اعتمادیکه بتقلیدما فلان ومتابعت جاهلان نمودی آنوقت (فدجائت رسل ربنا بالحق)رامیخوانم چه طور خداسبحانه وتعالی ازشما وازامثال شما بقول خودش خبرداد (هل ینظرون الاتأویله یوم یأتی تأویله یقول الذین نسوه من قبل قدجائت رسل ربنا بالحق فهل لنا من شفعاء فیشفعو النا اونردفنعمل غیرالذی کنا نعمل الایه) من ازین میترسم که شما ازانکسانی باشی که نفسش درخسران مانده وقتی ازخواب بیدارشدی اختیار بدست شما است مردمان درخوابند وقتی مرك بیدار میشوند وقت بیداری تأویل رویا ظاهر میشود پس برای شما انچه ظاهرادر اعتقاد خودت تأویل

احسنت بضدانکه حساب کردی برای شما ظاهر میشور وآن خیالی که کردهٔ اورا کم کرده خواهی (وبدالهم من الله مالم یکونوا یحتسبون) (ستبدی لك الایام ما کنت جاهلا) ویاتیك باخبار مالم تزود) مرك برشما می خواند (لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنك غطائك فبصرك الیوم حدید) اینرادر زمانی که مستی مرك بحق می آید آن حق که شما ازان اعراض می نمایی وبتقلید میل میکنی همه رامی بینی (ونفخ فی الصور) صورشاخیست بعدر نفسهای مخلوقات دران سوراخی هست عالمرادهشتی ازصدایش میکیرد هرنفس درسوراخی خودش اکرچه دهشتی نداشته باشد آندم دهشتی میکیرد نفخ کنندهٔ اواسرافیل است روح یك صف وملائکه صف دیکر خداوند درسایهٔ ابری باملائکه می آید انیکه کفتم همه برای سرشما منکشف وتاویلش برای شما ظاهر میشود زیرا بکشف تأویلش موعود شدی وبرای مثل شمایی مستی مرك که ازان اعراض میکنی کشفش جابز نخواهدشد نفخ آن صور اولا برای دهشت کرفتن خلق است پس ازان بنفخ دوم برای قیام خلقست ببنیدکه ازآنان حق چه اراده میکند آن روز روز جمع شدن همه کسیست اجزاء مخلوقات جمع میشود خدا عزوجل خلقشان میکند بخلق دیکر بطوری که خدای تعالی وعد فرموده است همهٔ حشر برقدم آدم واولادآدم خواهدشد زیرآدم پدر همه بنشراست و برصورت وشکلش جمع وحشر میشوند و یاپدر ومادرشان هم جمع میشوند (خلقکم

من نفس واحدة وخلق منها زوجها) این هردو آدم حوا دو اصلی کلی هستند برای عالم انسانی (و بث منهما رجالا کثیر اونساء) اولادشان جزء است انسان همه برآدم وحوا جمع میشوند وبهرد ومنتسب خواهندشد اوکل بتدریه ایست که بید قدرت خمیرشده وآن کارا آدم ساخته وروح را باود میده وملائکها صف صف باوسجده کرده (فسجدالملائکته کلهم اجمعون) آدم درمقابلشان بوده زیرا آن روحی که ازعالم امر خداست نه آدم بروح حادث است دراینجا بغیر ازخدا چیزی دیکر قدیم نبود نمی کویم که صفاتش قدیم نبود زیرا صفتش غیر اونیست تاازان جدابکنم وصفات آن نیست تاکه تنها ذکرش بکنم و برایش ثابت نکنم پس صفات نه عین ذاتست نه غیرذات بحث این سبقت کرد اینجا راهی باآن نداریم ودران زمان صفهای ملائکه جمع شدندوروح وقتی جمع شدیك صف بودوجن که ازآتش مخلوقست صف دیکر وشیاطین صف خارج ازجن وملائکه است وعزازیل که ابلیس آدمست دربین خودشان تقدیم میکنند اوضد آدم وهم قرین اواست ابلیس بذرك شیطانها است زیراعزازیل بنسبت لشکرش در منزل آدم است بنسبت زریتش وقتی که آدم پدر بشر واصلشان بود بمقدار فرزندو دخترآدم عزازیل فرزندش هست بعدد بنی آدم واناتکه بولد آمد بعدد ملائکها است که اعمال بند کارامی نو بسند وآنان ملائکهٔ طرف راست وچپ و پس است اینکه کفتم خیلی دورو دراز است

روز تأویلش که می آید کشف میشود و یل برای آنکسی که تا آن وقت دوام بکندومتنبه نشودطوبی وخوشی برای انکسی که پیش ازاندم متنبه بشود زیرا بغیر ازمرك بچیز دیکر تنبیه نخواهد شد مرك اعراض نفسست ازمشغولی صورت واجسام وبخدا سبحانه وتعالی روکر دانید نست وبهرطرفی که رو بکرداند دران طرف خدارا یافته میشود هرکسی بکدام طرفی رو بکرداند خدا دران جهست است (وذلك خیرالذین یریدون وجه الله واولئك هم المفلحون) یعنی وجه خدارا متوجه میشوند نه بر ویهای اولادشان وهرکسی ازخد اعراض بکند بغیر خدا مشغول میشود وبحادث توجه ونظر دارد اینها ظلمت هستند و بعضشان بالای بعض هستند وهرکس رو بش ازخدا چه مقدار کردا نیده است بقدر اعراضش کجی دارد اکر بمقدار چشم برهمزدن باشد مانند نیم نکاهیست واکر ازان ذیاد ترباشد مانند احول میشود واکر بپیچیدن اندك باشد قوتش همان قدرست واکر اعراض وادباری بکند بمنزل بنده ایست که ازسیدش فرار کرده است این آنکس است که کتابش ازطرف پشت باومید هند وانکسیست که رو یش بخداوند تعالی بکرداند ازنفس خودش اعراض باید کرد وکسی ازنفس خودش اعراض بکند معنی مرك درنزد اوحاصل میشود عدم التفات نفس بمحسوسات وصورتها وبنکاه کردن عالم ملکوت میشود این هم عبارت ازمرکست

وسلوك راه خدا سبحانه وتعالی ودر رجوع کردن بخدا ایفاء عهد خدا رابجا برساند واقرار بربوبیت ومفارقت اخلاق مزمومه بکند وباخلاق جیدهٔ که حقوق خدا است متصف باشد بخدا سبحانه وتعالی رجوع خواهد کرد وکسی که بخدا رجوع بکند خدا سبحانه وتعالی اورا راضی میکند وازوهم راضی میشود (یاایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیه) وکسی در دنیا بخدا سبحانه وتعالی رجوع بکند خدادر قیامت باورا جع میشود برجوع رضانه برجوع استکراه کردن مرك هم چنین است مرك دو نوع است یکی مرك طبیعی که باکراه نفس را از جسم کشید نست شبهه ندارد نفس خودش بیرون نمی شود مکر بقلاب وچنکلهای که تارکها پش یرد وعلاقهٔ نفس باجسم زائل کردد این مرك مرك طبیعیست و دیکری مرك ارادیست آن هم برای جسم مسکین ترك نفس است واز عشق تنزه کردن واستغراق دروجه خدا واستعمالش درمصالح آخرت این مرك ارادیست پس ازان صاحبش اصلا نمی میرد زیرا ازمرك واز ازیتش ترسیدن بقدر محبتهای اوست وعذابش بمقدار تعلق نفس بشهوتها ست آنهم برلذتها دوام کرد نیست وعشق نفس غالبه ایست تاکه باستعانهٔ اوبمطلش برسد ومشتهیات دنیویه را اداکردنست وقتیکه سبب المها نماندالم هم نمی ماند واثرش باقی نیست وقتیکه الم نشد ترسیدن نمی شود وقتیکه خوف نشد امنیت می شود وقتیکه امنیت شد بشارت و کیف خوشی

پیداست وقتی که بشارت باقیست نبده لقای خدارا عزوجل دوست دارد (الاان اولیاءالله لاخوف علیهم ولاهم یحزنون) کسی لقای خدارادوست داشته باشد خداهم ملاقات اومیخواهد آن‌مرد هرخوبیرا که برای اوحاضر مهیا کردند مشاهده میکند وکسی مشاهدهٔ آنچیزیکه برای اوحاضر کرده اند بکند آن‌مرد شهید است ولی شهید مرده نیست شهادتی که بجهاد نفس وکشتنش ازحظوظات نفسانیه میسر باشد درنزد خدا سبحانه وتعالی مرتبه اش بذرکترازان شهادتیست که ازمحاربهٔ کافرانی که بشمشیر کشیدن حاصل ومیسر میشود (رجعنا من‌الجهادالاصغر الی‌الجهادالاکبر) این جهاد اکبرخطر ناکست کم کسی هست در این خصوص نیتش از خطر سلامتی یابد آنکسی که خطری داشته باشد شهادترا یقین نمیکند ودرکمان می‌ماند واکر کسی بمرتبهٔ که کفتیم برسد بی‌شبهة او بر یقین خواهد شد مرك ارادی باعث ثواب ومرك طبیعی مقتضی عفو نیست کسی بمرك ارادی بمیرد پیش ازمرك طبیعی هشیار میشود وکسی‌که هشیار شد بی تأویل همه رامی بیند ورؤیای صادقه جزئیست ازجهل وشش جزئهای نبوت وکسی که رؤیای صادقه را بیبند ومی کوید (لوکشف‌الغطاء ماازددت یقینا) اکر برده را بردارند یقین مرا زیاده نخواهد شد وبکشتن نفس و باحیا کردن دلهای خودتان یقین را ازخدا سبحانه وتعالی طلب بکنید تا که بجنت فردوس اکبر وبملك بزرك خواهد رسید

(بسم الله الرحمن الرحيم) اللهم اجعلنا ممن ركبت على جوارحهم من المراقبة غلاظ القيود واقمت على سدائرهم من المشاهدة دقائق الشهود فهجم عليهم انس الرقيب مع القيام والقعود فنكسوا رؤسهم مع الخجل وجباههم للسجود وفرشوا لفرط ذلهم على بابك نواعم الخدود فاعطيتهم برحمتك غاية المقصود صل على محمد وعلى آل محمد وسلم اللهم ارزقنا طول الصحبة ودوام الخدمة وحفظ الحرمة ولزوم المراقبه وانس الطاعة وحلاوة المناجاه ولذت المغفرة وصدق الجنان وحقيقة التوكل وصفاء الود ووفاء العهد واعتقاد الوصل وتجنب الزلل وبلوغ الامل وحسن الخاتمة بصالح العمل صل على محمد خير البشر وسلم اللهم يامن اجدى محبة فى مجار الدم من المشتاقين وقهر سطوات الشك بحسن اليقين اثبتنا اللهم فى ديوان الصديقين واسلك بنا مسالك اولى العزم من المرسلين حتى تصلح بواطننا من لطائف المؤانسة ونفوذ بالغنائم من تحف المجالسة والبسنا اللهم جلباب الورع الجسيم واعذنا من البدع والضلال الاليم فقد سئلناك بصدق الحاجة والاعتذار والاقلاع عن الخطايا بالاستغفار امرتنا اللهم بالسؤال فقد جائتك قلوبنا بالافتقار ونطرت اليك مقل الاسرار بسلطان الاقتدار وجنبنا اللهم الاصرار مز فتون الاسرار حتى تسلك بنا سبل اولى العزم من الاخيار وصلى على محمد وعلى ال محمد الاطهار وسلم اللهم يامن حمل اوليائه على النجب السباق ورفعهم باجنحة الزفير و الاشتياق واجلسهم على بساط الرهبته وحسن الاخلاق واهطل على لممهم سحب الاماق وشعشع انوار شموس المعرفة

فى قلوبهم كبرق الشمس عند الاشراق وكشف عن عيونهم حنادس
الظلم واجلسهم بين يديه بتفريد القلوب واتصال العزم والطمانينة
وسموا اللهم صل على محمد وعلى آل محمد سيد سادات البشر وسلم
اللهم ارخص علينا مايقربنا اليك واغل علينا مايباعدنا عنك
واغننا بالافتقار اليك ولا تفقرنا بالاستغناء عنك بكرمك اخلص
اعمالنا نتوكل عليك وبمعونتك اجعلنا نستعين بك اللهم بجاه اهل
الجاه وبمحل اصحاب المحل وبحرمة اصحاب الحرمه وبمن قلت
فى حقه الم نشرح لك صدرك) اللهم اشرح صدورنا بالهداية
والايمان كما شرحت صدره ويسر امورنا كما يسرت امره يسرلنا
من طاعتك طريقا سهل ولا تواخذنا على العزة والغفلة استعملنا
فى ايام المهلة بما يقربنا اليك ويرضيك منا صل على محمد وعلى آل
محمد وصحبه وسلم اللهم اطلق السنتنا بذكرك وقيد قلوبنا عما سواك
وروح ارواحنا بنسيم قربك واملاء اسرارنا بمحبتك واطو ضمائرنا
بنية الخير للعباد والف انفسنا بعلمك واملأ صدورنا بتعظيمك
وحيز كليتنا الى جنابك وحسن اسرارنا معك واجعلنا من يأخذ
ماصفا ويدع الكدر ويعرف قدر العافية ويشكر عليها ويرضى بك
كفيلا لتكون له وكيلا ووفقنا لتعظيم عظمتك وارزقنا لذة النظر
الى وجهك الكريم تباركت وتعاليت ياذا الجلال والاكرام يا لا اله
الا انت سبحانك لا اله الا انت وحدك لا شريك لك وان محمدا عبدك
ورسولك اللهم انى اسئلك باحدية ذاتك ووحدانيته اسمائك
وفردانيته صفاتك ان تؤتينا سطوة من جلالك وبسطة من جمالك

ونشطة من كمالك حتى يتسع فيك وجودنا ويجتمع عليك سهودنا ونطلع على شـواهدنا فى مشهودنا اطلع اللهم فى ليل كوننا شمس معرفتك ونور افق عيننا ببيــان حكمتك وزين سماء زينتنا بنجوم محبتك واستهلك افعالنا فى فعلك واستغرق تقصيرنا فى طولك واستمحض ارادتنا فى ارادتك واجعلنــا اللهم لك عبيدا فى كل مقــام قائمين بعبوديتيــك متفرغين لالوهتيك مشغولين بربوبيتك لانخشى فيك ملاما ولاندع علينا غراما ارضنا اللهم بمــاترضى والطف بنا فيما ينزل من القضاء واجعلنا لماينزل من الرحمة من سمائك ارضا واغننا فى محبتك كلا وبعضـا صحح اللهم فيك مرامنا ولاتجعل فى غيرك اهتمامنــا واذهب من التسرما خلفنا وامامنا نسئلك اللهم بمكنون هذه السرائر ليس الاهو يخطر فى الضمائر صل على سيد السادات ومراد الارادات حبيبــك المكرم ونبيك المعظم محمد النبي الامى والرسول العربى وعلى آله وصحبه وسلم اللهم إنى اسئلك بالالف المعطوف وبالنقطة التى هى مبتداء الحروف ببــاء الهاء بتاء التأليف بثاء الثناء بجيم الجلاله بحاء الحياة بخاء الخوف بدال الدلاله بذال الذكر براء الربوبية بزاء الزلفى بسين السنا بشين الشـكر بصاد الصفا بضاد الضمير بطاء الطــاعة بظاء الظله بعين العناية بغين الغنا بفــاء الوفا بقاف القــدرة بكاف الكفاية بلام اللطف بميم الامر بنون النهى بهاء الالوهية بواو الولا بيــاء اليقين بالف لام لااله الاانت وحــدك لاشريك لك وان محمداً عبدك ورسولك العاشى فى الخلق جدك الباسط بالجود يدك لاتضاء فى حكمك ولاتنازع فى سلطانك وملكك

وامرك تملك من الانام ماتشـاء ولايملكون منك الاما تريد اللّهم
اسئلك واتوجه اليك بجاه نبيك محمّد صلى الله عليه وسلم واسئلك
اللّهم باسمائك الحسنى وباسمك العظيم الاعظم الذى دعوتك به
ان تصلى على النبي الامى محمّد صلى الله عليه وسلم وعلى آله
واصحابه الطيبين الطاهرين وعلى جميع الانبياء والمرسلين
والاولياء والصالحين والحمدلله رب العالمين